



پروانہ اسلام آباد

کتاب بدیع

در جواب اسئلہ قاضی

هو الله المستعان

مکتوبت که مشعر بر بعضی روایات غیر محققه واجباً
غیر صادق و بود این عبدتانی و اصل از هجرت ابواب
سر و کتود طرز هجرتی ابواب جز من مفتوح نمود اما
سر و وجهی که مشعر بر سلامتی بود و اما جز نظر بانکه
مشامده شد که بالاخره انفس مشرکه تو را از سطر
احدیة ممنوع نموده اند و از نفیات تحت المهر مشرکه
داشته اند فصل الله بان بنصرت عنهم و قبلک
الی وجهه المهر و چون این عبد ملاحظه نمود که بچه
مرده داشت از فطرت ظاهر نشد بلکه از کلمات
کاذبه انفس مشرکه بوی که گزیدنی شد که در داشته اند

لذا خلاصاً لوجه الله وحتی‌الت لازم شد که جواب
مذکور دارم که نشانند مقوه رب الارباب بحاجت اعظم
وسجات حلال زباناً نام قدرت و انقطاع نشن
نمانی و عمق می که مقتدر از ذکر و اشاره و کلمات و
عبارت است صعود نمانی و سبنا جان فلزم کبریا
و طایران هوا عزرتانی را از طیور و طمان تمیز دهم
اگر چه مشاهده میشود که حجاب کبر بصرت را از منظر
اکبر بکلی محروم نموده و لکن چون بر حسب ظاهر کلمات
نصیحه ذکر نموده بودی لذا با این عهد لازم شد
که با تخری از طظامیم عنایت الهی قیظورات تخلی عز
صمدان فایز شد ام همان مقدار تو را اخبار نمانیم
که مشاهده از حرم عز تقدیس محروم نگردی و از کعبه
و نیز تخریدن بصب نمانی اگر چه کلماتی از لسان
مبارک استماع شد و از مضمون این این عبد را اکثر
از نامر مایوس شد و لکن خلاصاً لوجه الله اطمان میشود
که تعجل بنیمی از رضوان عز تقدیس فایز شوی و
همزه از انما رسیده لاشرفیه و لا غریبه من رزق
گردی و ان کلمات این است که فرمودند از انسان
اکثر هم بستر صعون البوم من ثدی الفصلة والجملة

واما خاتم ايام فطاهم فلفط طوعهم لنا لا خوف من الكفة
 لانهم لا يفرقون ولا يشعرون وانك شاهدك في الجلا
 كاعنام بينهم صبح من الضبيان كيف شاء كذلك
 نزل من قبل ولكن الناس هم لا يعرفون فيجرون وطقوا
 مطالب عديده ذكر شده بود لراواين عبد السلام شد
 كه هر يك از مطالب نور و امر قوم نمائيد و بعد خواب
 مدكور دارد كه هر قدر اين ايام كه ظلمت جميع ارض را حاكم
 نموده بعضی از فاصدين و طالبين با او شمشيرت
 مهندی شوند و از كوتلر جوان در نصيب نمايند
 طعة نهدی من نيشاء و از علي كل شفي قدر اين است
 اول مطلب تو كه مرجم داشته آمد از خلق
 متعال چنان است كه ملاقات نصيب كرد اند كه
 شايد رضع تعينات علمائيه و عجنات و همته كرد
 و معلوم شود ساچمين در بحر احديه و طائرین در
 رفعت از ساكنين در بين ظلمت و واقفين در رسيد
 حيرت انهي اينكه خوانسته بودی كه ملاقات عالم
 شود و از ان ملاقات رضع عجنات كرد به ملاقات
 علت كشف حجاب نبوده و بخواند و در آنگاه
 ملاقات در حجاب بفرزاید چنانچه نفسيكه منبع علم

و معدن فساد بوده آمده و قوی حیات او را خرق
 نموده که سبب است بر حیات قوا فروده اگر قوا در بر
 خرق عجاب بودی البته حیات مانع از نفس محیره
 کشف می نمودی و لکن انشاء الله از فضل الهی امید است
 که ملاقاتی ب روح و روحان دست دهد و جمع در
 انجن قدس مجتمع شویم و از اشارت لفظیه مقدرش بشک
 بخواه نامتناهی معانی بی بریم چه که این ایام ایام کشف
 و ظهور است نه ایام تحقیق ظنون و موهوم از خدا
 وصل و لقاء فالیم و الله نعم المولی و نعم المجیب
 که این کلمات از خودت نبوده از وصوه انصاف
 مرقوم داشته ذات یافته از صورتی بخش کفر
 که شود هستی بخش امثال این نفوس زمرده محرو
 مین در از شمال تیر بنده اند بگونه خود را هلاک
 منجی فرزند گرفته اند نفحات انفس الهیه از توها
 انفس مشرکسی و انج و معلوم است نه هر که صورت
 انسان از انسان محسوب و نه هر که بدو کلام طوار
 اصل بیان مذکور انفس محرومه از ظاهر احدیه
 محروم بوده و خواهند بود و بصیر مروده از شاه
 باق و افتاب معانی در نصیب عجب است از تو که

وهم را نفس بهتین دانسته و نفس و هوام را معلوم ذکر
مموده انهم خلقوا من الوم ویراوا منه ورجوا الیه
والموم طایران هوای قریب الی مستطاعان ظاهر است
و همان چون شمس مشرق و مضمینند و امامه از نفوس
مخفی به انصاف خود را از رمد نفس و هوای عظم سازند
و الحیر با شرف بیافا و فایز شوند و لکن چه ذکر کنیم که
امر بسیار رفیع مشتمل بر مبدء و هذا لم یکن من عندک
من الذی لم یکن له ذکر عند الله و کان محروما عن الخلق
ایام امة المهیمن القیوم قولت علی اگر چه عالم است
ظاهر خوب و در کمال صحت و کمال است و کمال است
فسرده ام لکن از محرومی فیض صدمت احباب بود بلکه
نمرد و جان میکنیم و گوشتش میبایم و زنده میسر
و وادی بودی میدویم بلکه از عجز خود خیال بوده
شود همیشه و نمیکند عجز است از تو و این عجز
خادم بسیار معجز شده از این عبارات که فرمودند
که شهر بشهر میدویم که خیال اسوده شود و نمیشود
چیز که از این کلمه هم معنوم شد که نفوذ با آیه ملتفت
نشد که شهر بشهر گشتن اسوده کی خیال نوده
و نخواهد شد کاش بود در همان محل توقف میجوئی

واین نظر صوابه بر میاوردی و البته ان نفس ممکن
 در حق حاضر می شد چه که اگر مقصود از حرکت نوعی
 حق بوده باید با بیندین میان مطهر از کل آلات
 و دلالات و بعد ملاقات نمود خود بصیر خود تمیز
 دهد و حق را از دست ناسی نه بقول نفسی که عند
 مرد و زوده بسا نی محقق نشوی که خود را از جمال
 بالمره محرم داری و الناس لکن یبلغ الی وطن الآ
والامان الا بکف الصفر عما فی الامکان قوله
 رفته بود که من روی ساین حاصل عالمی و از شرفه
 این باسیم فراغی حاصل نمود و ساین شیا طهر هو
 نفس تری برانگیزه خلاد را اعتقادات انداخته قتی
 نومی بر پا نموده الفتة فائمة لعن الله من یقضیها
 نکاد ان تنفطر السماء من هذا القول و تنشق الارض
 و تنزل الجبال و تنقطع البحار عن الامواج و الاشیاء
 من الامم ان یخالفه نکاد ان یخدر مارکان الوجود من
 الغیب و التهود و ما خرج من قلب اصغرت و جوه
 المقربین ولو یكون ذود رابیه لبوف بان و حیه نقطه
 الاولی حینئذ اصغر من نظرات هذه الکلمات و اذا
 یبوح فی رفیق الاعلی و یبوح معه ملک المقربین

هیچ ملاحظه نموده که چه نوشته مقصود از این بیان
و مقصود که و لکن از بیعت اهل آله نبوده که فوق
خود نکلم نمایند لم یعرف حد و شانه لم یعرف ربه
باری این عباد که باید در تربیت الهیه تربیت بشوند
و در ظل سده ادب ساکنند و دست ندانسته و نداند
که این کلمات را بمثل تو جواب ذکر نماید قوضنا
الامور الى الله و انعم الوكيل بشوئنا و بعدنا صلح
فصل اعظم و اعظم مدان و صلح اکبر یافته متهم
و رحمت کلیه الهیه و اقیه صیدان ماء عزیز است
از صلح اجاج بصرف ظاهر تمیز ندهد بلکه محتاج بدان
بوده و خواهد بود و ذائقه هم اگر با مرض وارد تغییر
نمایند انهم از اول عاجز خواهد بود از خدا مطیع
ذائقه قدسیه لیسفه عنایت فرماید که کورینا
الهدی از صلح اجاج نفسانی تمیز دهیم و الامر سیدانه
کل شیء حکیم و علی کل شیء قدیر اگر سایش بخوانی
این بیان حق را بشو که فرموده از الانشرف و هو
یا لشرفا با سائر لا یفوقها بر شرفی این سایش در
ظلمت خود نه در روشنایی چه که غیر ظلمت الیم و هو
عین الله محسوس است آله امیدواریم که صدرا

از کلیات و اشارات مشرکین مردم نموده تا محل تخیل سلطانی
احد نبینود و بالتره از قبله و قال و جنک و جدال بیانات
مدکور نموده بودی که از شرفته این بابشیم هیچ مفهوم
میشود که توطئه و رات حقیقه که در عالم مشرک از آدم تا
خاتم جمیع رافته دانسته و اعتقاد نموده که تکلم نمودن
تکلم حق فتنه است و لکن زمین فتنه تا آن فتنه فرق است
بسیار و لا یقبلها الا اولوالعقاب و فتنه حق فتنه است
که صد هزار شریعه امن و امان از او جاری است و
اگر ذی شمی یافت شود از این فتنه نجات احد تبه
است تمام نماید و دیگر میفرماید قوله جل کبریا به الله
احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
اگر چه از حق ظاهر میشوند از فتنه افکاشه شده
چنان فدای چنین فتنه که انفس مشرک فرعونتیه را
از مظاهر احدیه نمیزداده و تفصیل فرموده عبد
از خدا صیقلیم که بصیر حدید به جمیع امور عنایت فرماید
و بضر زکته مرحمت نماید و اذن و اعیه صدق و اذن
تا کلیات مشرک را از کلیات الهیه فرق کند از هر
راضی نمیشوم که توجیه کلیات مرفوم غالی فرماید
بود که و بسا و بسا شایسته بهوای بعضی مشرکین

این

ظل در اعتقادات انداخته ای براد و من نجات ^{بسته} قلب
 رب العالمین را و سایر شیاطین ذکر منافع و الله سبک
 کل شیء و الذی امرک بما ظهر من قلب لیغنه کما
 الذرات و لکن هو لا یستمر فی نفسه لان الله ضم
 علی قلبه عن شایع الثار یقول ما لا یفقه و تکلم بما
 لا تکلم به مظاهر النبی کلها و لذا هو فی خسران عظیم تکلم
 الوجودان یزوب من هذه الکلمة و لکن ملقبک فی
 حجاب غلیظ و اما خلد و اعتقادات که مذکور شد
 ندانم که در اعتقادات احدی از ظهور الله و امره خلد
 من سید بلکه حکم و ثابت و راست شده مکران ^{سبک} نفوس
 در ظهور قبل کینواتشان از بجهت بوده و بر حسب
 ظاهر تصدیق ان ظهوران علیین محسوب شده اند
 و چون امتحان کبری ظاهران نفوس را جمع باصل
 شد و نفوس قدسیه منیر و طری اصلیه خود که اقرا
 و اعتراف بنفس ظهور است و اصل شد اند ^{طری}
 للواصلین ان اعتقاداتی که موقوف عبادت عمل
 شد اصفیاء الله و احبانه از ان مقدس و منزه
 و مبرا و هر نفسی که العباد بالله در این ظهور نیر
 معانی محقق مانند عقیده نداشته و نخواهد شد

ناخل وچ رسد یا نشیند و نغمه ورقای الهی را که میسر
اکثری بد و ام ملک و ملکوت بقیام و بقعود و بچو
حق را ذکر شود و عبادت نماید و در حین ظهور اقل
من ان توقفت نماید لاجب اعماله و بعد همان توقف
در ظاهر بوده و خواهد بود تا چه رسد با عرض و استکبار
نسبت الهی همان بعضی من و ساویر الشیاطین الذین
کفروا بالله همزة و یحسبون انهم من الضالین از نور
العالمین فتنه نو ذکر نموده بودی امر جدیدی دریا
شد و ظاهر نگشته این عباد از اول بویسکه عرفان
الله فایز شده ایم نظر ما بر ظهور قدر صمدان داشته
و ما دون این ظهور کلیه الهیه را در ما حاضر موقوف
میشیم چرا که چنانچه بعضی مذکور میداشتند که لاجل
مصلحت ایشان اشارت بغیر می نماید و بعد که
معلوم شد آنچه که ذکر شد حق بود و ما بعد الا
الضلال عجب است از نو که چنین ذکر نموده اگر مقصود
از فتنه فساد حدید بوده و الله الذی لا اله الا
هو که همان نفسیکه این کلمات را بقوالفا نموده
اوس یا کرده چنانچه مشهور است بجهل منزه با حق
بوده اند و خود تو موقنی با آنچه ذکر شد و در این بشر

که ان مشرک در هر بابی که وارد شد عامل شد آنچه را
 که می‌رود و بشناخه عامل شد مع ذلك هذا قسم که
 چه شد که باغزای او از صبر و بمعرفه خود گذشت
 و آنچه از گفته مسلم داشته باشد ان الله بان یوفقک
 علی امره و یرزقک عنوان مظهر نفسه و یظهر رأی عن
 اشارات المؤمنین آنچه از حق ظاهر رحمت است
 برای مؤمنین و نقت است از برای مشرکین مسئله
 بان یرزقک کما ساء من ماء الیحیوان الذی جری فی
 قطب الا مکان احدیها تقطع عما سواه و تقرب
 الی مقر الذی یمیر فیها الا انوار وجه ربک العظیم
 العظیم و از خدا می‌طلبیم که از عباد و محسوس نشود
 که لازماً اینها امثال این اعتراضات را نگیرد آمد
 چنانچه حسین بن علی روح ما سواه فداء مشرکین
 اعتراضات علی بن عثمان که توسط تفریق اجتماع است
 مشرک و در دین حدیث گفته بود و بعضی مدعیها
 گذاشته و همین کلام و فضل در کتب ثبت است
 ملا حفظه عما شئید دیگر احتیاج بدگر این بند نیست
 از ذکر فقره آخر کتاب ان یختم ارجل کل شیء و
 لکن صبرنا و نصبر علی الله و قوته و رهنا الحکم الی

الله المقدر المهيمن القیوم فتنه که تصور نمودہ از بزل
 نشان حق نبودہ و این ظهور محض از انوار و اتحاد
 و اتفاق اهل ارض ظاهر شد کہ شاملین جمیع امم مختلفه
 بر شریعہ واحدہ جمع شود و کل بتسبیح و تہلیل پروردگار
 فائق گردند معلوم شد کہ مصلح و مفسد را فرق
 نکرانستہ انشاء الله امیدواریم از فضل الهی کہ اگر
 بمظاہر علیین عارون نشک اقرار بمظاہر شایخین
 معالیم صحیحین و مفسدین بدشنامی لم یزل حتی
 فاسد بلا اتحاد و اتفاق خوانند در کلیات منزله ملا
 نما تا بر قوم معلوم شود فذلک الکلام ما کان من عند
 لا تا ظننا بان ما اذکبت هذا الذنب من عند
 نفسك بل بما الهی الذی کان کاحد ما ظلا از
 ما اذکب اطردہ الله عن ساحتہ عزہ لذائق علی الاعین
 فذاخذ لنفسه عجا جباله خوار و دعوات الناس
 الیہ اعترضا علی مظهر نفس الله و اثبات الرأیة
 لنفسوله کذلک کان الامران من الطارین
 و این کلیات کہ کبد اصغیا ازان محترق شدہ از
 معانی و روح طاری و خالی بودہ و خواهد بود
 و لکن در عمدان کلیات عوض معانی اسباب اتحاد

مسور و سزا در کل جن عبد امر و ادای کاش حسا
بصرو در ایقی یافت میشد تا ادراک نماید چو ظلمی
ظاهر شده و ظالمین تا بچویشان رضرا ام الهی استناد
ولکن نسل الله بان برزل من عمام امر و صالحی هم هم
فی اسفل السافلین و دیگر نوشته بودی قولک
از این همت خیال آنکه حوائی بولیم بدستم میخواستم دم
در بسته از این همواره بعضی نکویم حالت فیل و ق
نماند این در روز عمر لایق آن نیست که هم بقال و
حک و شرف و بیاد زورکی بخواهنش نفس گذرد
آنتی کاش جواب بنویشتی و اگر هم بنویشتی از خو
مرقوم بنیادتی نکلمات محموله انفسه که رالسه
از چنین ادکار که نموده دم فرو بستن صد هزار
هر شبه از حج بوده کلوم خوب است در ذکر انبات
امراسته نه در محاده و مجاریه با او چنانچه در وصایا
الهی مذکور لسان از برای ذکر رحمن خلق شدن
و بهینا را و انکلمات مظاهر شیطان میالند لسان
مشرق او را صدق است او را مطلع کلمات تکذیب
عمما بنید لسان مخزن بیان و شای من است اول
مدیکر این و آن مشغول سازید چه که او را در مفا

خود ایزد لا یفقد قرار فرموده ام چنانچه آنچه در نظر نماید
 قادر است مادام که وجود باقی بظن از او مقطع نباشد
 مگر هر صوفی جاهل شود میان او و شاعر با او از او
 غافل و بصیرت را از او میگردانند که علم الهی آنها انداخته
 خود ایزد داشت کمالی بیان ظالمین در او مستور و
 لکن بر جبهه او نیز فرود و از هزار مصافی از او طاری
 و از او در آن کم ننگنه باری در او بیفتاد اما در بسیار
 و این عبد با این مختصر اکتفا نموده که بشاید بسیار
 ظاهر و باطن را از هر نفس و هوی و غمتر داری و بیست
 الله ناطق بملک چه که الیوم ناطق ان است که بنساخت
 و پیام نماید و الا ناطق بوده و خواهد بود نوشته بود
 حالت قبیل و قال یمانه که چه بچینک و بعد از آن
 عجب است که خود ظاهر را از او شکایت میماند
 قبیل و قال عام در این کلمات که از سوال و اشهره مستور
 و ممکن کویا در این مکتوب تو نزول داشته در آن تو
 منکرین و مشرکین کتاب هر نفس در دستش خاد و شد
 و لکن نظر عدم الفضا شمرند و در باره بار
 میفرستند بسیار این عبد محترم دارد که حکونه تو
 این کلمات نقلیه را حمل نموده کاش بدیش را بچ

میشودند خوب نباید لایق ملقی بوده و خواهد بود
 از فضل اعظم الهی مطالبیم که نور از آن دلالات همیشه
 معانی فرمایند نوشته بودی این دوزخ و عذاب و
 قابل آن نیست که همه بقال و حنک و شرف و ایلان
 زور که بجهت خواهرت نظر کن در عجب است که انبیا
 انقطاع طلبان و ادعائنده چنانچه نفسیکه جمیع
 نواهی که تصور و شود شامل بوده چنانچه حال در هر
 ارض ملک علامتی از آن نهر اعراض باقی است مع
 ذلك او را منقطع دانسته و از آن گذشته نفسیکه کل
 فواجر ظاهر و باهر صفت باشد فی شغل که از اینجا
 باسلامبول بجهت لغته نان دوید این بفعال از او
 ظاهر شده و لکن بعضی از متوسمین را که ملاقات نمایند
 نسیاه طولانی و یک حرکتی رأس و و کلمه اظهار نیرنگ
 از دنیا رأس المقطعین محسوب است حر و حفظ نفس
 ذکر موت و انقطاع از دنیا است و بنوهم خوب قطعین
 نموده اند و بنیکه در صورت نفس بسته و لکن
 منقطعین بافتحات دیگر و عرف دیگر است حفظ
 اگر دعوی شکر نماید اهل ذریعه نپذیرند هر
 قولی را فعل لازم لایق نفسیکه بر حق اعتراض نمود

با مثال این کلمات تا طوق بوده اند چنانچه نفس مقدم بر کلمه
 ملا یانی بوده که والله الذی لا اله الا هو که اگر این عبارت
 میفودند که محفوظ مانده اند چنانکه نسبت بدنیاداده اند و
 مادام عمر کمال عیش و راحت مشغول بوده اند و در
 فامیدند و بویل اللذین یبتکون باهواء انفسهم و لا یتر
 و دیگر نه انتم مقصود از تا و بیکت بعد خبر است که ذکر
 نمود معنی اول آنست که در عین میگویند و فرسید محکم میباشد
 بفضل الله آنچه ذکر نموده ایم از کلمات الهیه بوده است
 و از مسلمات معانی آنها و ملا بیانیه است آنکه باز نشد
 بیان مگر آنکه جمیع الحرف فرموده منصوصاً من غیر تأویل که اگر
 نفس بایات الهی ظاهر شود احدی مسترض و نشود و در
 مبالغه فرموده اند در این فقره که ایمان و ایمان کل لغو
 با قرآن نفس ظهور نموده اند و باین کلمه محکم الهیه است
 و تاویل بودگی نامید اگر اینمطلب از بیان برده شد
 دیگر بجز عرفان اثبات ایمان از عیان مستوی فنیست
 ظواهر انفسهم چهر زود و هر نفس خود مذکورات الهی را
 بعضی از آنها کل جمله جعلیه بسبب است آنکه در واقع
 رحمن را از اهل امکان منقطع نموده اند فرق این است
 که این عبارت بدیهه میگویند و شما بگویم انشاء الله امیرت

که هوای را از خدا تمیز دهی اگر منصف باشی خود شناخت
 میدانی که همیشه آنچه واقع شده بر خلاف مشیما زلفها
 بوده چه که نفس اشاره از راحت و سناش خود نکلد منته و
 بخواد که گشت نفسی جمیع ایات الهیه ظاهر و بازال
 در دست اعدا مبتلا و فالق است با آنچه در کل الواح مذکور
 مع ذلک ما ظاهر من عند رب نفس و هوای تعبیر نمود و صد
 هزار جان مقررین ندای این هووی که همیوش نجات مسکینه
 از رضوان احدیه مطامع و از حرکت ان نفسنا کنه شوق
 للقائه الله همش و محترک و از سکنش افنده مضطرب
 و مقلین و از حرارتش نار الهی در سده های وجود الهی
 مشتعل و مبتداء الله الا اله هو نا هو امید داریم که شوق
 الهیه و طوالت بوبته را هوای نفسیه ندانند و بشر انصاف
 ناظر کردی و دیگر نوشته بودی که بر می آستینه شده
 دلم از این هم میوزد که سائلان مثال در میان که شعرا
 بوده بقول عوام با ارادک قوم بسر برده باز امر مستحب
 انبوی افتد و با شنید که در مقام یقین شمشیر راه
 طرزد و اگر گویند عرفان ظهور و بدیع بر این عین شسته
 شده و حاضر نشسته بد و اگر گویند که در ایات منزلت
 اشتباهه واقع فحصر انهم و هوای و اگر گویند در کل واقع

کلی

کل ذی عمل عمل منوط با مره و معلق با ذمه مقام ^{الغنی}
 مقدر از ظنون و او همام عالین و مغلین معلوم است
 که اینکالات از تو نبوده چه که باین مقدار کان نیز و که است
 ظنون و او همام و جمیع این امور که واقع شده از قبل
 الواح منزل مذکور و از آن گذشته در سنه اول و در
 این کس حال بود و در بر اقیه و بطریق ما کن و این
 در بیتی دیگر روزی طرف عصر زعم می بیند آنرا
 و جمیع عباد مجاهدین در خدمت آن قائم از جمله ابن
 و حاجی میرزا احمد و سید محمد و سایرین فرمودند که
 امر عزیزی مشاهده شده این عباد مستقر که چه واقع
 شده مقدار عشره ذایق او از بد سکونت فرمودند
 باین عباد تو تجربه نموده فرمودند که البوم حسین غیر ظری
 بر بعضی از اعضا شجر بیت خالص و باینکله بالحق
 و بلا آمد و گرفت الطیر هذه الکلمه نلت حرمت
 از این عباد کان محمد و بود را یعنی خود سینه محمد
 چنین اثر و در بار خود مکان مبدانست و این عباد
 بنا و یادت مشغول شدیم و از چهار چند نفوس در اطراف
 بودند که باین اسم موسوم بالاخره موقف شدند که
 از آنها با دیده راین ارض با مید و فساد و از او ظاهر

رسیدند انقضاء دو سنه کامله ظاهر شد انچه ظاهر شد
 در آن حين معلوم شد که مقصود از عجز مذکور که بود
 والله و الله افعال و افعالش قابل ذکر و بحق خودشان
 که اگر که بغير انچه واقع شد ذکر نموده ام انچه واقع شده
 بعينه همین است که ذکر شد و هيچ بدانند که ذکر این
 جهت اظهار عجز است بوده لا نور و با الهالین چه که گوئیم
 باینکه کما اینکه در صدر ایشان عمل خود بوده هیچ عجز و
 برهان و وقی نشد و نخواهند شد چنانچه اخبار داده است
 و ان نیز و کمال این بی موابها و لکن مقصود آنکه احوال
 معلوم بوده فی لوح ما عا در فیه ذره من اعمال الهالین
 این عبارت نویسیار تحیر افروز چه که نفسیکه مردمان
 طایفه بوده و قابل سخن گفتن نبوده و نسبت بر وجه
 امر را مشبه نموده که حال در تبه شبهاست سالکی و در
 مادیهای ظنون است تا بر چه میگو است که این بویهای
 عاریتی را بضمک و بپه های معنوی و رهولهای غرق
 صمدان بر و از کنی و بغضهای غرض و طاق در این و
 که سالها خود را از روز و مشی در این خریف هو و بی صف
 ظنونیه و و به تپه جان نبوده و حرکت داده که وصف آن
 ممکن نه دیگر حق عالم است که بکجا مقدره صد علی عند بی

و ما انا الا عبد تيسبب ابيدوارم که از جناب فهمت نظر
 تجل محکم شدید من شک شوی و از نیت سخن و کار بخت
 طیبه تمکین و یقین و اطمینان وارد کرد و فهمی که
 بسیار دلم بر شما سوخت و میبوزد که بعد از نیت های کلا
 بجز بکیر قول بیا بان وهم و هووی افتاده اید مثل الله ما
 بخلصک و دین ربک ما یطهرک به عما سمعت و یصلک
 مقتدا عن و نه و دست ترک فی ظل عنایت و انه وارح الکر
 و دیگر نوشته بودی که دلم میبوزد که بجهت بعد
 زمان از نیت بهیچر امثالها با دیان تا و یلی متصل
 نوده چندی را خیال خوش کرده خون جگر میزدیم بجا
 آنکه از بین تا و یلی روزی فارغ شده حال بهیچر ما پیش
 بقول مردم اول پیمانه و درد باید باز داخل بدن تا و یلی
 شده هنوز حکایت بیان رواج نگرفته و ظاهر نسته
 بدم مثلش بهات باید چسبید انهمی افتد و معاون
 که ما اولین بهوای نفس و اهل خون و اوهام لا زال
 مفر خود ساکن و مسترح اگر صد هزار نصیح نازل شود
 ابد بر شیخی از آن فایز نبردند چنانچه مشاهد می شود
 نصیح مواج و کل در که وهم تا و یلی جمع و لکن از
 برای تا و یلی مرتب مالا نهاییه بوده است تا و یلی بر صافی

حتی بوده و یک تا و بی اعتبار است علی الرحمن از برای کلمات الهیه
 تا ویلات غایبانه و لیکن احدی مان مطلع نه بلکه الله و الو
 منقذ نقطه بیان روح مناصوا و فداء حرام است مستطیر
 منجیه بیان که حرفی از کلمات الله و تا و بی نماید و یا
 کند چه که احدی مطلع نه مگر نفس ظهور این تا و بی که
 نشان خلق نموده و اما آن تا و بی که تو ذکر نموده تا و بی
 انفس صریح کرده که لا زال مدود بوده و خواهد بود
 ایوم نصیر و اگر ناسته اند از نفس ظهور و حقیقت و نظیر
 و او نهاد در تفسیر و تا و بی کلمات قبلش مشغولند
 لهم و بما هم یعملون مقصود از جمیع تا ویلات و تفسیر
 معانی کلمات و آیات آن بوده که معرفت حق حاصل
 و بعد از آنکه از نفس حق محبت شده اند کل مقام خود
 راجع و آن نفوس با سفال الشاقین مستقر و انبیه
 بودی که خون حکم بنوریم و بخیا الینکه سوده شده
 ازین تا و بی نور که فارغ شده نه والله خون حکم
 چه اگر خون حکم خورده بودی البتة عمیق اطهر وارد
 میشدی و منظر کبر را از مطلع بقرتیز میدادی اگر چه
 چنان معلوم و مستفاد میشد که بعضی از شیاطین
 اراده نموده اند که مابین تو و این بستترین بیه فضا

نمایند و لکن حق مشاهده کوه است که این عبد را کلاً
 تو آن مخصوص باین عبد بود و لو هر چه بود غیر خندیم و لکن
 احقرت اکاد العالمین من اشارات کلمات و بعضی کلمات
 الفاظ کلام کلاً نزع بطونکم الی مقتر الذی قولته الذی
 لا اله الا هو و یطیرن هو له الذین اتخذتم انفسکم شیئ
 من دون الله مدوام الله ان سلطن الی هو الذی فی هبت
 نسا ب اسم من اسمائه التي خلقت بقوله فکيف نفسی ^{لقد}
 العلی حکیم و لکن الله قد جعل ذنبه مقدساً عن نساخ
 و فباعهم و عن من ایدی هؤلاء الشکرین بشود ذکر
 عبد را و احقرت ان ازان نفوس قولته بهم بغير هو اکل
 مدینه و اتم بدعون الا یمان بعلی من قبل ما نزلت علیه
 ايات الله العزیز الکریم فلما نزلت مرة اخرى کفر و اذها
 الا لعنة الله علی الکاذبین و الظالمین از روای کلاً
 تو هر عرض و اعتراض چیزی است تمام نشد و عیون
 لذخیر روای عبد صعب است تخرید و این مقام والا
 فی الحقیقه اگر نفس طاعت شود و از اشارات ضریکین شبیه
 نمایند البته محبوب است شبیهات خود را مذکور دارد و این
 عباده در این ارض بشغلنداریم و منتظریم اگر بر نفسی
 و اید شود جواب از اعلی قدر نشان اوله استطاعتاً و نشاناً

مدکور داریم که شاید بجناب الهی قلمش از شایگان افکته
 وظنون است و همیته مفضل بر شود و از تو همین قدر متوقفیم
 بمصروفه تدبیر در آنچه ذکر شد و ملا خطبه مانی از کلمات
 حضرت نامه ای است در شرح مناسواه هزاره که عمیقتر میاید من
 بطیحه قلبه و فواده و بصیرت و از نه عتقا عند ام ایمنان بفر
 ما نزل الحق فی الواح عزیمین لذان عند الصلیم که سیمانی
 نشایم خوش رضون بر اهل امکان بفرستد تا هیچ را از
 غبار عسبان پاک و مقدس نموده دشتی قدر بر سخن
 سازد و آنکه از غاه قریب بحیبای برادر من این طوری
 هوای حبت مظهر تفرید از خرمها قدس تو حیدر افنه
 برداشته و از لغات حدس معنوی استماع نموده اند مشکل
 بهام اهل دنیا در آیند و از وسایع کلمات مصرعین
 و مشرکین از قبالتعالین ممنوع شوند و محروم گردند و قصد
 این مطلب را جز حسرت بفرزاید و جز زحمت و کسالت
 نصیب نداشته و نخواهند داشت چه که بفضل الهی در
 ریاض مکه کاشف ما یریم و در آنچه مشاهده خاص از زمین
 و تقلید گذشته ایم و در معرفتیه بود و مشاهده ارمیده
 بدنیاق اهل آن کاری نداشته و ندانیم چنانچه فعل
 ما و درین ماکوا هست از برای شهریه و القمه فان

مدد رساند و بعد از این وزن سیریه نفرستاده ایم و سخن از
 نسبت به ام فوالله الذی لا اله الا هو که اگر همان کلمات
 در این آیه نیز نیما گفته و مغز با نیک بحق نسبت داده مطلع
 شوی البته هر چه اگر ای وار کل من علی الارض منقطع
 شوی او تو کون من المصنفین و دیگر نوشته اول سیریه در
 در این کلمه ناذر نموده و لکن نداشتند و چه محل باید ذکر
 نقطه بیان روح مناصوا و فراه در جمیع بیان مضربا
 میفرمایند با آنچه خلق شده منابز به موت و ارض چه از
 کتب منزله و چه از صحف قیمه و چه از آیات بدیهه و چه
 مظاهر تلوینیه و چه مظاهر تشریحیه از نفس خلق و سخن
 نمائید و مع آنکه احدی عهد و لایت این ظهور واضح اولی
 از کفر فرموده بقوله عز ذکره سبحانک اللهم فانه سدا
 به لک کتاب قد اخذت عهد و لایه من فطرتی عن
 کل نبی قبل عهد و لایه و کفی بک و عن امرنا یا ایاک علی
 شهداء و ایاک انت حسوب علیک تو کلت و ایاک کنت
 علی کل شیء حسیبا کل انبیا الش معرض و یقال شیه
 فوالله الذی لا اله الا هو که مشهور بود که بر این حال صد
 چه وارد میاورند و در خطه کن که در همین فقره نقطه بسیار
 روح مناصوا و فراه چه وقت از آن فوهه و بند بر چنین

مسو است حق و جمیع عباد و در اخذ عهد این ظهور
 مبارک شاهد و گواه گرفته که شاید اهل بیان در ظهور
 نفس حق چنینان بنمایند و همانند فی السان ^{گفتند}
 مع ذلک وارد شده آنچه مشاهده میشود و هنوز آیا
 دکن شده و از آن کل کلمات منزل بیان بوده و هنوز
 از دم مطهر آن شهید مظلوم عراض باقی که نفس او
 کیبوت او و روح او وارد آورده اند آنچه که هیچ
 وارد نیاورده ایم است مقام آنکه کوفی انزل می آید
 حال ملا حظت نماید که چه مقدار کلمات را بخار و
 مخالف و غیره و ذکر می نماید نفسی که میفرماید
 و لا یرثها و لا یقلد اخذ عهد و لا یت خود نموده ام
 ذلک معصومین بیانیه نفوس مقبله با بر نفس و سخنان
 اهل تا و بزرگ شده از نسک و شنا و حرمتا الی الله و
 ورد علیه من عباده الذین خلقوا بقوله کن فیکون و دیگر
 مذکور نموده بود که هنوز حکایات بیان روح گرفته
 و ظاهر نشدند مدام منتشایات ما بدید چسبید هیچ
 و در این چنین جمله از لسان فرجاری نمیشود و غیر
 راضی نشد کلمات مشترک در اسم خود ذکر نمودن
 اهل حق نبوده که از تمام ادب بخار و بنمایند این

عباد جواب بعضی از فقرات مذکوره است بخدا و
 میکندندیم هر که مظلومیت محبوب حق بود و امتداد
 محکم و متناهی که ذکر نموده از این بیان هر چه مستفاد میشود
 که فرق میان محکم و متناهی درست در نظرت نبوده و
 موقر میشدی بلکه حکمت مافوق ذالین با آنها و
 اکتفا ظاهر شده لذا محلی در این مقام ذکر میشود بدانکه از
 محکم و متناهی مانیز هر جزئی ذکر می کند و تفضیل
 چنانچه در کتب ثبت است و تفضیل آن موجب تکرار
 خواهد شد و لکن عند الحق ایات محکات است که
 مقصود الهی از نفس ایه مستفاد شود و در اثبات آن
 محتاج به برهان و ذکر دیگر نباشد حال انصاف در
 حقیقت اولیه آن ای که کام است نزد هر دی بصیر ^{حق}
 و واضح است که آن ایه اعظم که در اثبات خود محتاج
 بدویش نبوده و نخواهد بود در حقیقت اولیه نفس
 ظهور بوده چه که مادی و نفس هر چه نباشد و هر که باشد
 محتاج با برش و لامیکر ذلک الاکل جاهل بود و اگر
 نگویند ایات محکات او امر الهیه است که در الواح
 نازل است و فی ذلک ناکل بها موقنون و موقنون
 و من فضله ملون و این محکات بنسبتها الی حکم ^{حق}

حکم بود چنانچه مشهور است که اگر نفسی جمیع ایات حکما
 عارف شود در قصد بقران ایه اعظم اقل من ان توقف
 نماید کل اعمال او او را مژمی بخشد و هبنا بوده و
 خواهد بود و این نفسیکه ایات او حکما بوده و چون
 بود میفرماید جمیع بیان و در قیست از او را در حقیقت نزد
 سازد و وجود در مقام فکر میفرماید فانزل فی السیاق
 موقوف با امر و معنی با ذمه و مستند در مقام دیگر میفرماید
 مخصوصا الملائکة البیان که مسأله بیان و مافزل فی از
 ظهور و موعود محروم شوند و امثال این مایهات حکما
 زیاده از حد احصا نازل و مع ذلك نفسیه که جمیع حکما
 بارده اش ظاهر و جمیع آنها معارف و بیان از آن
 از اصابع مشتتس جاو از آن معروض و بیکان خود
 فهمیده و در آن عوده اند حال چشم انصاف تکساک
 اهل التماس و مظاهر ختماس را بشناس بعضی نفوس
 که امثال آن کلمات را بر لب الفا عوده اند لایزال بقوه
 خود را با اسم حق نامیده و صفای چهار و در تبه
 ظنون را او کلام مبتلا نموده و خود بر آست مسغول
 شد اند لیس هذا اول مهم ورد علینا و لا اول مع
 علی جمیع و الباقین و اگر کوی حکما اوصاف صریحه

در بیان است که مخصوص بعضی نفوس نازشند اولاً از اصناف
 توغاری و ثانیاً از آنکه مقصود کسیت و ثانیاً از نفسه الخ که کل
 اشیا را بجهتی وصف و وصف فرموده اند بشانیکه جمیع ^{همه}
 وصفات را بکل شیئی راجع نموده اند و این مقام ما ترویج
 خلق الرحمن من تفاوت بوده ما سواش خلق او و کل در
 اوصاف و شریک چه که در منظر اگر کل در صقع واحد بوده
 و خواهند بود و اینک در بار بعضی آیات الهیه ^{ظاهر} بر حسب
 نازل مقصود نشود آن نفوس بوده و از آن گذشته جمیع
 تخلی حق راجع نماید امیکه آن نیز تخلی در هر شیئی موجود بکل
 اسماء و صفات موصوف و مذکور و بعد از اذن بعد
 بوده تفکر در ذلک اتکون من الغارین و سلباً که بعضی ^{صاف}
 مخصوص نفوس که ذکر نموده نازل یا نشیند که میفرماید ^{فان}
 بیان از نفس ظهور در همین ظهور محقق شود و هر وقت
 بیان در آن نفوس هستند که بکل اوصاف موصوف ^{کلیه}
 و بکل اسماء موصوم و همین قول سلطان قدم دلایل است
 واضح بر احتیاج بعضی از حرفات چنانچه مشاهده
 میشود که نفسی جز در آن حرف و مرایا محسوس ^{صیغه}
 از ذیل تقدیم منقطع و بجهل نفس هووی متمسک
 و هم چنین میفرماید که در ظهور و نیز اعظم در کراه ^ع

طوریون معدوم و لا شیئی میشوند قدوی تا ^{شد} آنجا
 که شاید بعلو امر اطلاع یابد بعد از آنکه عظمت
 بشانی است که میفرماید طوریون میت و لا شیئی
 میشوند حر و قوت و مرا با دران مقرر کرده اند و نیز
 الا بعد جبر هم چنین در مقام دیگر میفرماید
 حل و عز حل لمن یظن ان یرى من لم یکن فوقه ^{لا یحس}
 اعلى منه از ذلك مخلوق فی قبضه انتم این بیانات ^{مورد}
 اصما و صفات و ان کلمات انفس حقیقه معمله فالله اذا
 قد اشرف مشهور حکمت و آیات و احکام و کلمات
 مستقنات و کلمات تا امانت و معذرت که میفرماید
 میرزا یحیی عینی و مردود شود مع آنکه فیهی شان او
 این بوده که بریندی جمال بهی خاص میست و کلمات
 الهی بر او القا میکت فوائده مع اقبال و احدی
 او نشاء خود خود ز امر دود نمود با عرض از حق این
 خلق بقوله کن ملک فضل ملک الامر لکن من العالین
 حال فکر نماید که حکمت بیانات الهی کدام بوده و مشتاقا
 کدام و عرف الذین من اخذوا الملتها مات و ترکوا
 الحکامات عن ذلک و کانوا من المشرکین در این مقام
 محبوبست که از آیات حکمت که از سماء مشیت اینجا

حلت عظيمة نازلته ذكر غايه خاله بكفي الخ لا يوافق جميع
 ناهر صاحب ايمان كه ذره از حس المحور قلبه با شد بان
 تمتل جسته خود را از طوفان اهل ارض وهو تفكرا تظلم
 شيطان نجات دهد و نكرد در ايمان خود ثابت ماند و نيز
 مشاهده نكند و اين بعض ايات متره است كه در لوح يكون
 احبا الاحد من الاستغيا نازل شد قوله عز بهانه و نزل
 اسم لها ذكره بايات ذلك لعل يكون من المصليين الى الشجر
 الذي من اهل اليه فقد يحيى ومن عرض فهدى هلك كذا
 فطق الروح حينئذ بين السموات والارضين قل ان يا
 عبدا سمع قول قاله الحق ان تجرد نفسك عنها انصح
 لا توقف على الصراط ثم مر عند ذكر السحاب كذا انك امرت انك
 من قبل و ناهر حينئذ بان تصلي في ضوء ناهر كذا
 من بعد و من بعد عبد المان ثم صعد ساطع الغالب
 المقند الحكيم ثوق عجايب الا وهام بذكرى ثم اصبى
 ودع كل ما يمتك عن و ذلك ثم اظهر بعينه يظهر و
 و ذلك ولا تكن من الضالين اياك ان تمكث الى عسى عن
 ذكر ربك قاله الحق لو سيدك كل من في السموات و الارض
 ولم تكن قاطي لا ينفعك و بذلك يشهد و وطك لو
 تكون من المشامعين ايجت بان تكون من الذين

الرياسة في أيام التي نشقت فيها ماء الأمر وانزل على
القدر شهر حال ذلك العلي العظيم واستقلوا رياسا
وكفروا بالله خالفهم ومدعهم إلى أن افوا على قتله بعلي
الذي جابهم بحجة من لدن الله وبرهان عظيم بالله يا
العبد ما كان مقصودوا لإظهارك عن كل ما لا ينبغي
لك وكل ما صمت في ذكرك لسان الله ينطق على لسان
وإمرن بالتبليغ عليك وطاع على سلا البلاغ البين فكر
في نفسك أقل من أن هل بهمت فهموا الأعظم من هذا
او من ايات كبرها نزلت بالحج اذا نطق على الصرقات
وكن من الذين يهتو هو الوضطر الأكبر في يوم الزينة
انقلب في وجه الطارقين احمدين وان تخاف من ايمانك
خذ هذا اللوح ثم اخط في جيبك فذلك اذا دخلت
الحشر في يوم الذي فيه يعث كل الممكات فلقا
ربك من انفتاحه السبع المنيع ويسلك الله باحي
حجة امت بهذا الظهور اذا اخرج اللوح وقطع
الكتاب المنزل المبارك القديم ثم اقرأ ما نزل فيه
لقا وجه ربك من الذي تشهد في كل التبين والتميز
قاله اذا عمدا في الكلاليك واخذت اللوح يضعه
على عيونهم شوقا للقلان وشغفا للحق ويجدون منه

رواج قد هي العزيز النبع كذلك فضلك الأيات
لنظمت في نفسك وتكون من المطهرين ولو بعدك
الله بما امتت بآياته في هذا الظهور فبأن حجة بعدة
الذي هم ما أموا بعلي من قبل ومن قبله محمد رسول
الله ومن قبله عيسى بن مريم ومن قبله بالكلية ومن قبله
بالجسدي الذي ينتمى الظهورات إلى البديع الأول الذي
خلق بأداة ربك العباد المراد ان يا اسمي ان
أظهر من ان يحيى وادين من ان يستروا يستضيئ
كالتمس في قطب الزوال وانك لو تحلص نفسك عن
الحجيات ليتصل اليه اقرب من ان يريد بصرك إلى
نفسك وان هذا الحق يقين اممع قول من ينطق
بالحق ولا تجادل بايت الله بعد ان لها ولو تأمر
بذلك كل العباد ولا تمنع نفسك عن فضله ولو
يمنعك عن ذلك كل الثقلين فانظر امر ربك
ببصرك ثم اعرفه بنفسك وروحك لان عرفان
غيرك لم يكن دليلك واعراض ما سواك لم يكن
حجة عليك اياك ان تحجب عن الذي لو تحجب عنه
اقل من ان تحتجب اجمالك ويصدق في ذلك
كلما نزل من قبل من حظيف الله الملك المنزل

الفدیوانتی این کلمات منزله است که ذکر شد حال
 انصاف دهید و کلمات محکات را از دولت شما
 و اگر بفضی خود و از ناز محبت الهی در قلبش باشد
 با آنچه از شما آموختت ربانی نازل شده عمل نماید
 و منقطعاً عن کل من فی السموات و الارض مستقراً
 علی بیاط التکون و موقناً با امر الله و مستغنیاً
 عما سواه خود را مشاهده مینماید و الله حجت تمام
 و نعمت کامل و شمس مشرق ولایات نازل و ظهور
 اظهر و مع ذلک خود را در تبه تحقیق و طووز و انشا
 میسلی نموده امید نسل الله بان یوفقنا و لیا و یرزقنا
 ما قدر رض عنده و انطوا العزیز الکریم و دیگر توانست

افزین عجب کاری شد هنوز مردم در اصل حرف
 دارند باین معنی هنوز ندانسته اند سخن چه بود
 و احکام چه دانسته حال اوضاع تازه و دین
 تا و بلی که موجب هزار گونه فتنه شود برپا شده است
 بشما بی ادبی مینمایم و لکن امیدم بالله که تا حال هیچ
 عاقلی چنین تکلم نمینماید چه اگر منوط حرف مردم
 و ما عندهم باشد هرگز باید حق ظاهر نشود
 چه که لازماً در هر عهد و عصر که شمس حقیقت

ربانی از افق مشیت طالع و مشرق کل حروف داشته و
 با سئد اعراض معرض و جمع از هیکل حدیث و اهل^{فتنه}
 و فساد می بیند مع آنکه نزد هر ذوی بصیری مشهود است
 که مقصود جرات خدا نبوده و نخواهد بود و از این گذشته
 حروف این مردم تخصیص باین ظهور نداشته در ظاهر
 رسول الله هموز حروف دارند اگر حروف مردم منوط با
 بخود باشد باید انکار کل ظهورات نمود و از این گذشته
 از این ظهور احکام بیان ثابت ظاهرند و ندادن
 انفس متوجهه که شما خیال نموده اید و الله بحر فی الارض
 عامل نشدند و بخود باشد اگر از اعمالشان در کسوف
 بفرقه الشیطان من اعمال بسیار امور بر تو مشتمل شده
 و مستور گشته پسند الله بان یفتح بصیرتک بالفضل
 و یفتنک عن ظلمات النفس والهوی و یقرتک الخ
 صدقه المتهفی و انه هو العاد علی منابئ و انه بکل
 شیء رفیباً حق ناظر بقول واعراض و اعتراضات
 نبوده و نخواهد بود بفضل منابئ و اعمال انفس الایام
 کفر و بالله و کافوا من المرضین اگر فی الجملة تعقل نمایند
 این اعتراضات شما جميعاً بر نقطه اولی روح مناسوا
 فذاه و اردو هم چنین من قبل بکل رسل السمع فونک

ثم استغفر عما ارتكبت لعل الله يغفرك ويكفر عنك
 سيئاتك وانه لغفور رحيم قول دیگر این مختصر
 پس بنا بر این فکر خود را زکونی تاویل کن که کنی تاویل
 این نامشبه عجب است از شما که امر بر شما مستحب است
 در صریح امر که خوالتی است این عباد فارغ
 نموده اند و بفضل الله از اجام تاویل بجز او بافضا
 خوش بصریح رسید اند ما اول کسانی هستند که حق
 ظاهر منبع را میگردانند و از نیشه خون اصنام و
 میتراشند و بعد بمجنوع خود عاکف و ساحد و
 خاضع میشوند و مع ذلک خود را از غایب حق منکرند
 و منقطعین الی الله میدانند بشود ذکر این عبد را
 و قلب را از او نام فارغ کن و بر بیت الام نام ظاهر شود
 چه که دوست آن است که اگر ملائکه نامه نماید و سخن
 در عرقاب فنا افتاده بعد رتبه و استعداد خود
 اعانت نماید که شاید بسبب نجاح و فلاح کرده
 لذا امید داریم که مجید عنایت الهی متمکن شوید
 و از غرقا مسکد و رت و ظلمت رهید و در ظل
 اشراق مجر الهیه وارد شوید شما امر باین صریحی که
 الان موجود است و بحق ناطق از او گذشته و چشم

پوشیده اید و باب تاویل که لازماً مستقیم و علیلاً بوده
 بر وجه خود باز نموده اید بشانی که بخود شما کند ب
 الفای نهاده و مع ذلك می نویسد و صادقش مشتمل
 از جمله کاغذی از اینجا رسید معلوم نبود که از کسیت
 و که نوشته چه که بی مهر و اسم بوده و لکن بعضی کلمات
 کاغذی معلوم در آن کاغذ ثبت بود و این واضح است
 که شیطان الفای نهاده و لکن حقال که معلوم نیست
 بالقای از نوشته خود نویسنده بر این کذب مطلع است
 و شما هم مطلع و مع ذلك او را حق دانسته اید و بنویسید
 و او هم می خواهد حق من له الحق پس بدو نش راجع
 نماید حال ملاحظه کنید که در صریح امر که الشیطان
 حیثه نسئل الله بان یفیع بعبک و یؤیدک علی
 عرفان مظهر نفسه و یجعلک من الفائزین قول دیگر
 ان معترض علی میدک در میان نبوده اما چنان می دانیم
 که بهتر از آن انشاء صیغه سالها نوده اند اطلاع دار
 علاوه از آنکه قواعد کلیه که میزان هست در دست
 هست یعنی اینکه ادعای اطلاع نموده اید بر و الله
 ابدی کسی مطلع نیست نه شما و نه غیر شما و آنچه شما
 القا کرده اند و الله الذی لا اله الا هو کل ضلای فی

و خواهد بود کاش از نفسی را که اهلان من درین الله حق
اخذ کرده اند مثل بکر از آدم های سون بود عجب است که
شما ازاده نموده اید که با این عبد مشتبه نمائید جمع
کلمات شما و طغونات و ناویدات و اشارات و دره الا
و محکات و منتابها و ادغای علمیت که در این
نموده اید کل بستید محمد صفا فی راجع و منتهی بشو
فضیلت و نزد این عباد خوب واضح است و از قبل
واضح بوده عجب است از بصیرت شما خوب اید همیشه
باری میدارم که حق آن مفسد را از میان بردارد
فنا دی نموده که از اول ابداع تا حال مشربان دیده
نشده و البته او هم از غای اطلاع نموده افتد ^{بند} بید
که والله الذی لا اله الا هو ابدی اطلاع نداشته آنچه
گفته کن بصرف و افزای محبت این چهار روزه
عمر قابل نیست که انسان بفنا دو عناد و ارتکاب این
امور مشیعه مشغول شود شان توان بود که بعد از
ورود آن مفسد بان ارض او را بموعظه حسنه و کلام
حکیمه نصیحت نمائی نه آنکه تقویت او نمائی و مرز او
شوی و حالکی از او کردی انشاء الله امید و ایم
که از کبدم ری بخورد حمد میکنیم خدا را که این عباد

از بشر و خدعه او حفظ فرمود دیگر این عبد چه ذکر
کند این ایامی است که فرزند متوهمین قول بعوضه
جرده مسوع است و کلمه الله غیر مسوع اگر انصاف
داشته باشند جمع باید خون گریه کنند و در صحرای
فاله نمایند چه که بکلمات نقطه اولی روح فاسیواهد
استدلال حقیقت از برای دونش می نماید و بر نفس
سیف میزنند و از اینها گذشته میخواهم به بنیم
اولی بجهت در بهان هو مند با تو ابر و بهای اولی
من الصادقین همان حجتیکه بنقضا اولی هو من و
ما با عظم از آن نفس ظهور و هو من و هو قنیم فرقی که در
میان است اینست که چون محکم الهی و میز از عدل
ربانی بمیان آمد و حلد و مشرک از هم معلوم شد
انصاف دهد این ظهور و شنوات و ابانتر انکا
کنیم دیگر چه رو بچه امر دعوی ایمان فائیم و ایسکه
نوشته بودید علاوه از آنکه قواعد کلیه که میزان است
در دست هست مذکور هذا القول منك لا یضد
مقام مذ حمله الله فوق الضالین لان نفس الظور
هو میزان الله و قسطاسه میقلب معه الحق کما یقلب
الظلم مع الشمس و كذلك قلب فی البیان ان انت

من الخارقین بعینه مثل شما مثل کسی است که بقطعه
 حجر بردارد و پیش نفسی برد که فردا و کما از جواهر موجود
 و دعوی نماید که باین حجر میجوهم جواهر نورانشناسم
 و تمیز دهم آن میزانیکه در دست خلق است اما آنرا
 شاید با آن میزان بشناسد نفس الله معتمد بر آن
 و ابدا با او شناخته نشد و نخواهد شد میزان الهی از
 نفس او بوده و خواهد بود من عرفه فقد عرفنا میزان
 و من احبته ضل سعیه و کان من الخاسرین یقین میزان
 که ذکر نموده اید از همان میزان است که در همین ظهور
 نقطه اول روح فاسوا همداه در دست علما و عصر
 و هم چنین در ظهور رسول الله من قبل و از قبل او
 ظاهر و عیبی بن مره که جمیع علما و رؤسا بمیزان نفس
 خود بران شמוש حقیقت اعتراض نموده تا آنکه بالآخر
 قوی بر قتل آن همیا کل فرستید دادند الا لفضله الله
 علی المشائین ای یافتند عاقل و با آنکه میزان الهی از
 نفس او و ما بظهور من عهده بوده و خواهد بود که آن
 فضلا من لدن انتم تعلمون و اگر فی الحقیقه نفسی
 منقطه بیان و وصایای او ناظر باشد اگر کمالین
 با سنیان شاهزاد و رو نماید و جمیع محصلین را

قطعه

قطعه قطعه سازند نوقت در این ظهور خواهد نمود
چپ که آنچه مرقوم فرموده اند و از بقاء مشیت نازل
شدن کل صریح باین ظهور اعظم بوده و خواهد بود
و اگر ناظر بدینان نیستید و حجت الهی را که کل انبیا
و رسل بان اتیان نموده انکار میمائید و ایات الله
که لم یزل ولا یزال حجت محکم بوده میزان نمیدانید و قوا
عما عندکم لو انتم من الصادقین الله و شما لا تم آ
که ان میزان وان حجتی که الیوم بان حقیقت خود را تا نب
میمائید بیاوردید لا والله ان تستطیعون ان تقدرون
کل الامور فی قبضته و کل شیء فی کف اقداره و ما
مخلو و عندک و بذالك یتهد کل ذی بصیر علم ان نفسه
الیوم این شؤنات الهیه و ظهورات ربوبیه و آیات
منزله سیکه در این ظهور امد من ظاهر شد و
بمشغولیتها اطل غباری انکار نماید انکار حق و کل
رسل را نموده و انتم من الشکرین قد کان فی ام الاول
من قبل الامر مرفوعاً و لکن غیر از نعمات و دراء بیا
در ذکر میزان مخصوصه و صدان حرم و هنر ذکر میشود
اهل معرفت ان فایز شد از مظاهر شیطانیه بکلیه
منقطع شوند و حجاب اوها م را شوق نمایند علی نشاء

یعنی: اهل ملا الا على صوت حرفها ويشهدون
 فون ملا البيا كما من الذين كفروا واشركوا وغير
 من غرض الى غرض ليدخل الشك والتريب في قلوب
 الذين قلبتهم نعمات الرحمن عن شمال النور الى
 يمين اليقين قوله عز ذكره وعز ثمانه وعز كلمته
 واعظم احسانه اوست ميزان وامر اوست ميزان
 واحوال اوست ميزان ودالات اوست ميزان
 فما ينسب الى الميزان امتهى بارى ميزان نفس
 بوده وخواهد بود وآنچه از مجرب بود که مظاهر فرمايد
 وآنچه اليوم غاملسند وآنچه ناصفتد وآنچه امرند
 ميزان کل از قبل وبعده بوده وخواهد بود واليوم
 من نفسى را از اين ميزان قدس سخنان خارج است
 نماق باطل دان و مرد و دشم و يغوذ بالله باصل
 حبارت منما خفت عن الله الذى خلقك من نطرة
 ماء مهين قول ديكران بعض اول الله در صل
 مدعى وطلب عرض تمام همان حضرت باب كنه
 رب اعلى مىكوشيد در حقيقت خود ايات خود را مقرر
 فرموده اند و بايات انبات حقيقت خود فرموده و
 همچ كسى را از معتقدين انكار بر اين نسبت و يقين

كشما

که بنامهم نمیتوانید انکار غائبی بلکه تصدیق شما و دیگران
حضرت باب را با بابت آورده انتهى فوالدی نفسی سید
که هیچ ذی شئی از این کلمات که مرفوع داشته رایحه
حق است تمام نماید می حسرت و ندامت که در این
ربیع روحانی بطراز بدیع مزین نشدی و از نجات
خوش رضوان معانی است تمام ننودی کلماتی مثل
کلمات مجتبین بل حضرت فوالله لو تفکر فیها لتکون محلا
فی نفسک و نحو کلمات و در ایشان انسان از کلماتش
ظاهر و فی الحقیقت که مراتب نفس است او است از العباد
لم یزل باین کلمات غیر متفکره نیا کل ظونیه ناس را
از مشطر احدیه منع نموده اند چه مقام مشاهده میشود
تقدیر امر و چه مقام مشاهده میشود انفس محجبه
اسمع قوتی ثم دعما عن ورائک فاقبل الی الله مکملک
اعل بحرف من قلبک بحور المعانی والبیان فی ذکر
ربک القند العزیز الملتان اگر چه فلم غفلت میکند
در ذکر جواب چنین کلمات و لکن نظر بآنکه جوابی را
واجب است اند مذکور میدارم که همین کلمات
شماره بر شما است و اشبات امر الله نوشته و ملتفت
نشد کنک لک بحرفی الله من القلم منا یون غافل عنه

کاتبه فواید المحجبین من عند ابیوم عظیم ای برادر من
 در کل ملال ز فکر بوده چه که محروم گشته از نسل پاک
 خوانده نفوس که قلوبشان عقیم گشته از نظر پروردگار
 معارف الهیه این نفوس اندک محروماً بنظر آید
 و حال مشاهده میشود اکثری از محجبین قلب و عواد
 و بصیرتشان عقیم گشته و با نیکه آنچه خود میشوند
 با در آن قادر نیستند تا چه رسد با اشارات کلاماً
 الهیه و جواهر حکم بالعبه و تائیه تا الله اولئک عقیم
 من رحمة الله و من الصدق و الانصاف ولم یظلموا
 الا ما ایشتموا غضب الله و یخضر علیهم و لکنهم لا
 یفقرون امینکه نوشته همان حضرت باب که شما
 رب اعلی میدانید از اینکه معلوم میشود که شما
 رب اعلی نمیدانید و یا نقیبه نموده آید مثل فرشته
 شما که در بعضی مواضع انکار مینمایند و تبری میگویند
 و با طرف پشته پشته کتب محموله در اثبات حقیت
 خود میفرستند شما و کل من فی السموات و الارض هم علیها
 بدانید با آنکه موقناً معرفاً ما عننا ناطقاً ذکر
 قائله مناد یا معظماً مصرخاً مصیاً منکلاً ابلاغاً
 باعلی الصوت و انه هور رب الاعلی و سدره المنتهی

و شجره

وبخيرة القسوى وملكوت العلى وحيرويت السما
 ولاهوت البقا وروح الالهياوسر الاعظم وكلمة الام
 ومظهر القدم ووسبكل الاكرم وود من المنم وديت الام
 والجم الملتزم وكلمة العليا ودره الاولى وصحيفة الملكوت
 وكتاب المحزون جمال الاحدية ومظهر الهوتة ومطلع
 الصمدية لولاه ما ظهر الوجود وما عرف المقصود
 وما برز جمال العبود فالله باسمه قد خلقت السما
 وما فيها والارض ومن عليها وبه موجد الجار ووجرت
 الانهار واثمرت الاثمار وبه هفقت الاديان وكرم
 جمال الرحمن فوالله لو نصفه الى احوالذي لا اخر له
 لن يسكن فوادى من عطر حيث ذكرها فانه وصفا
 فكيف نفسه المتدين العزيز الجليل وثمان اشاهد
 وكواه ناشيد همين لوح رايه نفسى ارفعوس مضم
 كه بخواهد بنما نيد مرخصيد جيا نچه مرشدت الو
 الهية بخط غرض رايته اخذ مؤده وببعضي
 داده و خود نبر و حسته هذا ما فضل في السو لكن
 في البحر يخضع لسه ويطول نفسه بين ملا البيا
 الذين اتخذوه وبالانفسهم ويستدل لم النبات
 فنه المحبولة المكذوبة وليرج بر باسته عليهم قل

فويل لك يا أيها الخائف الخاين الخائب الخاسر متا
 اليوم نبئني ولو تمتك بكل ما خلق بين السموات و
 الارضين واياك اشهرين كفايت منجود من ملكة كل
 شبان نوشته وباسم حق بعض موده ان الله اعلم
 ما في سره واحص كل شئ في امام مبين حال اشاهم
 اكر اراده نمايد اين لوح را بهر نيكه اراده كنيد
 نمايد فوالله ان ربي ما حفظ نفسه وما يحفظ الابد
 وينظر الصليب من اليهود والسنان من انسان
 انت من الغارفين بدانكه حق منتظر است آنچه را كه
 بظهور قبلش وارد شده وهم چنين آنچه را كه رسول
 از قبل وارد شده وهم چنين از قبل ابرو ح تم من
 قبله بالخليل ما خاف من احد ولن يخاف بفضله
 الله وعنايته اذا اجتمعوا السكك دمه المظهر العز
 المنيع وايضا نوشته بودي در حقيقت خود ايات را
 مقرر فرموده اند و ايات اثبات حقيقت خود فرموده
 همين كلكه لو تعرف در اثبات اين امر از قلم جارحي شده
 و شما ادراك نموده ايد چه كه اين اياتي كه ذكر نموده
 شما بان موقنيد بانه اكر نسيديد جميع اين كلمات
 كه ذكر نموده ايد لغو بوده و خواهد بود و اكر موقنيد

چرا یا قرآنیات منزله که بمشابه عین ما اقله در کل حین
 نازل است مگر و معترضین یقین بدانند که اهل ان
 و فواد فرصت نمیدهند که از کلام اول بخاورن
 در همین باب کلام نورمان الهی و حجت او را بر توان
 و مستحل ضماید همان خود که آن شجره اهدیه اثبات
 خود فرموده و ما غار رفتند و ایم حال هم همان قسم
 امر الله ظاهر و آیات الله نازل و این عباد موقر شد
 اهل انکار این عباد نبوده و نخواهند بود مگر نفوس
 هستند که امور بعضی کتاب و کفر و بعضی ^{الله} و
 مگر و کل لکن چه که الیوم اگر نفسی از حرفی از این
 آیات اعراض نماید اعراض بر کل ثابت و محقق است
 انا امنا بما نزل من قبل و حین و یشهد بدانند
 کل شیء ان انت من الموقنین خوب استدلال صیقل
 و محبوب بقصد اولی با اعتراض و هذا المشغول و شیء
 که با آیات حق و ثابت شد بمان خود بهتر از نظر
 و لکن از منزل بسوی رسید و اینکه نوشته بودی که
 یقین است شما هم نمیتوانید انکار نماید پس شما
 سرتا و کی نوشتن و لسانا و قلبا و جوارحنا ان
 من العارفين قسم با ثبات عزت خود که هر چه

از کلمات ان مظهر اسمها وصفات نزد جمال سبحانی
و اعزاز است از کل انچه در اسمها آنها و زمینها است
دیگر تا چو رسد باین عباد که معدومیم نزد حق و انا
و خاضعیم نزد انچه ظاهر شد از ان شجره حقیقت
و شمر عبادت و فرغ عتوت و فرقی ما بین این عباد
و شما ایست که شما لفظا از دراء هزارستر و حجاب
موقنید و از نفس و کیونت و روح و ذات او
و کاش با عرض هم کفایت میرفت لاف و تفسیر از
الرحیم بلکه در نیالی و ایام در تدبیر سفک دم
ظاهر مشغولید چنانچه از مگر می که در ان ارض
واضح شد و این عباد بایات او و کلمات او و ظهور
او و نفس او و روح او و جمیع موقن و مدعن و مقدر
اذا فاعرف نشان المعرضین و نشان الله العظیم
و نشان هؤلاء الفقراء و المساکین و دیگر نوشته
و خودش هم آیات را از غیر آیات از دیگران بهتر
خواهد داد بلکه امتیاز واقعی را او باید بدهد و
البتة چنین شخصی دروغ گو هم نخواهد بود و
هم او نفس حرکت نخواهد نمود آتمی اگر شما فاضل
و گمان نوشته اند این عباد موقن ما بین سموات

و ارض

وارض فالحقند بانه لا اله الا هو وان نقطة البيان
ليزانه و ظهوره و كلنا نزل من عنده الحق لا ريب فيه
وانه لم يزل الحق عن الناظر والشك عن اليقين حال
مبزي که ذکر نموده بکل آیات او موقن ومدعی با آنچه
مفسر وهو ای خود تفسیر نموده و مطابق بدک از حجج
ما نزل من عنده موقن که میفرماید قوله عز ذکره کل
انچه در بیان است تحفه است از خدا از برای ظهور
عز صمدان و بعد میفرماید سبلك اللهم يا ابي
ما اصغر كرى وما ينسب الي اذ اريد ان انسبه
اليك فلتقبلنق وما ينسب الي بفضلك وانك
خير المناضلين او غاظلين از ملائمان مع ابر خضوع
نقضا اول عند ظهور الاخر مرة اخرى منبته نشد
با بر اذ كان مغفول كسته اميد فوالله اكر في الجملة تغنك
نمايند از برای انفس خود نوحه كنيد چه که در ان
ان وجود مبارک خود را بکمال خضوع و فناي محض ذکر
فرموده اند دیگر کجا مقام مرابا و ما ينسب اليهن
من کورد ميشود با بسطی از بيان مشاهده شد
که منتهی باين ذکر ابدع مدبوع نشد لا فونفس الحق
ولكن اسم لا تعرفون والله در معانی افتاده اير که گویا

بهر اسلام حرکت ننمائید از یک نفس از منما^{نم}
 اشارات بیرون غرام و در فضای خوش بگردید و از
 مشورت حق منیع را بسفر مقتدر نشانم و از دوش
 منقطع شوی و اینکه ان طلعت احدیه را میترس که
 نموده بجهت دلیل اگر بایات بوده پس چرا از این میترس
 که با بانی ظاهر شد و که کل ذی امر خاضع است لدی
 حضرت الا الذین هم تحتهم ارجح الزمانه کیف نشاء
 مره بضرهم علی قلال الجبال و مره علی تیه الضلال
 و مره بظلمهم الی عزرات النساء و مره یدعم تحت ذیاب
 النفس و الهوی قل هو تو ان یظلمک الله کان ظم من ثبت
 بقوله تحه الاقلین و الاخرین و به ثبت الی الخالد
 لا احوله و لا ینکر ذلك الا کل کفنا را ایم و اینکه نوشته
 دروغ کوم بخواند بود اگر چه بظاهر تصدیق صدق
 حضرت نموده و لکن این تصدیق شیخی بوده واحد
 چه که اگر موقن تصدیق بقضا اولی بودی منیع صدق
 که باراده از او حقیقت صدق مخلوق و مدوح قلند
 نمیمودی و تصدیق صدق حضرت در این مقام نظر
 بان بوده که این تصدیق ظاهره کیبونت و حقیقت
 مکذیب غائی چنانچه علمای قبله این ظهور نقطه است

حالت عظمت همین قسم منکم که یقین ائمه هدی ص ^{قد}
احادیث متواتره از ایشان موجود که من نفسی فانی
شود که باینها تم مولد شود کاذب و منافق و مقرب
و قتلش واجب در همین استدلال میشود نذ که خا
التبیین قول خداست و در قرآن بقصر صریح نازل و
یقین است که خدا صادق است و نبی صادق ^{و بعد}
اعتراضا علی الله و مظهر نفسه باین کلمات تا طو که این
شخص مدعی قولش باطل و از درجه اعتبار ساقط
چرا که مخالف کتاب الله و سننه و نبی صادق تکلم شود
چنانچه در کتاب است که نبی از اول لا اول آمده
و الی احوال او خواهد آمد بعینه همین قسم که با اعتراض
نموده امیر و آنکه اعتراض او با این است اعتراض او
نفرعون ظالم را لحظه کن که چه فکد و تو همندان ^{ضرب}
که این کلمات را بشما القا نموده اند که یا بحرفی از معنی
کلمات الهیه فایز نشد اند و غیره از قلزم غرضت
مرزوق ننگشته اند و بیلیم و بما امرهم نفسهم و هو
ایچه از بیان ذکر نمایند و تسلیم هم نمایند که جمیع را
همسیره امید و حال آنکه این محال بوده چه که احدی
معبانی ان مطلع نه الا الله و هم چنین جمیع اعمال ان

عامل در بین ظهور و قیام محمدی و ایا صدق
 ظهور و چنگ که بعضی صریح صریح می نماید نماز در ایات ان
 طلعت عن محبت شومید تا چهره صد با این چهار کلمه
 که شما ذکر نموده اید و بعد از ثبوت این کلمه طیبیه مبارک
 کل ایچم ذکر نموده اید و با از بعد بان مستدل مؤید
 جمیع راجع بانقض محذوره ذکر و مستدل بود هر حق
 مقدم از کل و این بی و واضح است که اگر نقطه اول
 صادق میدانستی امدانک سب این ظهور را منع
 نمیشود و حال بیان صادق میدان و اما بقل
 بعد ذلله کاذب استغفر عن اظننت و قلت و کفنت
 و قل سلطان الله الم بالهی انا الذی فرقت فی جنبک
 و سلکت مالت الظنون و الا وهام بما کنت محجبا
 عن عرفان مظهر نفسک و استدلت بما احقرت کبد
 علی ثم قلب محمد رسول الله کانی قتلست کل الوجود
 من الغیب و التهود اذا نظر فی بالهی بلخات را کت
 و لا مدعی بنفسی و هو انی ثم طهرت عن اشارات التو
 به باصرت محروما عن ریاض و صلاک و لقاءک و انک
 انت المقصد علی ما انت آء و انک انت الهی من القیوم
 و دیگر نوشته بودید احدی از خارج و داخل

و شهرت و واقع تواند بشکلی بود که حضرت با آن صدیق
 میرزا یحیی فرموده باین معنی که با طرف اصحاب دیر
 حفت او عبارات مختلفه نوشته که بعد از مراد
 و اطاعت او بر همه لازم است وصی و خلیفه هر چه است
 بعد از من او است صریحا و عبارات صریحا بجهت اهل
 تقلید و عوام بیان فرموده این را و اما صحبت اولی
 الاضمار و الاطلاق عبارات دیگر بیان فرموده که
 الامر منتهی الی اسم الوجود لان ظهوره بفسنه حجب و لا
 یحتاج الی تصدیق بسیار درم بعد از ملا نظارین
 کلمات سوخت بر شما چه که بعینه مثل طلبه های
 مدرسه که حال در مدارس اثبات مطالب خود نمیشد
 همچنان که لایله و همیه و کلمات مشابه مستند شد
 بقول خود شما که اهل فرقان را موهوم میدانند هم
 شما صد هزار درجه بیشتر از آن طایفه مشاهده
 میشود الی موی نگون و اما علی الباطن فارغ را
 عن القوم ثم افغ بصیرتکم لشمس الشمس مشرقه فی قطب
 الزوال بلذات بیان کلمات را و بمنزل ان باخر شود
 وهم را بیندازند و بسططان یقین نیست و نمائید
 حقیقت منع و بصیرت که پیش آمده و استماع این کلمات

مشغول شود و الا آنکه آنچه نوشته اید برعکس بوده و از آن
 گذشته میفرمایند تا مؤمن بعضی کتاب و تکرار
 بعضی چگونه این کلماتی که اصلش معلوم نیست که
 بکار ارجح است مسلم دانسته اید و جمع بیان که میفر
 ماید در همین ظهور بهیچ شیئی غیر از وقت است و ثوبی این بیان
 در غیر مسموع و حال کلمات مجعوله باید استماع نمود
 ابداد در بیان ذکر و ضلالت و خلافت نبوده و نسبت
 بقول شما این کلمات اهل زمان است آنچه در بیان
 ذکر شده ذکر حر و فات و مرابا بوده و در جمع مواضع
 میفرمایند مرابا مضمض نبوده و نخواهد بود ^{در بعضی}
 با متراق شمل الهیته مقابل شود و از مرابا محسوب شود
 و این نشان باقی ضاد ای که از نقابل انحراف بخوبی
 و بعد از انحراف بر جمع التورال مفره و بینتی الخلق
 الی شمله و مثله و در کل بیان مخصوصاً منصوحاً
 میفرمایند در یوم ظهور را بدین تغییر و ناظر نباشید چه
 از جمال قدم بصیرت خود شناخته نمیشود چنانچه
 شده و الا از خود نقطه اول میفرمایند که آنچه شما
 مینویسید خطا است و استدلالات شما را جابج
 متوجهین قد ظم الحق سلطانة و دلیل ابانة و ظهور

نفسه اذا موبوا بغيركم يا ملائمة المؤمنين ذكر خارج
 و داخل و مشهورت موده جميع اين كلمات را بوم صحت
 و نظر تحت نوشته اما خارج که با اطلاع نداشته و
 داخل که بعضی بر فوق اعلا نقل جسته اند و بعضی هم که
 موجودند مثلاً ان نفوس را تکذيب موده ايد و بهويها
 خود جعلت ان ترتيب داده که شاید ضعفاي بخاره
 از حق منيع محروم نمائيد چنانچه از قبل موده اند و گاه
 ادراک ميشند که شهرت را که داده و حکمت ان چه بوده
 لا غير ذلها الا اولی الالباب و اين عيب مختير است که نفوس
 بجهت دليل ادعای اطلاع موده چه که بهیچ وقت داخل
 این امر نبوده بل بغير قریب است که روایات غیر صحیحیه
 از ناحیه کذب نفس مشرک ظاهر شود و البته بعضی
 خواهند شد ان روایات و منتهی میشود بسید محمد
 اصفهانی و یا بحسین مشهور و بوخته که این ایام و از
 شد و در ظل سلطان واقع و یا میرزا حسین قلی الذي
 نقل علی وجه المحبوب لحفظ نفسه الخبيثه او الاعرج
 الذي تبرء عن الله حين الذي كان على النبر و هو
 مثلاً هم میدانند که بهیچیک از این نفوس خبر نداشته
 و لکن هوی آنها را بران داشته که تصدیق بر لاصد

نموده خفت عز الله ولا تقل ما لا تعلم ولا تكن من المفتين
 اگر کل ما علی الارض الیوم مرا ای لطیفه شو منده شما
 دهند بر امری کفایت خواهد نمود چه که شهادت کل
 موقوف است بفسر ظهور چنانچه بقضه بیان روح ما
 سواء غذاه در ظهور او ضمیمه نماید قوله عز ذکره اگر کل ما
 علی الارض شهادت دهند بر امری و او شهادت دهد
 بدون آن که آنها شهادت داده شهادت او مثل شهادت
 و شهادت آنها مثل شهادت شمس است که در مقابل واقع
 نشد و الا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات
 اقدس الهی که بیست و یک کلام او بهتر است از کل کلام کل
 ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افضل التفضل
 کجا میتواند آثار شمس در برابر ما مثل آثار شمس در سما
 کرد در ذلک فی حدیث اللاتین و هذا فی حدیث التین
 بالله عز وجل انتهى حال آنچه در نزد عباد مذکور و
 مشهور علی زعمت ابد عند الله معتبر نبوده و محو
 بود و کل معلق موقوف بصدق این ظهور ابدی
 اقدس و انتم تعلمون و یوفی فی صدق آنچه ذکر نموده
 در حدیث ظهور آخر صفر نماید عز ذکره که ظهور یون صفت
 و لا شیء یستورید حر و قات و اذلاء نور محیی میمانند

دیگر

و شیوه اشیا از نفی محسوب میشود و هم چنین میفرمایند
 بنا نفسی در ظهوری از اعلیٰ علو اهل جنت است ^{چنین}
 ظهور بعد از آنی در اهل نار میگردد بگویم ^{مغایز} معضین و
 که ای در بصران که خود را از کورث معانی و تنبیه معارف
 و مسلیل بیان محروم و ممنوع نموده اید در اعلیٰ علو
 بقدر نماید شاید بقطره از بحر اعظم مشرب گردید
 و هم چنین در مقام دیگر میفرمایند عز ذکره که اعلیٰ صکا
 جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن میگردد ندخال بصیر
 ظاهر لازم داد در این بیانات مظهر امر بقدر نماید کم زلی
 مشرکین در احیان ظهور بیکلمات قبلش تمتک جسته
 و مظهر نفس الهی اعتراض می نمودند چنانچه شما هم ^{عظیم}
 بیکلمات قبلش تمتک جسته و نفس اعتراض نموده
 و می نمایند و میگویند و لکن بقدرکم من عذاب عظیم
 و بیانی غفلت نموده اید که کلانی که لایق آنصبر
 مشرکین است که بان نظر نمایند بمقر اطهر منع میفرستد
 در این مقام ظهور قبل روح ما سوا ه فذاه بیانی فرمود
 خالصا لوجه الله ذکر میشود که شاید معضین مستب
 شوند و از شمه هدایت محبوب نمایند قوله عز ذکره
 مثلان ایام مثل شمر است بستان دکان و هم چنین

مثل اهل ان ظهور و التفت به بطاهر مثل همین است از آن
 جهت است که در آن ظهور غار فین بان قلم را جریان ^{هند} داد
 و حیا کنند از نصایب و کالیف و انشاءات خود
 و ظهورات و بروزات خود انهمی ایگاش این یک نصیحت
 سلطان احدیه را استماع می نمودند و ارتکاب نمی نمودند
 آنچه را که از آن نمی شد آمد آمد برای صراط عینون
 و فی ای مناهج سلکون هستند لکن آیات الله شمر
 بمنزله بکفرین و اینکه نوشته که حضرت باری تعالی
 میرزا یحیی نموده اول تو از آن تصدیق مطلع نیستی
 که مقصود چه بوده و مراد که چه که حرکات معنوی است
 در عزوات کلمات عصمت ربانیه ام نزل از نظر بر
 مسور بوده و خواهد بود لم یظنهم احد الا انهم الظهور
 والدینهم کا نواد لا علی فی یوم ظهوره و الله ما
 صدق الا هذا الجمال الذی وضع بین اقطار الکون
 و تحت محالبت المنکرین ثم السن العاطلین و العاطلین
 و بر فرض تصدیق این قول اگر بصیرت قیوم را نظر نماید
 این تصدیق را در باره کل شاهد میماند چه که ^{مبارک}
 عز ذکره که معنی نموده که جمیع نفوس که بیان ^{مبارک}
 شده از انبیا و اولیا و اولیا بوده و مستند ^{بصیرت}

در مقام دیگر نیز نمایند قوله عز ذکره کل الذی ایت
 که در یوم ظهور با سما محبت غانی بلکه نظر کن باینقوم به
 الا سما من کل شیء حق ذکر التوفی فان ذلك الاسم علی
 به باینزالله انهم بسیار خیر نیست که هنوز در
 عقبه اسما واقفید از من خوب وصیت الهی را عمل
 نموده اید بیانی غافل شدن اید که با سما غافل و عاقد
 چنانچه متصل ذکر می نماید و باینقوم به الا سما در کل
 حین سیف کین کشید و میکشید لا تفر من ما
 تعلمون جمیع استدلال و اوصاف شما که ذکر نموده و یا
 نماید نسبت بای نفس کان راجع بیان میشود
 و در کل بیان مضمحل است که بیان و ضافی البیان
 مطلق بمشیتان سلطان احدی وجود خواهد بود
 و ان حال قدم قادر است بر اینکه جمیع خلق او را بکلمه
 لا تقی فرماید و باسفل النار راجع نماید و با جمیع را
 بقول بلی در ظل اشبات کشاند و با علی در وجهت
 عرفان مقرر هدایا بسفل سما بفصل و کل عن کل شیء
 بسنون و کاش را ک می نمودی که در باره که تصدیق
 فرموده فوالله الذی لا اله الا هو انما اصحاب الابدان
 و ما امسوا الا بشانه و ما تحرك الا بحبه و ما تنفس

الا في امره وانتم اعرضتم عنه واعرضتم عليه وتمتكم بالذ
 كان عند الله احسن منكم وانتم تعلمون محبوبا لمكان
 كرهه وباراه من نعمة بيان ميزان ايد قوله عز وجل ولا كان
 كاتبه ما نزل ذلك الكتاب ولو كان بنفسه ما اظهر في
 الله اذا و اعراضه و هو و ميزان يدك در بيان فذلك
 و وصف فرموده مع انك و وصفه و دانسته ايد و در
 و موصوفه و انشا ختم ايد فوالله لو تعرف ما ضلقت
 لتبكي على نفسك و لو عرف هذا الظهور و كان عند
 ملائكة السموات و الارض من الذهب و الفضة لا تقفها
 لندخل في ظلمة و نسمع نعمة من نعماته و لكن لما اجبت
 عن ذلك صرت محروما عن نعمات الله المهيمن لقوم
 ان يا اخي تاملت انبياءهم كفرة و اليوم فذ كان لهم غضب
 بعد عن و خسران بعد خسران و ذل بعد ذل و
 نقصان بعد نقصان و لكن هم لا يفقهون الاحين
 الذي باتهم ملكة العذاب و تحرك عيونهم عن
 سطوات الموت اذا يحجرون و يقولون هل لنا من
 سبيل اذ انضروا على فهم بايدي القهر و وضعهم
 مشوبهم في قعر النار كذلك فقول الامر من لدى الله
 المقدر القهار و انك فاح ما عندك ثم اثبت ما
 عند الله

عند الله على لوح صدر ولد لغيره عمر دامنير ابانور
الحكمة والمعاني كذلك يعطى هذا العبد لعل
من الشاميين وايضا نوشته كه فرموده اند وصوف
خليفه هر چه هست بعد از من او است فوالله نفي
بالعز والكبر يا وخلق الاشياء بلا مثال كعبة العليا
اكر نفسي نغمه از صنوان بيان استعمال نموده باشد
بچنين كلمات تكلم نميمايد بغير من الذين يمكن
بتلك الكلمات شما هنوز حشر بديع و روح بديع
و كلمات بديع ادراك نموده ايد امريان مقدس
اذان اموري است كه از پيش گذشت و در طوي ما
عندكم من قبل و بسط باط اخر باذن الله العلي الاعلى
ولكن انتم ما ادر كم تلا اوله ولا اخره حمد محبوب را
كه مغنين را چنان مجرّم كرده كه الان احقر از ملك
بين مدي مذكور و مشهورند مثل ان است كه جا
از نيك قطع حد بديو بشيد انكه ابداه در بر حرکت
نيستند و هم چنين قلب و فوادشان قدم برداشته
نازه باثر قدم اهل فرقان گذارده اند بشويد و
دشمنيد اين سده هاي مانع را و فضا و بديع
وسيع مال السوم الذين در اميد تا عوالم غير عوالم

خود مشاهده کنید افتد بر خود سخت مگیرید رحم
نمائید بر خود و بر مستضعفین عباد تازہ ببقیہ و ہم
ما ترک من اهل الفرقان نمتک حسبتہ اید کا هو ذکر خلا
مجبور و وصایت مکذوب میمائید و کا هو کل
جعل خودہ بنقطہ اولی روح ما سواہ و ذلہ نسبت
میدید بشوندای رب علی اعلیٰ لکه مخاطب اللہ ایا
میرضاید اذ انشرفت شمس الیہا عن افق العبا انتم
فاحضروا بین یدی العرش لایکر ان تعقدوا بین یدیہ
او نسئلو اما الاذن لکم اتقوا اللہ یا ایہا المرءیا کلکم امر
ان استلوا من یدایع فضلہ لیظہر لکم ما شاء و اراد
لان کل الفضل فی ذلک الیوم یطوف حول عرشہ
ویظہر من عندہ ان انتم تعلمون ان اصموا لمت آء
العرش لان الصمت فی ذلک الیوم یحیر عما خلق بین
السموات و الارض و لا یقولوا من الذین اوتوا العلم
من قبل و استکروا بہ علی اللہ المہین الیوم لانه فی
ذلک الیوم مذکان ہون کل ذی علم علا ما عالم
و فوق کل ذی عذہ مذکان قدر اذ مقدر اظہر
و فوق کل ذی عظیہ مذکان عظاما من عظام اعظم
و فوق کل ذی رفقہ مذکان رفا عا من رفقہ رفیع
و فوق

لذلك اليوم اتقوا الله ولا تكتبوا ما حزن به فؤاده
 وتكون من العاقلين ربما ينظر بالحق وانتم راقدون
 على مناعكم وياتكم رسله بالواحد عزمين وانتم
 تستكبرون وتحكون عليه ما لا تحكون به على انفسكم
 وتقولون ليس هذا من الله المهين القيوم سبحانه
 يا الهى انت تعلم بان بلغت كلمتك وما حضرت عينا امرى
 به اسلك بان لغض من في ذات اليوم خلق البيان
 بان لا يعترضا عليك ولا يجادلوا باياتك ولتحفظهم
 يا الهى بقدرتك التى استظلتها على العالمين دراهمقا
 بام كلمات قناعت مثل اكثر ميات الهى كدرين
 ظهر واضح اقدس نازل منك احدى ملاحظه بنوه
 بعضى ان از مواضع خود تحريف نموده اند بعضى
 ستر نموده وبعضى را بحسب ظاهر كلمه تفسير داده اند
 اگر چه في الحقيقه اجزا زيبان زده نفسى موجود است
 كه ميت ميگند و در تذكراين كلمه اتم اعظم و
 كان الله على ذلك شهيد و علم و اينكه نوشته ك
 فرموده ان الامر ينتمى الى اسم الواحد لان ظهوره
 حجة ولا يحتاج الى نصيحه الله حين الذى كتب
 هذه الكلمة قد كتبت كل الاشياء و نوح اهل ملاقه

الاصلى

الاعلى وقرزلت ارکان الوجود من الغيب والتم بود^{تلك}
 لا نبات عذرا من اعداء الله احقرت شان الله ^{عظمت}
 وکبر بانه صوابه ان الذي اخذ تمنا من دون الله
 لانه يحتاج بكل شيء والذي كل يحتاج اليه انه قد
 ظهر بالحق في سنة الستين وحينئذ استوى بالحق فتا^{رك}
 الله احسن الخالقين خفت عن الله ولا تحرقك في انا
 نفسك وهو نك ولا تكفر بالذي باشارة من قلبه
 ثبت اديان العالمين ان الذي خفت تحته على النفاق
 كان ان يقوم تلقاء الوجه ويطبق عليه الآيات وكان
 مفقرا بذلك اذا تلك اشبعته من عند نفسك وبه
 اعترضت على الله الذي خلق كل شيء بامر من عنده
 لا الاله هو الغالب القاهر المقدر المتعالي العزيز
 نفسك خور شما ذكر ميکنيد که مرات استدر هر ذی
 بصري معلوم که مرات از خود تحقیق ندانسته وخواهد
 داشت وجودش از برای ان بوده که حاکی باشد از
 تجليات نفس در باره او قابل شده که نقطه اولی روح
 غنا سواه و زله فرموده که او بنفسه محبت است و احیا
 منبع من ندارد فوالله تو نیا نسک هو که و يظهر منه
 ما يشاء لا ما قدر من لدی الله العزيز القدير اینه

ظهور که آیات و ظهوراتش کل عالم را خاطره نموده انکار
 نموده و نفس خواسته مع آنکه کل بیان صریحا مخصوصا
 در این ظهور را بدیع اضع نازل شده و مع آنکه این امر از
 دلایزال مقدس از دلیل و اشارت و عبارات و دلالت
 و خواهد بود ظهورش بفسنه حجت و ابانش برهان
 علی العالمین را یکاثر دلالت السبعه که از کلمات اولیه
 نقطه میان است ملاحظه می نمودی از فرار بیکه معلوم
 میشود مقصودی جز اعراض از حق و اعتراض بر او
 نداشته و ندارد بویا نیکم الله بکل الایات لیس
 به چنانچه نقطه بیان روح ما سوا قله از این آیات
 خبر داده اند فانظر و فی کلمات الله لعل تكون من
 المنتبهین و ای که نوشته که فرموده اند ان الذی لا یلتهم
 الی اسم الوحید فوالله الذی لا اله الا هو که وحیدا
 نشناخته و ندانسته که مقصود که بوده و سلمنا که
 مقصود از وحید مقصود اول معرض بابت باشد
 چرا عبارت بعد ملاحظه نموده که صیغه یانیدان
 بیظن برانته فی آیات مثلک هذا ما یورث الامر من الله
 الواحد الوحید مع ذلک این ظهوری که بجمع شئون
 الهیه ظاهرشک بقدریک مراتب هم نبوده که جمیع
 باخفاد

باظهار غل و بغضا حولش جمع شده اید و در هر حین
ممکنه بدید در قضیه امرش مشغول گشته اید فاف
علی الذین هم اعرضوا عن کل الآیات و اتخذوا من الکتاب
حرفا و استدلوا بها علی ما عدهم و کفر و بالله الذی
بامر من عنده نزلت صحیفه عمر کریم و الواح قدس
اینست که فقطر بیان روح ما سوا و ذله میفرماید
که ان ظهروا عظم را اهل بیان یکی از مؤمنین هم خوانند
شمرده چه که اگر مؤمن هم بدانند راضی نمیشوند از برای
او آنچه را که از برای خود نمی پسندند صدق الله العلی
العظیم از جمیع اینها گذشته قول الحق کلمه واحده و هی
ما نزلت من عنده ان لکم من العارفين قال و قوله الحق
ایاک ایاک ایام ظهوره ان تحجب بالواحد البیانیة فان
ذکلت الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحجب بکلیا
ما نزلت البیانیة کلمات نفسیه و سیکل ظهور
من قبل انتم و کل آنچه نوشته اند در صورت نصیحت
و تسلیم رشی از خطا امیر بیان الهی بوده صدق
امثال ابن نفوس بقول خلق شده و میثوند و مع
افتراء علی الله و کذب علیه و بغیا علی حضرت و طغیا
علی بجان و آسانا اعدانه می نویسی که حضرت علی و

که احتیاج بنص من ندارد و بجهت کلمه تیرء منک کل
 مناظر من العلم فی مالک الله المقصد العلی العظیم
 جمیع اسماء حق ملکوت خود راجع و لا یفقه ذلک
 الا کل موقر عالم بصیر و آنچه در بیان نازل شد
 از احکام و چیز از اوصاف منزله در شان حروفات
 مرابا احدی را نفع نمی بخشد مگر تصدیق این طهور
 در آنکست نفس الرحمن فی نفس البیان لو انتم من
 العارفين والیوم چون معرضین قابل عرفان مثل
 اهل کعبه الله و برهان نبوده نبوده و نیستند و
 از ادراک لطایف کلمات الهیه متاخر مشاهده می
 لذاد را به مقام مثل ادنی ذکر میشود که شاید نفوس
 مقبله بحقیقت معانی باطنیه وارد شود سلطان
 نفسی را حاکم و مختار می نماید در کل امور چنانچه در
 میشود که بعضی از ولایت که از جانب سلطان در دنیا
 حاکم مختار و مدبر کل امور مع ذلک با سلطان
 قادر است بر عزل آنها یا نه اگر تکلیف عیان کاذب
 بوده چه که مشهود است که قادر است و هم چنین بعد
 از جلوس سلطان ثانی ایان فرمان و حکم که حکام
 مختار بوده اند از قبیل سلطان قبل سقوط با اجازه

و حکم

و حکم سلطان ثانی بوده و بانه شکی نیست که جمیع منوط
 و معانی با هم و احراز سلطان بعد است این در شان
 ولایت و سلاطین ظاهره ذکر شد که شاید بان
 سلطان مقتدری که در کل همین در شان بدیع بوده
 و خواهد بود که نزل فیصل نماید و حکم نماید و قدرت
 او را از او نفی نماید و بداند که مظلول بشمرند یا غلام
 و در پیش از بعد سلاطین ظاهره بدانند و الله اگر
 نفسی از سلطان قدم را قادر نداند با مثال این کلمات
 در موصیای و صفات اعتراض نماید او را در نصیای
 از کوفت معارف در حق سلطان بقول شما نفسی بقیم می
 از اسما بین ارض و سما مرتب شد یا حق قادر نیست
 بر انتزاع آن فواید که تا الله بگذرد که کل الوجود من الغیب
 و الله بود هرگز حق جل ذکره در حق اعطاء بنفسی
 نمود که در حقین اخذ مصلحت نماید که حیا می نماید
 ذکر آنچه این ایام تلفات و وجه ملک اعلام باز مشغول
 شد اید خاضوا عن الله ثم اترکوا ما عندکم و خذوا
 ما عند الله هذا خبر لکم عما خلق بین السموات و
 الارضین و اینکه تقسیم نموده بودید که فقط شما
 روح ناموا و فراه بجهت اهل تقلید و عوام بیایند

فرموده این را و بحجت اولی الا بصار و الا فنده بیان
 دیگر فرموده هذا فی منک علی الله الموهب القیوم این قول
 بسیار لغوی و بی معنی است قد ظهر بنفسه الحق بایات
 بیانات و اینها کجاست من عند الله علی کل نفس از آنست من
 العارفین حجت الهی لم یزل واحد بوده و از برای کل
 همان آیات منزلات ما حجت قرار فرموده اند و اگر در
 خلق ای عرفان و ادراک آیات نمینود البته با آیات ظاهر
 نمیشدند فی ذلك الحکمة لا ولی الا لتأیبا فلا یعرفها الا
 اولو الا بصار و دیگر معلوم نیست که را اهل تقلید
 و عوام دانسته اند و که را اولو الا فنده و اولو
 الا بصار اتحدتم لانفسکم امر او به ضللت و ظلمت و لا
 تعرفون بدانکه اولو الا بصار بصدیق و تکلد بصدق
 میشوند و ممتاز میگردند هر نفسیکه موفق شد
 بلو در ظهور اقدس اعلی او عند الله از اخیار و اولو
 الا بصار بوده و من دون ان از اثر او و آثار و البته
 اولو الا بصار نزد شما جهلا فی هستند که ادعای
 علم و حکمت نموده اند مثل قوسیان بقضه اولیة و مظهر
 کلیه را که فرموده اند کدم یا کن ارض ضالیا
 نقابت پوشید با اینکه حرفی از علم نخواهند بود
 و شیخ

و شیخ محمد حسن که بانصلا هزار بیت ذن عمل با الله نوشت
 حرفی نمی بخشید که در یوم قیامت او را از نارجات هد
 و هم چنین در مقام دیگر منصوصاً در حق او و الا بصار
 میفرماید بگوید که جل ثنا له اینست که مستحب میکرد و
 نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الازد اول الا بصار
 که ایشان حقایق ایشان را که هم مشاهده مینمایند همیشه
 ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او و صورت ذات
 مراد ایشان را صحیح از ظاهر در آنها عیناً ابد و ازل
 هم المفقون حقایق کتاب الله من قبل و من بعد ازل
 هم المهدون انتمی این بیان نقطه بیان روح ما
 سوا فداه حال ملاحظه نماید او و الا بصار را بشنا
 چنانچه مشاهده مینماید که ابد و ذات مراد این
 نفوس مقدسه را از مشاطی مجردتیه منع نموده و صد
 هزار امثال آن مراد از زرد اشراق بخلی شمس حقیقت
 معدوم صرف مشاهده مینمایند آن نفوسند که
 عند الله و مظاهر امر او با و الا بصار مع وفدیه نفوس
 علی زعم خود مرالی درست نموده و بیان از حق میبخشد
 مانند آمدن قولی للذین حفظوا اعمالهم فی الکتاب و
 کلمه منه و فسردها بما توی بر انفسهم و اهوایهم و

اعترضوا بها على الله المهيمن القويم واكاشركم بربوبتنا
بيان که الان موجودند علم ظاهره هم میباشند لا اولاد
نفسی بید جز کذب و افتراء عراض از حق و جعل نزد
این نفوس نبوده و نخواهد بود کذب که بین الله کل امر
فی کتاب مبین و دیگر نوشته بودید مراد از اوست
که صاحب الغد در این امر فرموده از برای انفا صلیه غیر آیات
نمیدهند و تصریح فرموده و اما از برای انفا صلیه
تمیز آیات میدهند فرموده که او خود صاحب آیات است
و در تمام نوشته خاتم شکر و حمد پروردگار نموده که
وصی مراب آیات ظاهر فرموده آنچه اول اکثری از
این کلمات از حضرت اعلی روح مایه و آه فدا نموده
و بیت بسیار از این اقوال جعل نموده و می نمایند شما
بمقتضی مطلق نیستید و ثانیاً آنکه آیات مراد در رتبه
مرابا مذکور مثل شمس شمس در مراتب حال آن تجلی در
مراتب در رتبه مراتب مشهور و مذکور و لکن نسبت
شمس بهما ذکر می نداشتند و نخواهد داشت چنانچه
مشاهده میشود که اگر مرابای مالا نهایتاً مقابله شود
شمس در کل شمس ظاهر و بعد از انحراف کل فانی
و شمس بنام ضیاء در مفرود مشرق و مغرب و
نقطه

اولی روح ما سوا هذاه در این مقام بیایات ^{اند} لا یحیی و لا یموت
فظوی للتاخرین ثم للمعارضین هر ذی بصیرة یتفکر فی
ملاحظه نماید از آياتش رتبه و مقامش را ادرک نماید
و دیگر آنکه در معنای کلمات اشیا ایات الله بوده و هر چه
بود لو انتم فی ایات الله فی انفس الخلق تنظرون و کلمة
من آية فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها کفرون
و ایات الهی در کل شیئی مشهود و موجود و لکن ما در ای که
در ظواهر مشاهده میشوند از ایات علیین مذکور
و مرادون آن از محبت محبوب قسم بحق که از کلمات
تو خجالت برم چه که بکلمات تکلم نموده که بهیچیک از
محبتین قبل از آن تکلم نموده اند بحج اعظم مشهور
و ملاحظه نموده و صیغاتی مع ذلك با نشان ما علیه
که از زاویه و طعن انسان متادی است مشغول شده
شمس با شرافتها و انوارها ظاهر و مشهود و تو خود را
از انوار و ضیائش محروم نموده و ادله برای هدایت
که ندیده و ادرک نموده ذکر صیغاتی و الله که حرفی از
بیان ادرک نموده و بعوالم نبیان که مقام ظهور
نفحات الهیه و صفحات قدر صمدانیت قدر
نگذارده بکلیه آن ذوالکلمه منع شده و بحجاب اشارت

از نجات دین الارب محروم گشته سخنان الله سلطان
مقتدی که مع کمال ظهور و بروز مشرکین از سوی
جمالش منع نموده و مع کمال سمو و علو مغلین از آزادی
انوار و هوش و نصیب گذاشته با بابت انبیا بشیرین
و از سلطان ایات معرض کذا که از مقتدر اعلی کل
شیخی و لکن التا سر لا یصرون بشوند ای این عبدانی را
و بعرضه روحانی تبارد شو نقطه اولی بفضله ظاهر و با
و تجلیاتش عالم غیب بشماده را موزر فرموده بان خاطر
نیستی و بکلا اثر که ابد غار و بحر فی ازان نبوده انشا
حقیقت از برای اعدایش مینمائی افزین بر بصر شما که یاد را
اعتیار دانسته و فجار را اختیار نموده و الله این عبد
متجرب است بلکه عالی متجرب و مهموت متصل میشود
که نقطه اولی چنین و چنان فرموده و نفس نقطه اولی کل
حین با سیاق بغضا و رماح غل و فحشا مجروح میشود
مضروب و لا شعرون مثل شما مثل نفوس است که
در لیلی و ایام منتظر حق بوده اند بعد از ظهور و کمال
قبلش استدلال بر کفر و فسادش نموده تا آنکه بالاخر
بتمام ظلم سفک دم مطهرش نموده اند الا لعنة الله
على الذين ظلموا و يظلمون حیثند و لا یسعون مع
مشید

شنیده بودیم و لکن ولقه با این نشان که تو ظاهر شده
 نشیده و ندیده بودیم نسل الله بان بطهرنا و آیات و حججنا
 علی شریعتی حبه و رضانه و کلامی بجهلنا محروما عن انوار
 وجهه المشرق النیر و دیگر نوشته بودید که صریح
 فرموده که آیات و از من است و من او هستم و او من
 میباشد و او را عمره خود خوانده حال انصاف بدید
 که خود حضرت باب آیات را بهتر تمیز میداد باینده
 و شما و این تقلید نبیت و اگر بفرمایند تقلید آ
 خود انصاف بدید که از اول امر الی الان از میرزا
 یحیی چه قدرها آیات ظهور رسیده و میرسد آنها
 بر فرض تضاد بین این فتره کل امتیاز انجود نسبت به
 و بکل امتیاز خود را نامیده اند چه که در کل این ضللی
 خود را مشاهده فرموده اند مع تقلید خدایه عن کل
 صفة و تنزیه کیونته عن کل اسم چنانچه در مقام
 میفرمایند قوله عز ذکره قل تنزلت حتی قلت انی
 انا ذر و در ذر مثل ما انتی انا قلت انارت و تنزیه
 کل ذی رب الی الآخر عجیب است از شما که بی باطن
 واضح نبوده اگر بصیر باشی موقن میشوی که از اول
 ظهور تا حین ارتقا غیر خود را مشاهده نفرموده

بستانیکه چشم مبارک جز طلعت مبارک نیفتاده و
 این یک مقام از مقامات آن طلعت قدم بوده و
 ما اطلاع به احدی از انفسه العظیم حکیم و فوق این مفضل
 مقامات که بنامه عند الله بود و لا ینبغی اخبارها از
 انا علم الاهی بحکم حفظ محترم بوده و خواهد بود که
 اشیا از آنچه منسوب بحقیقت بداء انبی انا الله لا
 الا انا ناطق و این بسی واضح است که این کلمه و این
 از نفس ان نبی نبوده بلکه نظریان است که در ظاهر
 ساکن گشته و از حق محسوب شده و بعد از قطع
 نسبت همان نبی از اهل بیتین عند الله مذکور
 چنانچه نقطه میان روح ما سوازه فرموده و قوله
 عز ذکره این حجه که بلا ابواب است و بلا حد و غیر
 امر و اعلی عرف رضوان است که شیخ حقیقت در
 مستقر است که کو یاد زرات ان هم بداء ذکر انی
 الله لا اله الا انار رب کل نبی میخوانند بر کل حجرات
 اگر چه مفاد مراتبه مطرزه منزه باشد ولی
 اگر شیخ حقیقت در مثل ان حجرات ساکن کرد و ان
 وقت ان ذرات مرایا میخوانند چنانچه در لغت
 اعلی مفاد عمارت صدی که در ایام ارض صاد

در اینجا ساکن بوده میخوند و میخوانند و حکم از برای
هیچ شیئی نیست الا آنکه راجع بان نفس میکند آنست
این شهادت که خود ان جمال مبارک در ذرات نواب
قدری بقدر کن شاید بکلیاتی که صد هزار مرتبه در
تحت وصف نواب افتاده از نفس حق محجب مانده
اگر چه قسم بافتاب عزت قدری که محجبین این طایفه
احجب از کل ملک مشاهده میشوند بشاکی نزدیک
بان رسید که بر ولایت خبیثی از صد هزار قدرت
مشهوده الهی و آیات منزله صداتی محجوب مانده بلکه
با عرض و اعتراض برخیزند و اینست از وعده های
خود صاحب بیان روح ماصوا و فراه فرموده و
هم چنین این ظهور اضع اقدس در اکثر الواح قبل
مانظر من بعد را خبر داده اند مع آنکه در باره نواب
مصدق املا الاله هو فرموده اند میفرمایند
حکم از برای هیچ شیئی نیست الا آنکه راجع بان نفس
میکرد یعنی نفس حق چنانچه الیوم جمع اوصاف
بیان مجرب و صفات راجع و هم چنین جمع اسماء
حق که در او فاضل ملکوت اسماء و مقصود از کل
این اذکار و ظهور را خبر دگره اخری بوده چه که از محجوب

چنان و مقصود روانش بوده چنانچه هر نفسی در میان
 ظاهر شود نصریحان غیر بلوغ مشاهده نماید و مؤمن
 شود باینکه مقصود از کل بیانان جوهر تبتیان بوده
 و خواهد بود مثلاً بعضی الواح فرستاده اند در حد
 ان نازل هذا کتاب من عند الله المهین القیوم الامین
 ینظرون الله انه لا اله الا انا العزیز المحبوب و خال انکه
 ان لوح محبت ظاهر بحجت نفس دیگر بوده و هم چنین
 در کتاب بعضی نازل هذا کتاب من الله المهین القیوم
 الی الله المهین القیوم اینست که میفرماید آنچه در
 بیان نازل شده در حقیقت اولیه مقصود ظهور
 احزاست و در مادیات آن نظر بان نسبت است که بجز
 حقیقت داشته اند و هم چنین مخصوص بعضی الواح
 ارسال و در صدر آن هوانت و انت هو نازل از
 جمله جناب ملا محمد علی زنجانی و دیگر در ذکر تکمیل
 مراتب و تجید در اعداد کل شیئی میفرماید لا اله
 الا هو ولا اله الا انا ولا اله الا الله ولا اله الا انت
 ولا اله الا الذی ولا اله الا ای رب العالمین جمیعاً
 ولا اله الا ایاک رب العالمین جمیعاً امیدواریم که
 از این بیانات مالک اسما و صفات قدسی از

حدود ذات نفسیه و حیات و اشارات انفس مردونه
 ظاهر شود که اقل آنکه در یوم ظهور اعانت حق
 نمایند بر نفس سیف نکشید و قوی بر قتلش
 ندهید باری در هر شیئی از امیای که منسوب الی الله
 چه از اعلیٰ علو و چه از ادنی دتو و این علو و دتو نظر
 مخلوق ذکر میشود بر جمیع کل اسماء و کل اوصاف طالات
 ستم و میشود مانند امیکه در ظل حق مستقر و الا
 حکم وجود بر اینها نمیشود تا چه رسد بر اتبغالیه
 نسئل الله بان یعتلک من کوف الذی حوی من اصبح
 الفضل و یترع عن هیکلک ثوب الایات و
 یخلعک بطراز اسم العلی العظیم و اینکه نوشته او را
 نمره خود خوانده بگو بان معروضین که ای عاقلان از
 معانی کلمات الهی و ای بی بهره گان از نمره شجره
 ربانی اول مذهب بیان داد را که غماشید که
 حیات و مقصود نقطه بیان جلت عظمت از کلمات
 و آیاتش چه بعد بجهت مشغول شوید و مباحث
 از نفوسیکه کلمات الهی را بهوای بقضائیه تاویل
 نموده اند و معانی آن را تحریف کرده اند مذهب
 نقطه بیان این است که ذکر میشود اصل ظهور و

شجره میفرمایند و بعد مظاهر آن ظهور کل با از اعضا
 وافغان و اوراق و انما شجره ظهور چنانچه مشاهده
 میشود مثلا خود نقطه اولی روح مساویه فله شجره
 ظهور الهیه بوده و متدینین بدین اوج جمع از او را
 واعضان وافغان و انما را محسوب میشوند و همین
 در جمع ظهور است ملاحظه کن و به رسم و رسم که بخوانی
 ذکر نما مثلا نقطه را بحر و سایرین را امواج و هم چنین
 شمس و سایرین را امرا یا در این مقام اگر هر یک از مظاهر
 آن ظهور را بفهمی که او من است و من او حق بود
 و لاریب فیه چنانچه در حر و وفات حق که بعضی از آن
 نفوس موجودند و هم چنین در اعدای آنها نیز که
 بواسطه بیان میشود میفرمایند که در کل دیده نمیشود
 جمال آن ظهور جمع اشیا در معانی منسوب میشوند
 از حقند و بحق قائمند و از حق ظاهرند و بحق را حجب
 و بحق ناظرند و بحق محض و الله الذی لا اله الا هو
 باین معانی مدای انچه مشاهده میمانی در سراسر
 معانی الهی مستور است که اگر انا مل قد رت صمد
 حجاب سراسر در وظایف و حرکت دهد و از این وجه
 معانی مستوره اشراقی ظاهر شود تنصعق و تنصعق
 کل

کل من فی السموات و الارض و کل کور از ظهور انوار
 معانی مجرود و کور از صریح سلطان لا یزال منوع باری
 این ضایع که من حیث لا یغیر شما القا نموده اند که
 اعراض راجع نموده بر فرض تسلیم بکل اشیا در مقامی
 بوده و خواهد بود از ارض محمد بدینماء عزت تجرید و
 کن تا انچه ذکر کنیم بچشم خود ملاحظه نمائی و هر چند
 که این خدام فانی عمر تلف نموده و اب و علف خورده و
 شما بوم و تقلید کفایت نموده باری خوشتر از آن است که
 این مطالب را بگذاریم چه که ذکر این مقام فوق ادراک هر
 بوده و خواهد بود نظائر در آن شما راجع بشوم و آن
 مطالبان نفس ذکر نماییم آنکه نطق اول روح ماسوا
 فذاه اصل نجره امر و بحر اعظم و شمس حقیقت و بنماء
 قدم را نفس ظهور داشته در هر ظهور و مواد و نفس را
 خلق این ظهور که بکله از حرکت فلتش خلق شده اند چنانچه
 میفرمائید اگر نجره از اشجار و مغزسه در این ارض ظاهر
 نفس ظهور و نفس نماید که این محبت است و بکل شیء
 محبت است مثل انچه خلق فرموده است حج را از قبل
 و ضریق ما بین این دو مشهودند و این محبت نظر بقوله
 شمس که است در او که نقول و خلق شد و چنانچه حجر

محل طواف شده و معبد عباد کشته خال ملاحظه کن
 اگر آن حجر نبود و حجر دیگر را میفرمود او هم همین شرافت
 مشترک میشد این شرافت اسما است در ملکوت
 ایگانش نفوس بالغه مشاهده میشوند تاریخی از
 ططام انبیا در این مقام ذکر میگشت و معلوم میشد
 که جمیع اشیا در آن ساحت مقدس در صقع واحد
 مشهور و امتیازات اسما بینه نظر حکمت بالغه الهیه بود
 که از آنظر بر تیره مستور گشته الا من شاء رتبه بهتر آنکه
 این مقام از محجبین مستور مانده چنانچه مستور بود
 و هست این قدر بدین که این اسامی صادق و این
 شرافت باقی ماند ام که در ظل حق بوده و بان امتتمت
 و بعد از آنجا و زو جرح از حد خلعت اسمی اخذ میشود
 و مطروح و مردود عند الله مذکور و مشهور و بنی
 از رضوان مشاهده و مکاشفه دور مانده اند که
 مطالب و همیه خود را هر وقت اراده نموده که ذکر نمایند
 بروایتی از روایات مملکت قبل متمتک میشوند و
 میمانند بگوای بی بصران قبل و بعد از این امر
 شناسید و عارف شوید چه که این امر بد و نش
 شناخته نشد و نخواهد شد آنچه در دست نامشروع

جميع نوقمات لا يفتيه بوده وخواهد بود و آنچه ذکر نما
 نزد اولوالبصر معلوم و واضح است که از عدم بلوغ بچنین
 اذکار غشک حسته اند حق ظاهر و مشهود است او را
 میزان کنید و از میزان الله تجاوز ننمائید و جمع بود
 باین میزان الهی بسخید هر کدام را مطابق ملاحظه خود
 مقول نمائید چرا قبل و بعد هر کدام مخالف
 مشاهده شد عین و ذاتک وکن و استقامت بد
 ای دوست زبانی من مظاهر ظهور و انزاع شجره ظهور
 ملاحظه کن و این آثار مادامیکه بشجره متمسک از آن
 و بعد از قطع از شجره صوب ارباب نفس و هوای حیوان
 متغیر بنماید که از طعم و لطافت و مزایوت جمع
 شود و محروم گردد و این اذکار نظر بفرمان ناس ذکر کنند
 و الا قسم بحال علی ای روح ما سواه فداء که نفس خود
 باد و نفس نسبت در ربط و مشابهاست و مناکلت بهج
 وجه نبوده و نخواهد بود و این نسبتها در عوالم سما
 حد کور و الا ساحت ظهور مقتدر است از آنچه ذکر
 شد و میشود فتعالی عما ظننت و عرفت و علمت و
 مقول معانی کلمات بیان را احدی جز نفس درین
 مطلع نبوده و نخواهد بود ای کاش در ظل شجره فردا

مستقل میشدی و زانجا در اثر که بهیئت لا اله الا هو ظاهر
شد و اندر زوق میکتی و معلوم میشد که مقصود منزل
بیان از بیان چه بوده و لکن فسخی ملک عما القسب علی
و اینکه نوشته که حال انصاف بدید خود حضرت
باب ایات را بهتر تمیز میداد یا بنده و شما و این تقلید
بنیت از اخراست که قول من القائل و عظم کفر و عدم
کیونته میگویند و شاعر نیستند قسم بنقطه وجود
در جنبه این کلیات از قلم معروضین جاری کل اشیا
بر عقل و در آستان هم محیر و هم مضطرب چه نقطه
اولی کیونته ظاهر و ایات الهی بمنزله غایت ملاحظه نازل
مع ذلک از آن اعراض نموده اند و بدین کراتیات دوش
مشغول گشته اند اگر حتم بصیرت میداشتند ملاحظه
مینمودند که نقطه بیان از ظلم فظا هر شیطان و طالع
حسیان فو الله بصیر و مذبح و نوح مشغول است چه که
فرموده آنچه وصف در بیان نازل شده مقصود ظهور
اخراست و حال مشاهده میشود که طلعت اولی در کفر
اخری ظاهر و بکلیات ظهور قلبش در نفسش سستیست
کشیده اند چنانچه از قبل هم امثال این نفوس کلیات ظهور
قلب مستدل شده دم مطهرش را در بختند قل قد علمت
و تعقلین

ويفعلون حينئذ ما لا يصلح للتمرد ولا الثمر ولا الشيا
ولا ابن علم ولا الاقل ولا الثاني وكاش از نصر ^{وولد}
که محروم شد انرا قائل شده ميداشتند والله ازان هم
محروم شد اند چه که ملکیت دوزخ را از عرف طيبا
تميز نداده اند و راجحه جبل خود را از عطر رباحين
رضوان عز خدايي محروم نموده اند و اين کلمه را هو
مدان چنانچه بستيد محمد اصفهاني که والله هر نفسيه
اقل من ذر صاحب شامه باشد راجحه منته اش را از
فرسنگهاي بعيد ميشود و احترام ميويد با او ^{و اول}
شد از عرف کلزار قدس رباني بعيد و در نصيب
متخیر که با جنين انفس چه ذکر نمايم و چه القا کنيم با
بر جبل ميتوان ثابت نمود که راجحه کلزار محبوب است
لا فوفض المحبوب لو انت من الفارفين ابا بكر ميتوان
محقق نمود که نعمات الهي نيکوست لا فورت الاسماء
والصفات لو انت من المشتمرين ميفر ما يدبينا
وما نزل فيه ازان ساذج حقيقت محتمل نمائيد و شما
بالقاي ان نفس مشركه اوصاف کليات معصيه ^{مشتمه}
و عقبه اطهر ارسال داشته ايد و اعتراض على الله ^{کما}
نقطه اول هم مستدل شده ايد از رباني نفس نقضه

از کلمات قبلتر استدلال نماید و شاعر نیستند و اگر
شاعر بودند باید بجز جمال حدیة الیوم ظاهر بان
متممک مؤنذ لکواوی بصرحیم بکشا شمس قدیم
مقابل وجهت فشتة و قلب مبارکتر از ظلت مجرور
با و ناظر بشود در حکم و از دونش از او سوال مکن بحر
محو رسیدی از تحریف کلمات بگذر بشمر و اصل
شدی از سراج مقطوع مشو بقطره بیان مفید ما این
بیان الیوم منوط بصدق مظهر ظهور است مع ذلک
از کلمات بحکمة الهیة غافل شده و بهوای نفس خود
گشته اند فوالله مثلان مشاهده میشود که از رای
قطره ماء ملح احتاج اوصاف بحر عذب فرات ذکر کما
عجایب است که شما نوشته اید بحال انصاف دهید و
تقلید نیست مع آنکه بسلاسل تقلید چنان بسته
شدند که اگر جنود معوات و ارض جمع شوند از
کشودنش عاجز گردند و دیگر ذکر انصاف هم نموده حال
ای با انصاف انصاف ده آنچه نوشته و بحال قدیم
نسبت داده جز از سید محمد شنید مکنام شرح قول
مدعی مقبول و مسموخ اگر در یکی از شرایح الهی که از قبل
لا قبل ما بین ناس بوده حکمی آوردی که مدلل باشد
براینکه

براینکه کلمات مدعی مجموع است این عبارت از غان ^{میتا}
قول نما را بقول نفسیکه لا یعرفنا الیهین عن الیسار و لا
التور عن الظلمة و جمیع ذرات شهادت بر فسق و فجور
عنادش داده و میدهد بر حق وارد آورده آنچه را که ^{هیچ}
ظالمی وارد دنیا و در قریب هفتاد نفر در این سفر بوده
و قریب همین عدد هم نفوس از بعد بمقتضی ظهور و وارد
شدند اندا اگر یک نفس بگوید احدی با من در مشرک ^{بالله}
معارضه نموده و یا نزاع و مجادله و مکالمه مابین شد
آنچه بقلم کذب نوشته اند مسلم میدانیم تا نصف
نفسک یا عبد مع ذلك بقول سید محمد ظالم ^{بحق}
داده مع آنکه آنچه حکم فرمایند مختارند و آنچه شامل ^{نشد}
عمل حق بوده و خواهد بود و لکن سمع نه تا اصفا ^{تأ}
و قلبه تا اذ ان کند از برای که هر چه گفته شود حق
بفعل مایشاء و بحکم مایرید بوده چه فایده حاصل
شود فوالله اودان شجرة طوبی از ظلم ان ظالم ان
فرور بخت و اعصاب سده منتهی در هم شکسته و ^{چه}
منیر علی اعلی از لطافات اشارات هنیا کل بغضا ^{بغیر}
مموده و صدر مژده منیرش مجروح گشته و ذیل ^{نقد}
بجبار مفریات نفس مشرکه اوده شد از حق مطلم

این نظم بر روی کاغذ از صن طیبه مندر که عرفا قفسه از ارض خضیه
 صحنه کشفه منکره مطهر نماید ای با انصاف از نفس
 ظاهر و کمال ابات قدر و تبه و ظهورات عزت صمدانیه
 مشهوره چنانچه کل مشاهده نموده و مینمایند اگر شما
 منکری از مثل مختلفه جو یا شو و مع ذلک بمثل ایات
 که نقطه اولی روح ما سوازه اندازد اثبات حقیقت خود
 فرموده بلا عظم ظاهر شده و میفرماید یا قوم اینی
 انفس علی بینکم و جمال محمد فیکم و کینونه الروح بینکم
 و الارضین یا قوم خافوا عن الله انی عبد امت بالله
 و اياته و کت و کت و اعدا علی بساطی مرت علی سنام الرحمن
 و ایقظی بالحق و علی علم ما کان و ضا کون و اظهر علی
 بطن از نفس و انطقی بشان ان انتم تعلمون یا قوم ان
 تو صوا لا تقروا بی و لا تفعلوا اما منعم عنکم و کل
 الا لواح انقوا الله و لا تسترکون انی امت عملتکم
 من صحف الله و کتبه و اصدق ما امرت به من لدی
 الله المقنن المهبین العزیز القیوم و من کان ذی
 شتم یستفق منی راجع القیوم من کان ذی الله
 لید و من آثار هذه الثیبة ما ذاق محمد من سدره
 المنتهی و ما ذاق علی من سدره القیوم انتم تعلمون

یا قوم

يا قوم خافوا عن الله اني كنت كما حدثكم وارادت ان
تلقاها نفسي ولكن الروح امرتني وحركني بالحق ^{بمقتضى}
آيات الله ثم سقاة وهذا ليس مني بل من لدى الله
المقتدا العزيز المحبوب فوالله لو كان في قلوبكم حجة
اقل مما يحصى لتسفلوا دم هذا المظلوم لانه لو انكم كما
انتم تطوفون ولكن نيب نفسه الى محبتكم ويحياكم هذا
الاسم لا ينبغي ان تعرضوا عليه وتفعلوا ما لم يلبس ^{عليه} ووجهه
التراب روح الاعظم ثم حقايق ما خلق بين الكاف و
النون ويا قوم انا نهيتمكم عما نهيتهم عنه في كل الاواح
امرنا كما امرتم به في الواح الله الالهين العزيز القوي
وانتم ما سمعتم قولي وبخاؤتم عن حدودكم التي انصرت في
الله وان كنتم ما ظنتم الصبيحة بين السموات والارض ولكن
انتم لا تسمعون وكذلك نهيتكم عن التصرف في امان
الناس ثم نزلت عليهم وكذلك عن سبك الدماء وانتم
مبذول قمت على الاعراض وفعلتم ما لا فضل المشركون
ولو اقتل في كل حين بكل الاسياق لراصدت
افضل لكم وبذلك امرت من لدى الله وهذا لم يكن
عندي بل من لدى الله وهو الحق علام الغيوب حال
ملاحظه كن اي بانصاف كما اني بانصاف است

نفوس زانیه که در اصل عزم و عزمی خدایت نموده
 و دیگر چاره کارکات شنیده که بان غامل گشته که والله
 الذی لا اله الا هو که قلم از ذکر شما میماند مع ذلک
 نسبت حق با من نفوس داده و بحق نسبت ظالم را حق
 حال صافی انصافیم و شما با انصاف کتابستغذرا حق
 که در آن کتاب شدت میرزا یحیی فتوی مردم جمع نفوس
 مقدس داده چنانچه نفسی که منصوصاً نقطه اولی
 روح ما سواه نداده حرف ثالث من بظهور الله نامیده
 بغض و ای ظالم شهید شده و کتاب دیگر که در آن
 در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع ذلک
 جمیع را بحق راجع نموده و خود ان جنیت مشرک حضرت
 امیر عریضه و رض دانسته و حال بخط خود او موجود
 و نوشته ایچه ما بکنیم باسم شما تمام میشود چه که شما
 دینیه است و در مدینه کبریا مشافیه یکی از اصحاب
 که ناخال ایچه از جهلیات گفته ام نقلی نموده من بعد
 خواهم کرد و فسادها خواهم بر یا بخود چنانچه نموده
 محض و گفته که جمال امیر آدم با طرف محبت فساد
 فرستاده اند و خود شما امید کنید که ایچه گفته اند
 صرف بوده و مع ذلک صادق شمرده مع آنکه در کتاب

و ایام کذب تعلیم شما می نمود که همه بگویند همه نبوی و شما
 غافل بوده و هستید و انقدر ملتفت نیستید که آن
 بفرمانی که در نه خلف کوه قاف نیست فقه چند روز
 بروم و بچشم خود به بینم حق و در تن دران از من موجود
 باین موقوف شده و بمغفرت است مشغول گشته ایوم که کفا
 ممکن بود بان غایب نشدی باری این نعمت بی زوال همیشه
 بدست نیاید و این ربیع الهی همیشه ظاهره عنقریب
 که کل محروم شوند این عبد از خدا می طلبد که در دنیا
 و آخرت این عباد در ازل فناء بایش محروم نفرماید
 و لا زال در حول بیت طایفه باشیم و باوارش مشرف
 و از فوکه عرفان مرزوق و از کوشش رضایت مشرور
 دنیا را بطلان نش و گذشته ام از دنیا و عقبی جز در
 نحو استه و نحو ایم انه لخی معطی و احسن محبب از اهل
 انصاف نیستید که سهم است در کوی منصفین
 مرود نموده و قدم ننگ داشته چه که اگر قدمی رفته بود
 بنیوش که تقلید نیست و طال آنکه ابا از نیاز الهی
 نداشته و نداری و آنچه ذکر نموده محض تقلید بود
 که از سید محمد خبیب کاذب و فاسد شنیده تا حدی که
 از رواج انصاف محروم بوده و لکن از خدا می طلبم که

از شمال ظهر و اعتدال بهمین عدل و انصاف دلخوش
اگر چه بسیار مشکل است چه که محال تکبیر جنس دیگر
و زینور جنس دیگر و لکن نزد قدرت الهی هیچ چیز محال ن
و نیست و لکن محالیت در خود اشیا موجود و مشهود نظر
لغیرت ذکر تمیزی نقطه اولی نموده بود و اگر شما ناظر
تمیزی بودید چه ان قول تمیزی را اطاعت نمودی که در جمیع
بیان فرموده که کل در حین ظهور باید از کل نبی و عن
کل باعندهم منقطع شوند و بنفس ظهور ناظر گردند
چه که انچه از قبل بان متمسک بوده اند در آن یوم کفایت
نمایند الا تصدیق با و بشانیکه میفرمایند سطرپی از
ایات ان شمس ظهور اعظم است از انچه از قبل نازل
و مع ذلک بدکرات کلمات خلق او مشغول گشته
و حال آنکه اطراف از کلمات ان نفس نداشته و نداری
و انچه نزدش بوده و شیخی از این بحر اعظم بوده که با رعایت
شدن و بعد با عرضش از حق اخذ شد نفوسیکه جمیع
امور مطلعند الا ان موجود جمیع این عباد را بی
مدان و بی مذهب مشتمل بر آنکه که لله هجرت نموده
و الی الله سائر گشته ایم اگر چه معلوم است که ان هجرت
خسب شما چه الفنا نموده و جمیع این عباد را بدینسان

نسبت داده خود شما فکر نمائید که آیا بوده و یک دنیا
رسیده و اگر این عبادت یک کل صدق ظاهر از آن
میشید نه باز ممکن بود که بعضی از اعمالشان را تاویل
کنیم مثلاً نمک و کذب و افترا مشغول چون ملائطه
نمودند که این عبادت فضل الله بر حق ثابت و مستقیمند
ملا بر نموده اند که شاید نسبت طریقی و امور است
کنند این عبادت را نصیب نمایند و مظلومتی از برای
ثابت کنند بحق نقطه وجود روح من فی ملکوت الغیب
و الشهود فذله که ظلمی نموده اند که از اول فریضت ابداع
تا حال احدی ارتکاب نموده الا لعنة الله علی الکاذبین
والمفترین و الظالمین و اینکه ذکر آیات میرزا یحیی خود
بودی نقطه اولی روح ما سواه فذله صیفا بلکه از
حدین عزوبت شمس حقیقت دیگر احدی آیات الله حق
مشنید الا در ظهور بعد چنانچه حال هم خود از جمال
همین را بنفسه صیفا بدیدیم که آیات در قرآن ما دامیکه
مدل و آیات الهی است بحق نسبت داده میشود و روشن
مثل وجود مرایا است که از خود تحقیق ندانسته و نداند
ولکن نادانی که شمس عز صمدانی معاند اشراق در او
ظاهر و بعد از آن حضرت حق و ایمان بیان است که

مفروضانند در مظاهر ظهور دیده نمیشود مگر نفس ظهور
لذا در جمیع مظاهر ظهور چه در کور و زبان و چه در کور
بجیل و چه در کور زبور و چه در کور نور نرسیده نمیشود
مگر نفس ظهور و هم چنین در سگان بیان دیده نمیشود
مگر ظهور نقطه بیان و این مادام که در ظل بیانند و الحیا
بالله اگر نفسی خارج بشد دیده نمیشود در او مگر شیطان
و اضلال و اعمال او و این سالم است که هر نفسی در این ظهور
توقف نماید از بیان خارج و از حسن معانی محروم چنانچه
خود نقطه بیان روح مناسبه فراه باین تصریح فرموده
لذا آیات هر یک از مظاهر ظهور ذکر استیت بر اینها
صادق نماید امیکه در ظل ذوالایه مستقر و ساکنند
بعد از تجا و ز از اهل نار محبوب و همان تجا و ز نفس
نار و استوانتم من التاخرین باری اظلال و انسیا
شمر فرض مگیرید و بجز بضع معانی کلمات الهیه مشغول
نشودید چنانچه از قبل مشغول شده اید از جمال نقطه
بیان که الان مشرق و مشهود است حیا کنید بخوان
از او اعراض نمائید کلانش ربحی بوده از نزد او بر
عباد او او را سیف خود فرار دهید و بر نفس مبارکش
ضربت حیزند چنانچه اهل زبان بکلمات رسول الله

همستلال نموده بر کینوش وارد آوردند آنچه وارد آوردند
 از جمیع این امور کند شته بگوای غافلان مکر مع و بصیر
 مدارید خود ایات را بخوانید خوانده الذی لا اله الا هو
 بلوچی از ایات بدیع مقابله بنمایید آنچه استماع نموده
 ایام شاهد نشد که بالغ کامل طفل را چه قدر محبت
 مینماید بشانیکه افعال او را تعریف میکنند این تعریف
 و توصیف نظر بلا طفت کبری است و اگر همان طفل
 از غافل ظاهراً شود البته قبیح بوده و خواهد بود در
 حق صبی افعال او در رتبه او مدوح و از رتبه کجا
 نموده قبیح و غیر مقبول درست ملتفت شوید که چه ذکر
 میشود اگر چه در ناس شعور ملاحظه نشد و ادراک
 مشاهده نداشتند و لکن اگر شما و امثال شما غافل نشوید
 عبادی و خلق خواهد شد که کوشه معانی را از کاس کلام
 الهی بیاشامند و بمقصود مطلع گردند اکثری الیوم
 رضع عند الله محسوند چه که از ندی غفلت میانها
 و هنوز ایام فطام ایشان نرسیده چه رسد بلوغ
 و اگر بالغ یافت شود از ایات عزیمه ای که در این
 ظهور ظاهر شده حلاوت نسیم معرفت ربانی و
 سلسله قدس صمدانی را میچند و ادراک مینمایند

و در نشر را مثل سرب تقیعه مشاهده میکند فلحا
 عن الله ولا تدركه رؤاه و لا تقاسوا ما سواه
 بنفسه و لا تطوا في حفته ما لا يليق و لا ينبغي لكم تقوا
 الله باقوم و لا تعقوا الذين كفروا بالله في ايامهم
 بيهتانهم و عضوا حنثه و تجاوزوا عن عدله و ظلموا و
 استظلموا اولئك بلعهم كل الذنات انتم تقفون
 و دیگر نوشته بودید آیات میرزا یحیی در اطراف
 مبسط است و مدعی مقام حقیقت خود میباشید
 به بدینه آیات خود قطع نظر از نضرت باعلی که اعظم دلیل
 انتهای این دعوی از اصل باطل بوده چه که اگر حق
 ادعای آیات نمایند باطل بوده و خواهند بود و همان
 ادعای دلیل بطلان است بعینه مثل آن است که عکس
 در مرآت بگوید که من شمس میباشم خود تو نوشته که
 او مرآت است و صدقش شکی نیست که وجود مرآتا
 لا نضاع محلی شمس بوده و خواهد بود مع این رتبه
 ادعای رتبه فوق باطل بوده و خواهد بود تا قاصر
 در این مقام است نه در این مقام که ذکر نموده چه که با
 وصف مرآتیت خواسته رتبه شمس است مثالی اینا
 محلی که در مرآت دیده میشود اگر دعوی نماید که من شمس

خود فائز صادق است لا فونفس الله المهيمن القیوم
و دیگر عجب است که انتشار آیات موصوفی را که نشان
حجت اخذ نموده و دلیل بر حقیقت او ذکر نموده مع آنکه
آیات در رتبه خود او بوده کلاظم من الخلق فی حد
و مقامه و از آیاتیکه همین است بر کل من فی السموات
و الارض و مشرق است مثل شمس از افق ایهی مخفی ماند
اگر انتشار است که انتشار این آیات دینی شده که نفی
ان مضمونه خف عن السائل الذی خلقک کلا تذکر آیات
احد تلقاء ذکر آیات تو تقابل شمس التي كانت فی صور
شمس التي كانت مشرقة عن افق القدس لتقابل آیات
با آیات الله المهيمن العزيز القیوم و این در وقتی است که
مرات حقیقی باشد و اگر مرزات امثال شما بوده که ذکر
زده حق بداشته و نخواهد داشت فافصح اذ نکت لستم
من کل حروف من آیات ربك ان لا اله الا انا ان یا کل شیء
قد طلقت بنفسی نفسی یا کم ان تنکرون و لو نظر بصر
لستم بكل کلمات ربك علی مبدل الروح و یبصر باله
لا اله الا انا المقدر المهيمن العزيز الخبیر قل یا سقر
عما ارتکبت بائنها العاقل لان ما عندک لن ینکربعد
الله و ما عرفته و رجع الیک کذلک کان الامر و لکن آ

لا تكون من الشاعرين ناسيم خريف رايناسيم ربيع
 مناسبت و نضات عليلين راينضات سحر جبهت
 تو الذي نفوس نبيه الكريصير هو دوى همان لوحی که از
 سماء مشیت الهی انما ما تحت و مخصوص نوار سائل
 حرفی ازان نوار کافی بود و همان لوح را مبرز کن با
 انچه از قبل ناز زینده تشهد بان هذا فنزل من الله
 منزل قدیم اگر درون کلمات الله تعريف و يا توصيف
 شود این نظر باظهار عنایت و تشويق نفوس است
 و علی حد هم و شانهم ذکر میشود لویقترن الخلو و الی
 الخالق و یقابط المترح بالشمس لبقترن آیات دونه
 با آیات و نقابها القوا لله ولا یفقدن الارض بعد
 اصلاحها ولا تکتن من الذین هم بذكر الورقة اجمعوا عن
 الشجر و افانته و اعصانته و اوردقة و انما له لو یكون وقد
 حقیقته چون از عین کدره نوشیده از عین عذبه
 سالیغنه سالیله جاریه محروم ماند و قل بسم الله بالله
 ثم ارض بیدك و حد من عزة ثم اشتر بها الله یتسیر بها
 قلبك و نظمن بها نفسك و یرد نوارك و تكون من
 الموقنین بدان اینکه نوشته مدعی مقام حقیقت
 سینه آیات خود هذا یعنی منک و منه علی الله المهبین

چه که این رتبه مخصوص ظاهر احدیه و این ظهور بدیع حقانیت
 بوده و خواهد بود که بایات سابقه و بیاناته ظاهر شده
 و جزایات منزله و ظهورات قدرتی با امری متمم
 نشد چنانچه در جمیع اوراق بیان مسطور است ^{فانصح}
 بصبرک لغرفه و اینست مقام یا من ذل علی آتیه بذاته
 و هم چنین مقام دلایله ایات و وجوده اشیا و هم چنین
 اعرفوا الله بالله چه که بر او جایز نیست که بغیر خود
 استدلال بر حقیقت خود نماید او بغیر خود معرفت
 بوده و خواهد بود و مساوی با معرفت و بیستیم
 الیه مقهور است میزان الهیه و صراط احدیه و شمس
 مذموبه و بحر اعظم و کله انتم در من مستور و بیت معبود
 و کتاب مسطور جمیع باین میزان سجده میشوند و
 بذات خود کمال بنی از او معبود و او بغیر خود قلم
 با آنها البعید تقول ولا تعرفون ذکر ولا تعرفنا کر
 فی الحمله شعور ملاحظه میشد ذکر از معانی مستور
 که در سراق عرفان معنوی این ظهور مسطور است
 مذکور میامد تا بر حجت لاطل لها فی الحمله مطلع میشد
 و لکن خیف است که لسانی قلزم عرفانی را بدست
 سارقین داد و حور معانی مقصوده را در محضر ظاهر

مکشوف آورده چه که بچشم و بصر و فواد و قلب غایب شود
 و هستند مثل آنکه عبارات حضرت امیری روح صائب
 مذاه را سرفقت نموده بکلمات محموله خود مرکب نموده
 و باسم خود انتشار داده اند و عاقل از اینکه صرافان
 احدی در صد هزار هزار حج بکند آنه ولو زایشناستند
 و از او بعدش بی برید چه که از معدن اهل تنیم
 فدر الهی جاری نشود و از منبع فطران سلسله است
 ربانی ساری نکرده و عبادی هستند که بر احوال
 ممکن در حق بی برید چه که رایح طیبیه هدایت نمایند
 صاحبان شامه صافی را برصوان جمال علی الهی
 در ملک انبصر جدید ظاهر شوند و صرافان از حدیته
 بوجود آیند و جواهر کلماتش را بجان خریدار شوند و
 از کون و امکان در سیلس تکبند و جان در رهن
 ایثار نمایند با ستم از رسم دنیا منقطع گردند و بیک
 از ذکر عالمین بی نیاز و بیادش از یاد دوشن فارغ بگو
 ای بی بصر اگر بنظر اکبر حاضر شوی و در صوان سنا
 سیر نمائی جز اینکه نخواهی دیدم بیل بفس خود دلیل
 بر خود بوده و نظهورش حجت بر جمیع اهل عالم تمام و کامل
 و اگر از فضل و مرحمتش انیان بایات فرموده این

از فضل نیست مخصوص عباده او میفرماید بغیر ما غیر
 من عنده بر او استدلال مکنید چه که دلیل از او ظاهر
 و محبت با و ثابت و برهان از او مشهود و غیرش در ساحت
 مقدسش معدوم و مفقود بگوای که حقیقی از نشیند
 که فرموده بیان و ما نزل فی البیان از آن طلعت
 رحمت محضی نمانید و بحر وفات بیان در امرش توقف
 مکنید چه که جمیع حرفات و مرایا بقول او خلق شده اند
 و جمیع بیان از سماء امرش نازل گویا شما از اهل
 جالبقای موهوم اهل فرقا نید و خانه از جنکله
 بیرون آمدن و به پیشه طنیه اخروی وارد شد
 حرفی از بیان مطلع نبوده و نیستید از سنن عارفین
 بی خبرید و از مذهب عاشقین بغایت دور بگوای
 معزود از العزوبان این در آکسیف جفا و تارک
 لولا که کشید و بجان خود عارف شده و بخواید
 کاش این راهی که میروی انتهایش بترکستان باشد
 چنانچه گفته اند این راه که تو میروی بترکستان است
 و لکن این سبیل منتهی با سفلی نیران بوده و خواهد
 بود و این عجب است که مدتهاست در جواری
 آمد چه که مدینه کبیره با این ارض طنیه مبارکه

اینقدر بعید نبوده که فاسدین را رحمت دهد
دک خود نیامدند که سهل است بکنفر مهندسی
ساحت اقدس از تو نیامد و ذکر لطیفی ^{بدر} مفر ^{از} هر
نشد و بدینک حجت نفسک محروما عما خلقت له
و کنت من المعبدین در آخر این مطلب ذکر میشود بدانکه
این آیات همان آیاتی است که نفضه بیان بان معوث
شد و محمد را رسول الله بان ظاهر و روح بان با حق
و کلمه بان ثابت حال قدری بتفکر نماید که معرین
بان ظهور چه از کتاب عوده آمد عند متعین بحر
و ساکنین فلک حکمت دانی نفوس معرینه از این آیات
بدایعه الهیه از کل انبیا و رسل معرین بوده و خوا
بود و لز مجید و احوال الحجة التي كانت نفس الطور
اولئك من احسن الناس و لكنهم لا يعلمون نسئل الله
بان يعطيك جناح اليقين في هذا الامر المسين لتطير
بها الى سماء العز و التقدير و تقول الحمد لله رب
العالمین و اینکه نوشته بودی و قطع نظر از نص رب
اعلی بشویدی این عبدی و ابدی از نص نقطه اولی
روح مناصوا و فراه سخن ذکر منما چه که و نفسه المن
و جماله الرحمن که بیچوجه مطلع نیست که مقصود از نص

نفا

نقطه بیان که بوده و چیست نه شما مطلع و نه درون
شما چه که این امر از انصاف کل مستور و احدی بتفصیل
ان مطلع نه الا نفسان واحد منهما استشهد فی سبیل
الله و یفتر بیکر موجود و مشرکین اورا کا ذریع ان الله
که هدایات خود را بین ناس انتشار دهند و از این
گذشته این بعضی که معرض بالله ادعای ان میباید ^{نمایند}
ذکر نموده اند درباره اسم الله الدیان میرزا اسد الله
اعظم ازان نازل میانات نقطه بیان را ملاحظه کن
که جمیع اسماء الهی را باور جمع فرموده اند و تفصیل این
در کلماتیکه از مشرق اصبح رحمن استراق فرموده موجود
و هم چنین عبد حاضر لدی العرش بعضی الواح ذریع
امور مبسوط نوشته اند ملاحظه کن لعل نتند کر فی
نفسک و خرق احجاب التقليد بعبودتک المقدسه
الغزیز الحمد و همین اسم مذکور را که نقطه بیان
دیان فرموده که اعظم اسماء الهی است شما الیوم دینی
میخوانید و ابوالشر و میباید و مرشد ^{شما} میرزا
یحیی نصر محامی عن بلوچ در کتاب یحیی خود که بمقتضا
معروف است فتوای قتل از ظلم و زاده و هم چنین
نغوسه بیکر را بریند و خوانید تا مطلع شوید که بر مطلق

حق چه وارد شد و هم چنین بفظه اولی با و مرفوم فرمود
 انک انتان یا حرف الثالث المومن عن بظمه الله و
 این مضامی است که سبقت داشته بر کل مضامات و
 بعدینانی در این مقام فرموده اند که از تلویح کلمات
 الهی چنان مستفاد میشود که لطفاً تا الله در ظهور بعد
 فاین میگردد و آن همی کل قدم او را با و می شناسانند چنانچه
 بین بدی حاضر شد و لسان الله با و منکم محلی از
 تفصیل او این که هنکای که میرزا یحیی فتوای قتل او را
 نوشت حضرت امیر از عراق هجرت اختیار فرموده
 بودند و قریب دو سنه بود که ابا احدی از ایشان
 اطلاع نداشت و چون رفیق قتل از نزد مرشد ظاهر
 شد میرزا محمد نامی مخصوص رفته با ذریب ایجان که آن
 مظلوم را شهید نماید ابی الله عم اراد لیتیم القول فیما
 ذکر فی اللوح و اسم مذکور را از ذریب ایجان آمد و جمیع
 اصحاب بر قتلش ایستادند از عرب و عجم و این در وقت
 بود که حضرت امیری مراجعت فرموده بودند و در عزل
 تشریف داشتند بقیه امیر شد بد شد که بومی از
 ایام جمال الهی از اول طلوع فجر تا قریب بعصر یک یک
 از اصحاب بد که در صد اذیت آن بیچاره بودند طلبیدند

و فو بلوغ فرمودند و بعد از دو یوم اسم مذکور بر سر می
 حاضر و آنچه از مغز بایت که نسبت با و داده بودند از
 خود سلب نموده و قسم یاد نمود که آنچه نسبت باین عبد
 داده اند کذب صرف است و جمال همی کمال ملائکت
 با و فرمودند و آنچه در لوح ثبت بود قافیه شد و نیز
 خود راجع گشت بعد از چند یوم نفس مذکور او را
 فریب داد و از کاطین آورده قریب خانه مرشدان
 بیچاره را شهید نمود و الله در شهادت و عنباری در
 عراق مرتفع گشت و بقیه طی ظلت فرو گرفت که روز
 شد بدیدند و در اسواق سراج برافروختند و جمیع
 عراق خانقا مضطر با متزلزل اصیحه با الله بر آوردند
 و ندای می نمودند چه ازانات و چه از ذکور که از سفک
 دم این مظلوم است که این بلیه بر عراق نازل شده و
 مستعربند و از یوم غفلت بیدار گشت و الله
 بظلم او را شهید نمودند که اسم آنها انفرج و فوج بودند
 در آمدند مع ذلک متنبه شده نفسی را که حضرت اعلا
 روح ما سواه نداه او را فرزند الا حد نامیده و هم چنین
 مظهر الاحدیه و اسم الله الدیان خطاب فرموده در
 بالواج ناریه خود بحفارت او را می نامند و تا حال

احدی از مشرکین او را شناسختند چه که ستر ز حسن ظاهر بود
 قل یا قوم انقوا لله ولا تسفکوا الدماء الیه یا معشر
 العاقلین لعل یکفر عنکم حریرانکم وبعفرتینا تکلمتین
 ناحت بهاسکان الملک والملکوت ثم اهل صلا العنا
 و مرشد شهادت در مقام استحقاق اران شهیدین معین ذکر
 میخورد که فقط اولی با او مرتوم فرموده اند و سوار
 نموده که کاغذ و قلم خوب از برای من تحصیل نماید که من
 بر او بنویسم بگو سلمات که این قول مقبول از همین معلوم
 که نو در ظل او بوده چه که اینگونه تظلم از ابا ظاهر
 نسبت با اطفال و کائنات همین قدر مستعجب میشد
 لا والله ان یتشر فی نفسه ولو یاتی الله بکل انبیا و یفضل
 من اهل السموات او یخود الروح او یصفی الاولین و
 الاخرین فوالله از ظلم ان انفس مشرکه هیا کل احدیه
 در بوجوه و ندبه و فقط اولی بحین و ناله مشغول دنیا
 لیت بکون من ذی صمیم ذی بصرو ذی قلب لیتشهد
 و بیهم و بیفته غشت قلوبهم و اندند هم شواط
 من التار و مارج من التیران و منعتهم عن التوحید الی
 اصغالم و عمالم و ما ظهر من انفسهم و ما یخرج من
 افواههم بکوی عاقل جاهل سلنا که مجموعیات و خوب

شد بصر نقطه بیان است در کل بیان که در صبر ظهور
بیان و ماحلق فيه از نفس ظهور محض توفیق حمد
حذا را که ان مشرک و امثال او از نصیر کلمات محکمه منفیه
الهیة محروم مانده تا چه رسد بتلویح اشارات مالک
اسما و صفات بگو از خدا شمر کنید و ذلیل بن قوی ^{الذلیل}
بطین ظنون و او همام می آید و شمس مشرقه سما
احدیة را بحجیات نفسیه میوشانید قلنا لله ان هذ
لشمس ما اخذها الکسوف و قمر لا یخسف ابدا ^{الذلیل}
بغیظکم ثم بنا رحس که یا ملا الا شمره نور ان حد
ادراک نموده آید که در صبر اشراق شمس مدلول لیل
لا یمنر ولا یغنی بوده چه که مقصود از ذلیل عرفان
نفس مدلول بوده اذ افاق بصرک لتراها مشرقه عن
اضح العز و المجد و الحلال فوله که غفلة پس
اگر دیگری بر آید مدعی مقامی بعد از نقطه بیان
شود خالی از ان نسبت یا مدعی ان باید باشد که
ظل نقطه بیان است و دوره نقطه بیان هور ^{منقصر}
نکشته و تکمیل این دوره بستن باید در این صورت
کمال عبودیت نسبت برت با علی نماید و غایت طاعت
بغیر نایش او نماید و بداند دعوی از فرقی برت با علی

باید بخلف بنماید چونکه دوره دوره او است و خود مدتی
 در ظل افتاده اقیق حال قدر و انصاف ده و چشم
 بیکت که در چه مقام واقعی و در چه رتبه قائم چه فرق مابین
 خود و ملایق قبله مشاهده میکند چه که آن قوم که از لال
 سلسال معارف معارف غریبه صمدانی و کورث انصاف
 سلطان کزالی محروم مانده اند بسبب این شده که کمال
 مثبت نزد خود مستدل و معتکف و بان دلایل سلطانی
 قبایل اعتراض نموده و از شرعیه قدس احدی محروم
 گشته اند مثلاً اهل توره قربان استدلال نموده که بعد
 از موسی نضوی صاحب شریعت نخواهد آمد و نضوی
 بیاید باید شریعت او را از رویج نماید و هم چنین علامت
 معین نموده اند که نفس ظهور باید بان علامات ظاهر
 شود و لذا اموع شدند از عرفان مظاهر ظهور
 نفس ظهور بظهور کیفیت بظهور الله و اراد لا بما عند الله
 و هم چنین اهل انجیل بر اینند که خود عیسی از آسمان
 نازل میشود بعد از ظلمت شمس و تاریکی قر و سقوط
 کواکب و هم چنین ملت فرقان که ابتدا قائل بر اینند
 صاحب شریعتی ظاهر شود نبوده و نیستند و میگویند
 نفس هزار سنه قبل از نزول خاتون متولد شد

و در جا ملقا و جا بلقا الان موجود است و منتظر اذن
 الهی است که ظاهر شود و او میاید و شریعت رسول الله را
 یعنی همین شریعت که در دست هست قریح میدهد و
 علاماتی هم در این مقام ذکر نموده اند که اگر تفصیل ذکر
 شود گمانی نباید تا لیت نمود جمیع این مطالب را بر همین
 و بوضوح محکم و دلایل محققه نزد خود چنان ثابت
 نموده اند که منکرین آن را کافر باطل و مشرک دانسته
 و میدانند در حین اشراق شمس عزت قدس چون
 برخلاف آراء این نفوس بوده لذا کلمه محبوب و محرم
 مانده اند مع ذلك تازه استدلال مینمایند که این تفصیل
 ظاهر است یا باید فوق آن نباشد یا در ظل او اگر در ظل
 او است باید با اعمال او شامل شود و اگر فوق او تیره
 از غما نماید محال بود چه که هنوز دوره دوره او است
 و تکمیل نشده حال انصاف ده فرق شما با این فتنه
 چه چیز است بلو فرق لایحیی چه که در کتب انفقوم ^{بنا}
 معضله و نیات مقتضه مستوره نلو بخا من غیر نصریح
 ذکر ظهور بعد شد و لذا امحیی مانده اند چه کلا درک
 نموده اند معانی کلمات الهیه را و لکن شما و امثال
 شما مع آنکه فقط بیان روح مناسوا و ذاه نصریحاً

من غیر تلویح صیغ می‌آیند با آنچه ما بین سموات و زمین
 خلقتند چرا که کلمات و چراغ اشارات از آن سلطان
 وجود و ملک بشود خود را منع نماید و لا بل ذکر
 میکند که حق طایر نیست ظاهر شود صد هزار آفرین
 بر فهم و کمال شما و مرشدین شما از این کلمات کبریه
 عز و تیر که شما القا نموده اند معلوم است که خود را
 مختار میدانند نه حق را بگوای موقوف هرگز حق در
 هیچ ظهوری بخیا ناس ظاهر شده و برخلاف آنچه
 در دست جمیع ناس بوده ظاهر شده چه که مقتدر بود
 ذات مانع اندر ستر از جمیع مخلوق و اوها و اشارات
 و دلالات واحدی بر نفس ظهور و کیفیت او مطلع
 الا نفس العلم بحیر انقدر کرده اند که روی هود
 و جمیع مخجبین از من را سفید کرده اند هود بد الله
 معلول است دیگر دستور العمل برای حق ذکر نکرد
 که اگر هر چه اتعنا نماید طایر نیست و اگر طران اتعنا
 باید بشنون محدود و معینه ظاهر شود قدر کبر قولک
 یا عاقل انقدر اذراک ننموده که تکمیل هر ظهوری قسلی
 ظهور بعد از آنکه خواهد شد چنانچه در این ظهور
 مدح قدس رحمانی در سنه تسع در ستر ستر نبوی

مقدسه مطهره زکيه در همان حين تکميل نذير و لكن
 لا نشعرو ولا نفقه ولا نفقه چه که شکر حضرت عباس علیه
 صحت طوطی معانی بوده نه صفت ذاع ظلانی و صغر
 بالله چون توقف نمود و از صراط لغزید در همان حين
 صیقلش از شصت انسان خارج و مخلوقها تمام ظاهر و
 شهود کت فطنان من مبدل الوجود کیف بیاورد
 بقدر الاضواء و کیف و بیدار از راه که از فرشته
 کل شیئی منقاد سلطنته و مشفق من خشیتهم و عرض
 من نظونه و لذت الرزق بلیق تهلل اهل الاصل
 ثم تسبح اهل مداین البقا و لكن بوزان نفوسی بنظر
 میانی که اراده ادراک امری و یا نفقه در شیئی نداشت
 و نذیری مقصود اثبات ریاستی است که از برای
 خود محقق نمایند و خودم در ظلمت معروف و موسوم
 باشند تا الله ان ظلمه برهوت و ان مانع حاج
 لو انتم نفقه و ن بگو ای صم نا طیفی احدی بر علم حق
 احاطه نموده و نخواهد خود علمه مکنون مخزون و صو
 من اطلاق علم اگر اراده فرماید در یک حين خلق اولین
 و اخرین را تکمیل نماید و لكن بوضوح تکمیل را
 نفهمیده کما استعداد ادراک هم در تو مشاهده میشود

و این عباد که یکی از خدام درگاه است نور استعد میآفت
 و بر تو کلانی الفتا می نمود که از ان ادراک غائی بعضی امور
 مستوره را افلا ان قدر میشد که اگر بر تکمیل ظهور اطلاق
 نمیشد فی بعض خود مطلع میشدی فاستحی عن امته و لا
 نقش له قوانین نفسک و هو ملک انه یظهر کیف یشاء
 لا بما انت تشاء چه مقدار حیور بسته اند که از برای
 حق جل ذکره قواعد ذکر می نمایند و شرایط مذکور میاید
 حال شما انصاف ده ان حقیقه بدستور العمل مشرکین
 ظاهر شود مثل خود ان انصر مشرک خواهد بود کلا عرفتم
 و استدرکم هو مخلوق مثلکم و مردود الیک ^{بالله}
 بستترین خلق او و عباد او نیک میدارند که با او
 ان نفوس مشرک بشما الفتا نموده اند حرکت نمایند
 بعیدون العجل و لا یسرعون و یعقبون الشیطان و
 لا یعرفون و یعقبون الحبت و لا یفقهون و یسرعون ^{ضلة}
 ما شرب الطاعوت و لا یعلمون و انقدر ادراک نموده
 که در هر ظهور اگر حق جل کبریا نه با داب و شرایط و
 اعمالیکه ما بین فاسر حسب ظاهر بوده ظاهر میشد
 مرکز احدی اعراض و اعتراض نمینمود و جمیع کواثر عا
 حضرت لایزالی فایز میشدند و ببقا، امه مرزوق

میکشند

میکشد انا نکه در هوا روح طایرند و بصیر حدیله
 در امتیاز ناظر صد هزار امثال آن نفوس را در عزت
 فنا مشاهده مینمایند که هر یک بخشیش منبته مثلث
 و لکن از برای آن خنیش فرار و استقراری نموده و نحو
 بود و بالاخر معرق خواهند شد اگر چه حال هم نزدیک
 فلک ایامی لا یشئ محض و عزتی و فانی و معدوم مشا
 میشوند سمع را از قطن تقلید بالذکر بشنو که حق را
 از پست ترین خلق او بداند که حق جل شانیه هیچ حال
 محبوبه و هیچ حدودی محدود نخواهد بود ظاهر
 میشود بهر قسم که اراده فرماید چه که کمزیر مقتدر
 بوده و خواهد بود و هرگز قدرت کلیه اش سلب
 نخواهد شد حال بوه شما اگر حتی بدستور العمل
 ممرضین ظاهر شود قدرتش را چه تاویل مینمائی چه که
 از بیان شما چنان مستفاد میشود که لا یشئ با آن قسم
 ظاهر شود و قادر نیست بغیر آنچه شما نوشته اند نظر
 از مظاهر امر خود را در ارض بفرستد فیض ما ظنتم
 و نظون و فحطت اعمالکم بما خرجت عن احوالکم
 و لکن انتم لا تستشعرون فی انفسکم و تكونون من الغافلین
 فوالله روایح متنه کشفه از اشارات کلمات آن نفس

مشرک بر عالم و اهل آن مروی و مؤده از خدا بطلب که
 صرصر عنایتی بفرستد و این آریاح را معدوم نمایند
 خود آن مشرکین حسین الف سنه یوم قیامت را میداند
 که بیست ساعت منقضی شد بگو ای در بصران همان
 در اینجا جاری بنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شود
 حرفی نماند و لکن اگر دوهزار سال بوم شمارد زمین
 معدوم و منقضی شود اعتراف می نماید فوالله
 لکن بکم کل الاشیا و یخول الله عفوکم و عرفانکم کل
 ما خلق بین السموات و الارضین بشو از این عبد
 و سنجات او هام را حرف کن و بحق بنفسه ناظر آنست
 که دون او مخلوق او مید و مکه من عند او ظاهر و بد
 بدون خود معروف نمکنند بلکه ما سواش با و معروف
 بوده و خواهد بود چشم بنفس ظهور و بیا بظهور
 داشته باش و مشرکین پروردگار را که ظاهر فرمود مظهر
 نفس خود را بخت چنانچه نقطه بیان مفید نماید و
 لغت قرب الزوال و انتم را قرون شمس در قطب ذوال
 مشرق و مضیی و این مقام شکر است نه شک است جز
 نعمت مدان و نعمت را غصیب میسر اگر چه نرم زایل ظهور
 مظاهر احدی به نعمت ابرار و نعمت تجار بوده و خواهد

تجا وانشاء لازل نعمت دانفت انكاشته اند و عنایت
صرفه را غضب دانسته اند در تکمیل دوه ذکر خود
بودی بشو میان منزل بیان روح من و حیاتی
الاکوان فداه را که بنظر صیغری ما بندونه جل کبریا نه
من اول ذلک الامر الی قبل ان یملک تسعة کینونات الخلق
لم یظہروا ان کلما اندرابت من النطفة الی ما کونوا الخلق
ثم اصبر حیث تشهد خلق الاخر اذا قل فیبارک الله احسن
الخالقین واسمه یلک فریق القام والقیوم عدد تسعة
ذلک ما تکمل الکیونیات فی معانیهن ذلک فریق
بین کل اعظم و عظیم و در مقام دیگر و لفریق فریق
القام والقیوم ثم فی سنة الفسح کل خیر تدکون
و در ای مقام نازل هذا ما وعدناک قبل حیث الذکر
اجبتک اصبر حیث یفرض عن البیان تسعة اذا قل فی
الله احسن المبدعین ای صاحب بصیر و انصاف و ار
على زعم خود حیث بکذا و از ظهور تسع ناحیه خلق
احرمتا هدی کن و بتبارک الله احسن الخالقین و
تبارک الله احسن المبدعین فاطق مؤملا خضر کن
که در تکمیل خلق و اعظمت ظهور بعد در فریق قام
و قیوم و هم حیث اعظم و عظیم بقصر کما من غیر تلویح

میر ما بند چون مدت منقض شد و بمقتل الله
باخر رسید نظر مجال الشمع سلطان بین اذ فرغ
کل من فی السموات والارض الا من اراد الله یصلی
انقوا الله باقوم ولا تخذوا الفیوم هم یجدوا بینکم خافوا
عن الله وکونوا من المتقین ایاکم ان یخرفوا کلمات
عن مواضعها لان ذلك خطأ عظیم فی الواح عز ^{حفظ}
ولکن نطفه مقام بلوغ را درک ننماید چنانچه ایوم
ادراک بیانات الهی را احدی بنموده الا من شاء ربک
الکریم این کلمات را بطون فاطمه خود تا وید ^{نمود}
تخریف خواهند نمود چنانچه نطفه او جلّت عظمت
خبر داده حال از اینها گذشته یک ذکر میفایم اهل ^{ان}
مستشرق شوید و بشعور آید اگر نفسی مذکور را در
که شجره از حین الی انقضاء دو هزار سنه باورد لطیفه
عمریه معطره ظاهر خواهد شد باکمال طراوت و ^{نصا}
وعطر و دروایح محبوبه و حصر نماید که شما ناظر خود
ان شجره و ظهور آن نباشید نه در آن و بعد صبح از
هوا بربخیزید و بغتة ملا حظہ نمائید که آن شجره
طیبه مبارکه باورد عمریه لطیفه منبعه ظاهر شد
حال چه میکنی انکار خواهی نمود آنچه بصر مشاهده میکنی

وبنامه میبای با باخبر دید موفقی خواهی شد لا والله ثمنا
 و امثال ثمنا از آن نفوسی مشاهده میشود که آن وزاد
 مشهوره ظاهره را با حیا و طون و هوی در هر روز نمیکند
 زود بنماید باید دو هزار سنه بعد از این اول ظاهر
 شود و از این شیوه مشهوره اید ایت کم با ملائکه المؤمنین
 مع آنکه بعضی صریح منزل بیان این ظاهر بعد محدود
 بوقتی نشد چنانچه منصوصاً میفرماید اگر این سخن
 ظاهر شود محضاً راست چه که عارفان بحین ظهور احدی
 الا الله نبوده و نیست و در جمیع بیان میفرمایند
 باراده و مشیت خود از سلطان احدیه است بظهور
 نفسی که یثاء و پریدانما الدلیل ایة و الوه و علی
 نفسی نفسی اذ الغیر بعرف به و هو لا یعرف مدونه
 سبحان الله عما تصفون و هم چنین میفرمایند چه
 عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید که تصدق
 بقطره حقیقت نماید و شکر الهی بجا آورد تا تمی حال
 ملائکه نماید که بجه صراحت میفرماید که هر وقت
 ظاهر شود باید تصدق نماید مع ذلك بجای آنکه
 فرموده شکر الهی بجا آورد عوض شکر شکایت آغان
 نموده و بجای تصدق بهم نام کین و سیف بغضاب

مضاف ارواح نبیین و فرسلین هجوم نموده اند بکوی
 محروم ملاحظه نمائید که سلطان معلوم از ظهور محترم
 مکنون را به پیش شرطی مشروط فرموده تا با لا
 فوالذی خلق السموات بکلمه از عنده اما این ظهور را
 معلق و مشروط بامری و شرطی فرموده اند چه که شرط
 در آن حالت مفقود صرف است و جز نفس او بر او
 احدی محیط و مطلع نمیفرماید یا بشر دلیل بر او است
 و ظهور و وجودش مثبت نفسش مع ذلک حکایات
 موهوم و اشارات فالایده حق منیع را محرز و مؤید
 فوالیلم و بما اکتسبت اید بهم کلمات الهی را به او
 خود تریف نماید و تفسیر مکنید چه که احدی ^{عقوبی}
 ان فایز شود چنانچه در احکام ظاهر تیره و ساری از
 امر فرموده اند که از جناب اسید حسین علیهما السلام
 تلقا عرش بوده سؤال نمایند میفرماید چه که شما
 غارت بردارده نیستید مع ذلک شما معجزان الله را
 نفس الله دانسته اید از این گذشته حاتم التبتین از
 حکایات آیات کتاب رب العالمین است اگر هزار بود
 و هفتاد سنه احدی عجبی از مطلع شد حال هم معنی
 کلمات منزله بیان را نفسی چون الله میواند از آن

نماید

نماید بسیار فکرهاستید را بجز ذکر میشوید و از قلم با این
 الله جاری میکردد که شاید از صریح بر قلم این ضعیف
 بچال قدم فایز شوی اندکی بدی من لیساء الر صراط مستقیم
 و دیگر معلوم نشد مقصود شما از تکبیر چه بوده اگر
 مقصود تکبیر آیات الهیه است که آن در حین نزول کلام
 را ببادان مساحت بقصر راه نداشته و نخواهد داشت
 ما نزل من عندنا کان کلاماً من نزل و یکون کاملاً
 بعد و فی الحین و اگر مقصود تکبیر نفوس است که نفوس
 مشاهده شده هر چه قدرت طول کشید تا فرض فر
 ظاهر شده اند چنانچه در منتهی دوره فرقان بعقیده
 شما منتهی کمال رؤسای آن عصران بود که جمیع الواجب
 الله را طرد نموده و در بسل الهی وارد آوردند آنچه
 شنیده اند و یا از تکبیر تکبیر اعمال ظاهر و مقصود است
 اگر اینست که مشاهده شده اکثری راهبان اعمال آن
 احوال گذشته چنانچه ملا حضرت شد که عاملین فرقان
 چون ظهور و غیر اعظم را مخالف اعمال خود مشاهده
 نمودند فتوی بر قلمش دادند و صفای دم مطمئن شدند
 و هم چنین اهل انجیل و هم چنین اهل تورات نامنته
 شود ظهورات ببدیع اول بدانکه تکبیر کل مؤمنان

بقول و تصدیق نظر حقیقت بوده بشود که نظریات
 روح ما سواه فراه چه میفرماید که شاید گوئیم آیا
 رحمن از غبار رتبه اشارات مظاهر شیطان مطهر شود
 اگر چه یقین است که کلمات الله در حق اثر نموده و
 نخواهد نمود و لکن لحاظ الله در اکثر میانات متوجه
 افنده مخلصین از عباد خود بوده چه که آن نفوس ^{مستحق}
 منقطعه روح مسک معانی را از فرسنگهای بجمید
 است تمام نماید و کلمات الهی از کلمات عالمین ^{منقطع}
 شوند و قوله مبارک ذکر فانه لو یحیلنا علی الارض دنیا
 لیکونن انبیاء عند الله از این بیان رحمن حقیقت
 تکمیل ادراک کن که شاید متنبه شوی و خوف اشارت
 بحر لؤلؤ معانی الهی هدیه نرفستی و موقر شوی ^{باینکه}
 کل امور از حق ظاهر و بحر جامع و بتصدیق او ثابت
 و محقق قدری تفکر جامع آنکه منتهی رتبه تکمیل هیاکل
 بشریه بر رتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند
 اعلی را محال دانسته اند که نفس با مقام نایز شود
 مع ذلك میفرماید اگر آن ظهور اعظم اراده فرماید
 جمع ما علی الارض بل این رتبه که کل مراتب بوده
 نیز در کل نایز میفرماید و عمره مثل هذا الرتبه ^{بلیغ}

آن نفعی انفسنا و از احائتم ذواتنا و حقایقنا
 و هذا قليل عندكم و عطاياهم و بروز مواهبه التي حاطت
 الثقلين اكر نفضه بديام ملك و ملكوت عمرنايد و
 بكل اعمال عامل شود و در ظهور اقل من ان توقف نماید
 جميع اعمال او که در زمین لا یحصى عامل بوده هباء میشود
 بلکه وجود و کینوتش لا شیء میشود تا چر رسد تکمیل او
 و هم چنین کرد را بنمیت لغو ذ با الله تارک کل اعمال تو
 و در حین ظهور و یا ز بقول بلی شود جميع اعمال در حق او
 ثبت و عند الله کامل بوده و خواهد بود بر تکمیل او
 احدی الا الله مطلع نه بسا که در آخرین من ان تکمیل
 ظاهر و بسا که در الفتنه و فوق ان تکمیل نمیشود و
 این بی واضح است که تکمیل هر شیء بتصدیق الله بوده
 نه بطول مدت و ظهور او همام ناس نفس ظهور بعد
 بنفسه دلیل بر تکمیل ناظر فی ظهور القبل بوده محقق
 ناظر باشد نه بطول مدت و زمان چه که حق قادر است
 در ان تکمیل او را منقضیه فرماید و یا آنکه بک ان در
 صد هزار سنه امتداد دهد له الخلق و الامر کل بامر
 یجلیون در این مقام چند فردی از لسان اربع اصغر در
 عراق منازل لاجل بنیبه ذکر میشود مانند عاری

گفت کی نور بر الهی برده پی وی تو از غم غائب
 کشته مت هیچ یادشاید از روزالت گفت
 یاد ای مران صوت دگفت کوه پی بود و نباشد این
 شکفت هست در کوشم همی او ای او وان صدای
 روح و جان افزای او غار پی دیگر که بر زرقه بود
 در آسرا الهی نرفته بود گفتان دوزخ خدا از نشد
 مادران دوزیم ان قاصر نشد این کلمات مخصوص
 ان ذکر شد که مظلوم شود ادراک این امور موقوف بر ان
 غار فین است هر نفسی این مراتب را ادراک نماید و
 اطلاع نیابد عجیب است که تو خود را غارت میدانی و
 از کلمات عرفانم اطلاع نداری و اولاد را بی مقام اعتبار
 نمینموی چه که عرفا برانند که اسما الهی در کل هست
 چه که تعطیل جایزه و لذا گفته اند اسم هست در کل
 کل موجودات را از وجود اضافی بعد از اضافی را هیچ
 مینماید و هم چنین اسم محیی و معیشت در کل ان کل
 اکوان را از عدم اضافی بوجود اضافی جلوه میدهد
 چنانچه ای مبارکه که در هم فی کس من خلق جلدید را در این
 مقام تفسیر نموده اند در این صورت ان خلق بعد
 در همین قبل موجودند و هم چنین در همین قبل ان خلق

موجود حین بعد علوم نه پس چگونه تصور تکمیل یعنی از
 اشیای نموده اند چه که این یعنی که در این حین موجود است
 در حین بعد نیست هر چه که تجدد و حدوث است از برای
 این یعنی چگونه تکمیل دست میدهد اگر بگویند در همان
 مجدده در حین میشود این طول مدت لازم ندانستند و
 و اگر ناس قابل ادراک معانی کلمات الهیه میبودند هر گاه
 در این مقام تفصیلی ذکر میشد تا آنکه از جمیع عرفان فسق
 بعد منقطع شده و شبر یعنی عرفان بدیع که ایوم از بین
 عرش رحمن جاری است و توجیه نماید بشود ذکر این فانی را
 و امر را بر خود مشتبه تمام ادوات الهی را احدی ادراک
 ننموده و نخواهد نمود چه که مفتح ابواب است و مقدر
 قدر بوده و تا ختم اناء معارف الهیه را بد قدرت تکلیف
 احدی بران مطلع ننشده و نخواهد شد بلکه عرفان را
 نیافته و نخواهند یافت چنانچه تا بد قدرت ظهور
 ختم کائنات علوم و فغان را نکشود احدی ادراک نمودن را
 تکمیل در دست قدرت حق بوده و نخواهد بود تکمیل
 هر چه در ظهور بعد بوده و در حین ظهور تکمیل حقیقی
 واقع و لکن استطاعت ادراک ان را امثال ان نفوس
 ضعیفه ندانسته و ندانند چنانچه ادراک ان نقصان

حین الف سینه در ساعت واحد نشد و اگر فرضی هم
 از عا نموده بر حسب تقلید بوده از من علم الله من جوهر
 علمه بنا از علوم و تالی که در سماء علم لدنی الهی و در بعضی
 مانند دیگر تا چه وقت و زمان از افق امکان مظاهرند
 و مطالع منبغه ظاهر شوند و مستعد ادراک گردند و از
 سماء مشیت علی قدر مقدر و نازل شود الامر بیدیه
 مایه آرزو لایسئل عما شاء و اینکه نوشته باید از فرما
 در با علی بقدر جوی تخلف نماید معلوم نشد که این
 حکم حکم شما است باید عمل شود با حکم نقطه بیان نقطه
 بیان که میفرماید عمل او میزان کل بوده و هر چه این
 وجود مبارک داخل شود باید کل شامل شود و کون
 اصل و بیان را ندیده و اطلاع هم نکرده و بتعلیم ضبط
 ناطقی و غیرتک او متحرک احرای نفسیه بعرفان سوره
 و خود را عارف دانسته از خود هم بیک طرفه او وجودی
 بنما و خود را مثل غنا مکن که هر راعی هر چه ستاراده
 نماید شما را ببرد و ای کاش راعی انسان میشد راعی
 ذنب پیدا نموده آید و جمیع عرفان و اقیان و ثمرات
 توحدیت را در ساعت اول ملاقات بلع نموده و
 حیدر میث و لایسئل عما شاء و در تقبلی هم میث
 دلایه

و لا یق ملاحظه مینوی که بعد از صورتی
 و حرکت نیانی بحق معبود بیکتا که دم بر تو و امثال تو
 میوزد چه ککینه و بغضا در این قلوب نبود و نیت
 و آنچه ذکر شدن و میشود حالصا و صراحتا بوده و خواهد
 بود و دیگر طلعت ای روح ما سوله لالهذا بجمع اعمال
 غافلند و انت من المتصیرین چند سینه میشود که این عبد
 لیل و فهاز معاشر بوده فوالله الذی لا اله الا هو که
 امری که فی الحلیه مکروم باست از این مجال مبارک دیده
 جمیع اشیا بر تقدیر ذات مقتدرستان تمها دت داد
 و میدهند در لیلی و ایام جز ذکر الله و ارتقاع کلمه
 ازان بیت مطهر مقتدر استماع نشسته خود شما اگر
 قدری باغضا و بیائید شهادت میدهند که مقتدر
 از او هام فاسواه و منترهند از او را که ما دونه کلام
 فوق اتفاق جان است در سبیل رحمن ایا نشیند
 که بلیست سینه در سبیل الهی برایشان چه وارد شده از
 این مفتری جنبش اعمال خود و مرشدش را بحال
 اقدس نسبت داده و توهم من عزیز دلیل و برهان از او
 بر گرفته و لکن نه والله بقول او و امثال او در مطهر
 نیالاید و اینکه نوشته مدعی در ظل افتاده اگر چه

اقدس اطهر وجودیت هر چیزی استماع نشده و لیکن
 این کلمه ملقب بسیار لغو بوده و خواهد بود از اینقره انحصار
 اعلی روح ماسواه فراه در ظل علما عصر بود چه که
 دران عصر ظاهر و اگر از علما سب نمایند در ظل رسول ^{صلی الله}
 بوده مناصفترشانم و قل عقلم و صغر دایتم و کبر
 قوالم و لکن شهادت میدهم که قبل از ظهور در ظل نبی
 بوده و حین ظهور فوق کندی بمساله ^{فوله عظم غله}
 در حین شخصی اگر خود و احشایش در تقریر و تحریر میداد
 ان شوند که برتری از رب اعلم جسته و هست زهی
 تناقض و خلاف صریح بامدعای اول است ادعای
 دو امر متناقض از شخصی بزرگ بلکه از هر ذی شعوری
 هیچ است هم عاقلی ادعای دو امر متناقض صریح نماید
 خصوصاً اگر ادعای ان نماید که رب اعلم از طبیعت من
 ایجاد شده پناه بر خدا که بلیغی الجملة فی التخاصیر
 بعضی بحیث امتحان چه ادعاهای بروز نمایند و می
 از عوام هم باور مینمایند و بلا تصور صدق تو مینند
 انهم قل للمشركين اذ الوسمعون مني فالكوا اعلا
 انفسكم ثم نوحوا اليه عقوقكم و در آیتكم ذکر امثال
 ان معرضین در کتاب قبل لعبدنازل قوله تعالی

کمال الجار مجمل اسفارا بکوننا فرض وجود خود است
 بود از میان بردارنا جز توحید صرف و تفرید بحت
 مشاهده نمائی اگر تو بخواهی این ادعا را بفهمی واضح
 فرموده ادراک نمائی که شاید بمنح معین قدر لا زال
 وارد شوی لیست قوله عز وجل لا یقوم الا بحال علی
 بیکم و بفض محفل فیکم و کینونة الروح بین السموات و الارض
 ان الله یقرضون و این همان مطلوب است که بعینه نقطه
 بیان فرموده ان اراده نفس این اراده بوده و خواهد بود
 و ان مشیت بعینه همین مشیت بوده و خواهد بود و این
 مشیت و اراده بعینه همان مشیت و اراده بوده و خواهد
 بود ذکر تناقض من غیر شعور نموده چه که فی الحقیقه
 در حق جمیع انبیا این تناقض را ثابت نموده زیرا که هر
 نفسی بعدی در ظل نفسی قبل بوده و با ثبوت طلیت
 ادعای برتری که نموده بخود با الله بقول مشرکین قنا
 و از درجه اعتبار ساقط است و ما شاءنا ثم ما شاءنا فلما آتانا
 التاء علی فرائس السموات و المسترضع عن قلدی
 الغضلة و الجمل و الهوی تناقض را در ساحت اول
 مظاهر مقتضای الهی راه نموده و خواهد بود این تناقض
 در نفس حلوان است نه در امر حق بید بر قول ابن عبد

و نفس خود را از نقل عمل این اشارات و کلمات مجاد
 تا خفیف شده بهوای قدس روحانی پرواز نمائی و غیر
 معذس از تحریکات بشریه وارد شوی تا از بناها
 معذس از ذکر مناقض و اصداد و انقلاب و اختلاف
 و محاربه و مکالمه و مجادله و اشاره و دلالت یابی چه
 ان مقرر اطهر از اصطفت اصدادیه خلق شده و
 عناصر را رعبه مختلفه بوجود نیامد از عنصر روح ظاهر
 شده هوائش عین ناز و فارش نفس هواء و مائش
 صرف تراب کل عجلند من غیر تغییر و اختلاف ^{طیش}
 عین پیوست و پیوستش عین برودت و برودت
 حقیقت حرارت و از این حرارت حرکت مافی الوجود
 خلق لولا الحرکه کتن الحرکه و الحراره هی الفاعل و انما
 الحرکه هی الفاعل و لکن امثال ان نفوس که از طین حرس
 و نادر که هواء نفس و ماء عقلت خلق شده اند البته
 بان مقرر قدس اطهر که معذس از عرفان کل من ذالملك
 بوده و خواهد بود نتوانند تقرب جست لو محظر
 التقرب بالهم لحر قون فی الحین انچه در ظاهر قبل
 ذکر شده در این ظهور اذیع امنع هو بهو و کله مکه
 و حرف بحرف ذکر میشود بر جج التناقض و الاصداد

الی

الى اشكالهم وامثالهم ويعني الاخذ والابتداء لا حياء
 الله في المسائل والمساب اي منصف بقول خود طلبت
 مكبر وما يظهر من جمال الامور تناقض مبین و دیگر
 نوشته بودند خصوصاً که ادعای ان نمایند که درت اعلا
 از کجرف من ایجاد شده از این قسم کلمات جعلیه شرکیه
 که ان نفس مشرک بشما القا نموده از انفس خدیبه مشرکه
 در جمیع اعضا ظهور و مظاهر الهیه ظاهر شده تخمیر
 باین ظمور بدیع بناشته و مدار و جناح در ظهور نقطه
 بیان روح مناسوا غداه نسبت کذب و افترا و شرک
 و کفر باین شجره طیبه الهیه داده اند و کل استماع
 و میداندند اگر از امثال ان معرضین این کلمات ظاهر
 شود بحسب بنیت چه که لازمالشان ان مردود و امثال
 او این بوده و خواهد بود فوالله هدی بصیری از امثال
 این کلمات ایقان و تصدیق بحق زیاده شده و خواهد
 شد چه که این امور از سنن امر بوده و خواهد بود خدا
 در کل کتب از قبل و بعد مطور است و وقت کل
 امت بر یوهم لیا حذوه و جاد لوابه بالباطل لیدخلوا
 به الحق فاحذتهم فکیف کان عقاب و در مقام دیگر
 و ما یا اتیم من رسول الا کانا ابیهتم یزولون لکن انهم

ازین اعتراضات ذکر شود صدق کلمات الهی که در کتب
 اوثق است و در موقنین و متصرفین ظاهر شده و مستور
 بگوای در بصر انجمن از بیانات بدیعہ منیعہ نازل شده حق
 نازل فرموده ایستند که از سماء احدیه نازل قولی خط
 کبریا نه و عز و اعزاز باقوم انی قد کنت لاندانی البیت
 و صامتا عن الذکر هیت علی ستمات الله واجینه بالحق
 وانطق ببناء نفسه و حیلته هدی و ذکرى العالیین
 و کلنا اربابان اصمت رفح القدرین یضفون بالحق و در
 الاعظم بهتری و روح النفا حیرت فلم الیمان انتم من
 العارین یا قوم خافوا عن الله ثم اسخو اعن جماله ولا
 تنکلوا بما لم یکن به کل الذرات و عن و دانه انسان
 الله الملك الصادق الامین فلیس هذا من عندی بل
 من عنده لو انتم من الشعاعین فوالله لو کان الامری بید
 لست و نفسی عن ابصارکم و ما الفیت کیدی تحت
 مخالف ذیلب الارض و کان الله علی ما اقول شهید
 ایاکم یا قوم ان تمنعکم النفس و الهوى عن الصعود الی
 الانصی فانظر و بطرف الانصاف المرحم التبتین و
 المرسلین تالله ان هذا العلام الرحمن قد اظهره الله
 ملا الاکوان و اصطفاه من بین بیته و اطهره و نظر ان

نفسه

فنه بين العالمين ويقول في كل حين مخاطبا الى املا
 اليهود ان ياملوا الصود فانه قد جاءكم الموعد وان
 هذا هو الروح ان تريدوا ان تصلوه فافعلوا ما ستم
 ولا تكونوا من الضالين ثم مخاطبا ملا لا يحيل قول
 ان تريدوا ان تجادلوا محمدا رسول الله ان هذا الحجر بينكم
 فافعلوا ما اردتم لانه انفق روحه في سبيل الله المهين
 العزيز القدير ثم مخاطبا اهل القران ويقول يا املا
 الطغيان ان تشاؤوا ان تعلقوا مطهر نفسو الذي ستم
 يعلى في الهواء فانه ان هذا العلي قد حضر لقتاء وجوم
 يا املا الذي اب ثم ياشهدتم الحنازير فافعلوا ما ستم
 ولا تصبروا اقل من حين لامة ما اتخذ لنفسه معينا
 ولا ناصر وعلية الله بالحق ما ورد عليه وورد يا جنود
 الشياطين ثم مخاطبا ملا البيان ويقول يا املا الضمير
 والكفران قد جاءكم الموعد الذي وعدتم بمضى كل الاوقات
 فوجباله انه قد ظهر بالحق وما حفظ نفسه في سبيل الله الملك
 المتعالي العزيز الحميد وكان بين يدي الاعداء في كل اللب
 والا يام ويضمر امر به بنفسه المتعالي العزيز الحميد وورد
 عليه ما لا يذكر بالبيان وما اطلع به احد الا الله الذي
 بعثه بالحق وارسله على الضالين اتم ان تريدوا ان

تقتلوه كما قتلتموه فافعلوا ما شئتم لانني ينظر ما وعدتني
كل الالواح ان انتم من العارفين اذا خاطب على من
العرش ملائيلين ويقول يا عبادا ما شئناكم بهذا
الظهور في كل الالواح اما اخذت عنكم عهد نصر في
البيان اذا فسحوا عن جمال الرحمن ولا تفعلوا ما نرى
به يضحى اهل ملائيل على احوالهم عن الله ولا تكون من الظالمين
فان الله اني قد فديت نفسي بثوق الفناء وطلب الوصاله
واكون معه في كل الاحيان وابك على ما ورد عليكم
يا معشر الظالمين فاه اء بعد وصاياي وقد فعلتم ما لا
فضل احد باحد اذ اكلو ويسكوا مظاهر التبيين والظلم
هو الله يا قوم اني جعلت كل الامور في قبضته وما تحركت
في ايامي الا بذكره وثنائه وما تقوهتم الا باسمه وما
احرت لعباد الا بالدخول في ظله الفرز المنيع فياليت
انتم فعلتم كما فعلت اليهود بالروح وعلمتم بما عمل ملائيل
الا انجيل امجد رسول الله واركتكم ما ارتكبت به ملائيل
الفرقان حين ظمروى بالحق سلطان مدين لان نفسي
ما فغتم بما فعلوا هولاء ويقولون ما يستعديضه جميعا
كل المللكوانتم من المشاعر انقولون الذي مضى
دي في سبيله فان الله بعد سفك على الارض نقش باسمه المتعا

العزيز الوديع يا قوم فاستجروا عن الله ولا تمشوا بالحق
 عندكم ولا تكتبوا ما يحلکم محرر و ما عن نجات الله العزيز
 الحكيم اسمعوا قولي ثم ارجعوا اليه ثم توبوا واستغفروا
 لعل يغفر لكم بديار رحمة ويظهر لكم عن نيل العصيان
 وعن رحب انفسكم يا ملائكة الغافلين فوالله يا قوم اني
 نزلت ما يرد عليه في الالواح فنوف يظهر ما رقى من قلم
 الاعلى على الواح عز حفيظ اذ انوح قنابل مداين
 الاعلى وانتم تقرحون في انفسكم وتلعنون بايات الله بعد
 الذي بها بشرناكم في صحايف عز منيع يا قوم انذروني
 وانا روحه ولم ير لكان مشيتي مشيته لا تقرقوا بيني
 وبينه وكلما يظهر من عنده لكان محبوب قلب و هو الله
 لو انتم من الموحد بين اين بدايع كلمات الهى كه از صفا
 فيض رحمت رحمانى نازل شده اين عبد ذكركم بوده كه
 مشايد عباد غافلين بشعور ايند و قنباين بنفرت تمام
 وانقد و مشعر شونيد كه معرضين از اين ايات تدع
 رباني معارض و محارب باحق بوده و خواهند بود
 چه كه منزل ايات حق است خال اگر ما برورد كار
 عالميان محارب بند خود ميدانند مقروى از برائى
 اليوم نه و مقروى مشهود نه مكر انكه يا بايد اقران عتبا

باخبر ظاهر شده یا آنکه باید جمیع صحف و کتب و زیاده
 شود اینست قول حق و بیت بعد از حق مگر کلام
 اشکار و هویدا مثل عرضین مثل نفوس استیم
 در حین ظهور نقطه اولی بعضی اعراضا عن الله عز و جل
 علیه مذکور میشودند این سید ادعای و کلامت بود
 و بعضی ادعای نبوت و بعضی ادعای ربوبیت هر
 از مغالین حکله ناطق و افتد ادراک نمودند که باید
 معین نمود که متر لکیت و منزل هم معلوم میشود
 الا از نفس اماره و قد خسر الذین هم کفر و اشرکوا بالله
 و نجوا علی الله المهبین المقیوم و دیگر و کفری نمود
 بودی و الله ان نفس ملق و مرشدش نه تجلی با در
 نموده و نه مجلی را چه که اگر ادراک نموده بودند حق عز و جل
 نمیشودند سزاوار بود که این کلمات را بسفر معروض
 بالله واضح کنی چنانکه از تفسیر یک اسمی از اسماء حق
 استنکار نموده و کافر شده بفسو که با و ادعای ایمان
 مینماید آیات او را میخواند و بر کینوشتر سیف میرند
 بفعل و لا یشعر بقول و لا یعرف هو و امثالہ عند
 الله فی حدی مواء الا انه اشر و اظلم اعادنا الله و احنا
 من شره و شرهم و انظرو الحافظ الحاکم العلم الخیر
 و دیگر

و دیگر ذکر عوام نموده بودی و اینکه بلا تصور تصدیق
میکنند حال آنکه آنصافند این عبد حال شتر سینه
میشود که لیل و نهار در خدمت حاضر و با هر یک
معاشش بوده و هستم و آنچه بخشم خود دهم ام میگویم
و شما سخن قول ملک مفید خبثت محوری که اسمان
سایه نینداخته بر مفیدی مثل او حال این عیاش
بلا تصور تصدیق حق نموده اند با تو فوائده حیرت عقل
و درایت ان نفس مشترک که این کلمات را بتوالی قلم
میخیزد چه جای انسان مع ذلک این عباد را عوام
دانسته و ذکر نموده که بلا تصور تصدیق حق نموده بود
یقین تو خود را عالم میدانی اول اینکه این مطلب از
کجا بر شما معلوم شد چه که خدمت جمال ائمه ^{علیهم السلام} رسید
هیچ منصبی چنین ارتکابی نموده که ندین و نرسید
بجز در حرف اخبثت ناص و اندمم بر دارد من غیر شعور
انچه از قلم جاری میشود نوشته و بشهرها بفرستد کاتب
بقول طلبهای مدرسه هم عمل مینماید چه که نزد
ان طایفه تصدیق متوسط است تصور بوده اول ^{موضوع}
و ثانی محمول و ثالث نسبت حکمیه و بعد تصدیق
ثابت میشود و جاری میگردد آن موضوعی که تو همید

چه بوده وان محمول کدام است فوالله انکبت ملائکه
 احد من الجاهلین بل این عباد تصدق مظاهر الهیه
 از قبل نموده و از بعد هم بفضل الله و منه خواهند بود
 و انشاء الله از عنایت و مکرمت او بهیچ حاجی محتج
 نشویم و بهیچ معنی ممنوع نگردیم فوالله انخیر ان محمد
 مشید کذب صرف و امر او محبت بوده و نمیدانی که
 میفرس که مؤانر شد تا الله الحق بقر الحج من نفسه و
 يستعيد الحسان بالله من حجه و لقاؤه الحق ایشنا
 که اگر ملک کلمه صدق این عباد از این دو نفس استماع
 نموده و نمیدانی چه کرده اند بکل ظلم قیام نمودند و
 بعد نظر بالقای شمه در قلوب داس و ستر اعمال
 مردوده شنیده خود مغتر بان حق نسبت داده اند
 که احصای آن ممکنه امیدوارم که در دنیا آخرت
 خیریه ببینند و بعد از دنیا قبل از عالم آخرت معدن
 شوند باری الله کلمه ذکر میشود که شاید از تصور
 تصدیق و بدیهیات و نظریات خود ظاهر و مفید
 شوی و بشریه تصدیق که عین و حقیقت بصورت
 وارد شوی بقسط اولی حلت عظمه میفرماید قبل از
 یعرفکم نفسه انتم فی نار الحب تدخلون میفرماید
 قبل

قبل از آنکه آن مجال قدم بنشاسانند نفس خود را بشناسند
در نار حیات او داخل شود و این عباد صالحان همانند
که ذکر و شای ایشان را از کل عباد شنیدیم ایم تا اینکه بشیر
حرب وارد شدیم و در کل جین حیدک آنچه از احدی نماند
و شنیدیم ایم و از کل این امور گذر شده ایات الهی بمثل
باوان نیسانی در کل جین نازل مع ذلك چگونه تو
خایز با آنکه بقطعه بیان نصیحتی در کل بیان مفید مایند
منه و جل و جهد خود را بخوده که بقدر قول طو توقف
سمانی که هزار قدر در نار خواهد بود و جمیع اعمالت
هضاه میکرد در سیار این عبد شرم نمود از این کلمه تو
خود تو هم تصدیق این عبد مینمودی و لکن حاجت باید
شد نسئل الله بان یرفع بقدره لشهده من حسن
ربک مشرفا مضیئا طالعابین العالمین و الله حیرت
توفیق حیرت است که چه باز داشته تو را که بهتک
حق کمر بسته و بمنتهی سعی مجادله و مخاربه و خواسته
نواله سیف اعراضک احد من سیف الحدید لان من
یحرج جسد الظاهر و من سیفک قطع اکباد الوجود من
الغیب و الشهود و لکن انت تفرح فی نفسك کالمکذوب
الک نسئل الله بان یرجع الیک ما عملت و فعلت

وارثت او کفر عنک خطیانا نسو میداد انفسه ویر
 لفلمة العزرا السبع واینکه این عناد را عوام ذکر نموده قسم
 مبر فی امکان همین قول شما دلیل بر حجت ابن امر است
 چه که در اول ظهور بستین اعتراضات علی بن الحنفیه همین
 قول را ذکر می نمودند و از فساد را حیان مظهر ظهور
 لسان مشترکین باین کلمات ناخوش جایز در کتاب صین
 نازل قوله تعالی فقال الماء الذین کفروا من قوم ما
 نزالک الا بشرا مثلنا و ما نزالک ان تبعل الا الذین هم اراد
 بادی الرای و منافی که علیما من ضل بل نظم کادین
 که جمیع مؤمنین بحق را ازل و عوام می شمردند و الله
 انعام از قولن ملحق ملحدتک دارند بگو خود را بشنا
 و بحد خود نکم کن قدرت از انچه الفاعل نموده مشهور و
 معلوم شد اما لا نشک ربنا احد را و لا نوجه الی احد
 دو نبه بحول الله و قوته در ایستقام چون مشاهده شد
 که معرضین از کاس عز و در شاربند و از کوب کبر مشیر
 چه که غاوفین بالله را عوام ذکر نموده ابتدای الذم
 که این عبد بعضی آیات نقطه اولی روح ما سواه مذکور
 ذکر نماید تا اقله عالم از جاهل تمیز داده شود قوله عز ذکر
 قل ما خلق الله شیئا اعز من العلم عنده کل یخلفون
 کل

كل من يرزقون كل من يتون كل من يحون فلك علمكم باقته
ثم عظم رغبته في كل ظهور ثم ما يظهر من عند مظهر رغبته
دون ذلك لم يكن عند الله تعلم ان انتم تعلمون وعند ظهور
الاخرى كل العلم علمكم به وما يظهر من عند لا بما يظهر
من قبل وعلمكم بما قد مر قبل فانكم انتم حينئذ به لا
توجدون بل عند تسألون ينبغي في كل ظهور لانه ذلك
ان يحيطون بما نزل في ذلك الظهور لا يعلمون انتم
تفصلون الى ان قال عز وجل لا تعلمون انتم انتم
وتعد من انفسكم وعلمكم ان انتم باقته واياته مؤمنون كما
قد روي ملاحظه در اين كلمات الهييه لازم که شما مدعی را
که لم يزل عند الله محبوب ومحمود بوده ادراك نمائيد و
معرضين بالله را عالم ندانيد خو الذي ايقا الروح بالروح
اليوم ازر كل من في السموات والارض تمام علوم ارض
ظاهر شوند و در امر بدیع توقف نمائيد از جهلا عند الله
مذكور موديان ميان نفس ميان فقط بيان روح ما
سواه فذاه قوله جل وعز محاطا بحرف الحى ان امت به
سواء علمت من نبي اول اعلمت فلا ينقص من فضلك
من شئ ولكن احببت عن ان علمت كل علم لا ينفعك
سخران هو هر وجود اليوم اطلاق اسم عالم واحد ي

نخواهد شد مگر آن نفوسیکه بقصیر ایمان امر بدیع مریض شد
 عجب است مع این آیات و احوالات مع ذلك مومنین بالله را
 عوام نامیدک اینچیزند نفس و حزن از آن قلوب منقطع
 و از نفس سجان محجوب گشته اند چه که اگر اقل مریض در بحیر
 علم و حکمتش بر نفوس معرضه مریض می رود هرگز جایز
 کلان که پست ترین صلت فرغانه سالها با آن مستل بود
 مشغول نیستند فوا حسرتا علیهم بما ارتکبوا فی خیب الله
 و کافوا من الخاسرین نعمه دیگران سلطان احدی را بسوق
 مخاطب الحرف الخ میفرماید قوله عز بیا نه فانه يعرف
 کل شیء نفسه بنفسه فن یفقدان بعرفه بغیره الا انک
 لو ادرکت یوم ظهوره ان عرفته با علم علماء البیان
 طن رایت و واقفا فی امره ثم ذکر علی اسم الالاته ما
 انفتحت حروف القی لا نبات مظهر الاحادیثه انتهى فی آخر
 کلماته و احکام اشاراته و اظهر بهانه و اجل بیان و لکن انتم
 یا ملا البیان ظلمت علی نفس الله و کینونته و انه ما قصر
 فی بیان و قد شرع لکم کل منافع و بین لکم کل ما کان مشورا
 عنکم و فضل لکم من کل شیء تفصیلا رحمة من عنده علیکم
 و هدی و ذکر لی للعالمین و انتم اشتبهتم امر الله علی
 انفسکم كما اشتبهوا مملک القبل علی انفسهم و بذلك

معیهم فی الدنيا والاخره وکما نوافهم سود اخیرین مع
 انکه ان مجال رحمن میفرماید که اگر علم علما بیان در
 یوم ظهور و طلوع غواشراق نیز اعظم متوقف دیدی و
 ذکر انسانیست بر او نمودی هر امین از نفوس خواهی بود که
 حروف نفی در آن یوم نفی نموده اند از برای اثبات مظهر
 احدیه الیوم هر نفسی بر احدی از معرضین از علامت
 او من ادناهم ذکر انسانیست نمایان جمیع فیضان رحمت
 محروم است تا چهره رسد که بخواهد از برای ان نفوس
 اثبات رقبه و مقام نماید ملاحظه نموده که مخاطب غیر
 یکی از حروف است که اسبق از کل میان بوده و
 بود بنص خود نقطه میان که میفرماید این است اول
 خلق میان و میفرماید کل وجود این حروف در
 احدیه و ظهور الهیه فایز شدند و مع ذلك بان نفوس
 با این قسم متحد میفرموده چنانچه ذکر شد ففکر و یا اول
 الاصل ففکر و یا اول الاصل ففکر و یا اول الاصل
 ففکر و یا اول الاصل ففکر و یا اول الاصل ففکر و
 البیان خلا الله کل انزل فی البیان فدر حج النقطة
 و انما هی جنبند مقبوضه بکف القدره والاقتدا
 و فی بیان نفسها مرة اخرى و عما لانفکم یا مملک

الشكرين كما فصلنا هامة بعد مرة وهذه من مؤتمرت
 عنها سكان السموات والأرض من سكان مدائن الأما
 ان انتم من العارفين طرأه قد كان يقضى وان جسد قد
 ظهرت نفسه بالحس ولطقت بين السموات والأرضين
 ويقول بالحس ان كل الآيات قد رجعت الى آيات بعثت
 في كل اني وظهرت باذن وقرئت من تمام مشيوان انتم
 من الموقنين ثم كل الظهورات انتمت بظهورى وكل النسا
 قد اشرفت باشرقي وكل الطالع قد استهت بظهورى
 وظهورى فان انضاد الساطرة من قلوب العارفة فان
 افقده المقدسة واين انفس الركبة واين صدور النير
 ليعرف ويعفقه وينظر ويشهد ما ظهر واشرق من افق
 المقدر العزيز العظيم قد هووا انغيظكم انه قد ظهر بالحس
 ولا يخاف من احد وينظر ما قدر له من لدن محبوبه
 المقدر والعليم الحكيم ويقول في كل حين محاضبا لاسماء
 ورضا حكم وسبهاكم صلوا ونعالوا لانى اكون مشتاقا اليكم
 ويشهد بذلك شوق واشتياقي ثم شغفي ونعماني لو انتم
 من الشاعرين ان الذي قد ظهر بالحس هو محبوبى وانا
 محبوبه وهو يقضى وانا نفسه وما يخرج من لسانى
 هو ميانه الا بدع الامح الا قد من السبع ومن يكون عنده

قل

اطل من العرش عور واقل من الذي يصل اليه يد ظهوراً
 وعظية ومجد رواج قدسه من فحات هذه النعمات و
 يكون من الراسخين على هذا الامر الا عظم المير قلاني
 اكون حيا تحنونه وانحرك تحتها كما انه كان حيا يحوي
 ما نفس الاميد كرى وتثاني بين العالمين بنفسه فذاه
 ونفسه فذاه كل فذاه وكله فذاه كل ان اول انه فذاه
 هو نفس قوله بانه فذاه اياكم ان تنهدوا الفرق يا ملا
 التصيرين كذلك نزل الله حينئذ من باب عظمة
 على طور الفواد وقد اظهر ناهها لكم لتسكروا الله بارككم يا ملا
 البيان ولا تكون من الهتجين ان يا ايها المستغرق في
 بحر الامارات فاعلم بان اعراضك واعراضك لا تروى
 الى نفس بل على الله ربي وربك ورب امانا الاولين
 لان عبد امتبه ورسله وصوته ولا اجرا نفيسه من
 وجوده فذ بعثني بالحق وارسلني على العالمين انك
 لو زيدا الاعتراض اذهب اليه وقل باي جهة بعثت
 الذي به فرغت كينونتي ثم حقايق المشركين ولو وجدته
 وتكون مستطعيا في نفسك فاذكر لي كلمة عنده لعل
 يخلصني منك ومن ملاء الاشرار ويحجيني من المقطعين
 قل اي رب انت تعرف ملاء البيان لم ارسلت عبدك

هذا اذا شهد تحت اسما فيهم ومخاليهم وانظروا هم يا
 سيدك ملكوت ملك السموات والارضين ارحم يا مالك
 الملوك ثم انصر بالحق وانك انت المقدر المعالي العباد
 العزيز المريد فوالذي ارسلني بالحق اني اكون مختيرا
 من فعله في حق لا تدعش في ايام ما هبت في قلمنا
 فجات الله المقدر العزيز العليم وبذلك بعثت بما لا
 اسبق به احد من الاصفياء ويشهد بذلك نفسه العليم
 الخبير هل نظر بانطق من تلقاء نفسي واكون موجود
 بوجودي لا فوريب العالمين بل يحركي ارياح مشية كيف
 شاء وازاد ومن كان له دراية ليجد من امتزاز نفسي اهتز
 الله الملك المقدر والغالب القدير هل نقد بل تسكن
 تلقاء نفسك حين الذي باخذك حتى الرعد الذي به
 يرتعش كل الاعضاء الا الذي خلقك بالحق وانت
 المستعمر فكما يحركك ولا تهددان تسكر كذلك
 تحرك ارياح مشية الله وانك ان تريد ان تعترض فاعتر
 عليه وما اذا اعدتني ولم اجد انصوب سكونا ولا
 قرارا ولا حركة الا بعد امره فلا ينكر ذلك الا كل معجل
 معتدائهم باري در جميع ظهورات اول معرض علماء
 عصر بوده اند چه كه اكر علماء انكار حق الله عميقو دند

احدی اعراض نمی نمود و آنچه فساد در ارض شد از آنکا
 علم او بود چنانچه بصر مجامیر نماید قوله عز ذکره وان
 اول من احتج عن نقطة البیان ادلاء العلم عند انفسهم
 ولکنهم عند الله لا یدرکون من شیء ولا یعقلون این است
 که عند الله امثال ان نفوس از اهل علم محمودیه و نفوس
 که با ایمان موقوف شد اند بر که بوق علم مستقر اگر چه صرفی
 از علوم ظاهره مطلع نباشند البوم علم و جهل و اعلی و ادنی
 و قرب و بعد و صادق و کاذب حقی و میت بالغ و صبیح
 غافل و غافل بمصدق ظهور معلوم و غماز میشود
 من امن به من من اعلی العلماء و اعتر الناس و انصبرهم و
 انتقام و اعقلهم و اعلاهم و اقربهم و اصدقهم و ارفعهم
 و افضحهم کذا نزل بالحق من جبروت عز عظیم این است
 که نقطه بیان در این مقام صیغرا نماید قوله عز ذکره قلینا
 اللهم کل اولی محبب الی دینک فان الامر من عندک علی
 حد سواء لو یوم من یحک و آیات الادی الخلق لیکون اعلاهم
 و اجد الخلق لیکون اقربهم مقصود از این بیانات آنکه
 جمیع بدانند که عند الله اهل علم نفوس هستند که علم
 باو شد اند و در کله بوقی توقف نموده اند از نفوسند
 اهل علم و ادلاء ان و اهل عصمت و معدن حکمت قبیح

میان و مطلع ذکر کل اسماء خیر بان نفوس راجع ماذا
 در ظل الله مستقرند علوم ظاهره در این مقام معتبر
 نبوده و نخواهد بود اینست که آن نقطه وجود و طلعت
 مقصود در کلمات منزله مخاطبا باها علم و صابای
 لا یحیی فرموده اند و جمع را وصیت فرموده که در حین
 ظهور مغز در علم و حکمت و بیان خود نشد که نشأ
 بعلم الله و ما عنده تا بر کرد بد اینست که نقطه بی
 صیغه نماید قوله عز ذکره اعل یوم ظهور حق کسی باقی
 تعلم نزد آن مبدأ علم معلوم کرد و چه بسیار عظیم
 این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و صیغه نماید
 عزت ذکره هیچ لذتی عظیم تر در امکان خلق نشده که
 کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و در
 در حق کلمات آن گوید و مقایسه با کلام غیر او
 بکند همین قسم که کنیونت او مظهر الوهیت و ربوبیت
 بر کل شیء همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت
 بر کل کلامها که اگر انسانی بود منکم هر انبیه میگفت
 انی انا الله لا اله الا انا اولن ما ذ و فی خلقی ان با کل
 الحروف ابای فانقون انتم ای اهل بیان اگر چه مجرب
 ظاهر شده اند که ابد امکان تقدیر و تزیین نمیرود

که احدی بان فایز شود و چنان مشاهده میشود که اگر
 صد هزار باب معارف الهیه مفتوح شود احدی
 کوش ندهد تا چهره رسد با در آن بشنود نغمه الهی را
 و در کل ایام بقره در ظهور قبل و امورات واقعه
 در آیاتش نماید که نشانید آن امور محذرت از نظر محو
 نشود و بسبب استقامت کرده در اول ظهور کل عالمنا
 بر آن کار قیام نمودند منتظر خود نقطه بیان روح ما
 سواه فراه یعنی محمدی که در کل اطراف بودند آن
 طاعت احدی بهر یک لوحی با سوره و رسمه نازل فرمود
 و در آن لوح ذکر اعراض او را بتفصیل فرموده اند و
 سواد آن الواح الان موجود در عیال و نجف و کربلا
 بعد از حد مرقوم داشته اند و هم چنین بعلمای فارس
 اندام العبد اسم و هم چنین بعلمای ارض صاد و اصفهان
 و سایر بلاد ایشان ابواب انصاف مسدود بود که بان
 نفران عزم که از معارف و بعلم مشهور بان شیخ علم
 الهی و منبع حکمت صمدانی و مطلع بیان رحمانی
 نشد و فایز نگشته و نفسیه قبل از کل نفوس بر پشت
 کبری فایز و باب رحمت و باب علم و باب هدایت
 و باب فضل شد از برای کل موجودات جناب باب

پناه الله عليه بوده، والبته تفضیل ان ذات مقدس را
هر نفس شنیده که نابین ناس استهار نداشته و صاحب
منبر و محراب هم نبوده اند یکی از تلامذہ جناب حاجی
ستید کاظم علیہ رحمۃ الله و فیوضاته بودند و اکثری
از علمای ظاهره ان نفس مقدسه را تکفیر می نمودند و در
تلامذہ سید مرحوم هم بعضی از نفوس بوده که از ایشان
معروف تر بوده اند چنانچه یومی از جناب ملا مهدی
خونی که یکی از اصحاب جناب سید بود از علم جناب آقا
استفسار شد او چند نفوس متعدده را اسم برده
و جمع را در علم و فضل ظاهره ترجیح میداد بر باب التکمیل
و کلمه اکرم و نفوس مشهوره معروفه هیچ کدام موقوف
نشده بلکه بر اعراض و اعراض قیام نمودند از جمله
ملاحسن که هر دو میرزا محیط و میرزا کریم خان و همچنین
سایرین که در اذربایجان و اطراف معروف بودند
باری جمیع علمای معروفین چه از فقه شیخیه و چه
از فقه ظاهره در امر الله توقیف نمودند بلکه بعضی
منکر و نظر با عرض سلسله علم از ان نفوس غافله فرموده
و لکن جناب باب اعظم یعنی اول من امن و سعه عشر
انفس که با ایشان بود که چون بشرافت ایمان فائز شدند

کل عند الله از ادلاء علم مذکور چنانچه میفرماید این نحو
 در جمیع اسماء حسنی ابواب رحمتی بر کل نام در دنیا
 پارسی بتفصیل مذکور و مسطور ملاخصه نماید
 منتهی حد و محمد را نموده که در یوم ظهور از هیچ
 محض نمایند و ناظر بهیچ شیئی عما خلق و مخلوق نشود
 هر نفسی در آن یوم در اقل من از بشی غیر حق ناظر شود
 بقدر همان از شریعه قرب بعید خواهد بود قلب
 از کل مظهر را درید و نظرها از علایمات و اشارات
 و قرب و بعد که بعقل خود ادراک نموده اید در این
 چه که احدی بر شیت مکنونه الهیته واراده مستور
 اطلاع نداشته و ندارد و در کل همین نشان مدیح
 ظاهر شده و خواهد شد بنا است که بشانی ظاهر
 میشود که اید احدی از قبل تعقل نموده پناه بخدا
 برده و در لیل و نهار مسئلت نمایند که با مر عظم
 شود که ادراک آن از برای خلق مهمل باشد که بعد
 از فیوضات آن بحر عظم و اشراق انوار شمس معانی
 محروم نمایند نظم و قبل روحی و نفسی له الفیاد را
 امر بسیار نصیحت فرموده اند و بیانات لا یحیی
 مذکور نموده اند علی نشان آن میخیزد بالحد امر ترا و آت

رقم من قله الا على مثلا اگر نفسی بیان ناظر باشد ^{میفرماید}
 ایانان محجب یعنی منزله و اگر کسی بحروف متمثل ^{باشد}
 میفرماید ایانان محجب بالحروف عن موحد هم و حاتم ^{فهم}
 و اگر کسی بعلم معجز باشد میفرماید بصدق اسم العلم
 علی احد الا بان يكون طالما نفس الظهور و اگر نفسی
 علامات محدود باشد میفرماید که یا کم از محجوبها
 چه که احدی بر کیفیت ظم و ران ذات قدم مطلع نه
 بظهور نفسه کیفیتا و اگر کسی تکمیل ناظر باشد
 میفرماید بصدق بوق کل شیئی موقوف بصدید بوق منبع
 صدق بوده و خواهد بود اگر بفرماید کل کاملند پس
 لا حدان بقول المر او بر و اگر بفرماید کل ناقصین
 پس لا حدان بعرض علیه و اگر نفسی بوقت محدود ^{باشد}
 چنانچه این ایام کل بان محجب میفرماید هر وقت ظاهر
 شود بایده کل تصدیق بشیء محقق نماید و بشکر
 الهی بجا آورند و اگر نفسی رؤسا و مرایای عصر ناظر ^{باشد}
 مخاطبا ایام میفرماید که شما بقول من حجت شده ^{اید}
 درینهار که از نفس من در ظهور و اخراج می شود و لذت
 الرت ملحق تسبیح و تسبیح کل شیئی در تقدیری تقدیر پس
 کل شیئی و ذکر کل شیئی که در ناقصه فی وضع عباده

في هذا التنا الاعظم العظيم واجاب من قبل كل اعتراف
 التي كانت في انفس عباده لتلاويده في ظهوره مرة اخرى
 ما يخرج به نفسه ويكذب به فواده حال ملاحظه امر الله
 السيد وملاحظه شان عباده كما جردت فافلتد ان
 نفوسيك بقول او موجود شده عوض انك شكرت ربك
 محمد بن حامد وبشائش شفي وبن كرش ذكره
 بشاكر كل باسائف كمن ظاهر شده انك نسئل الله با
 يحفظ هذا المظلوم من هولاء المغلبن والمشركين و
 ينصر امره ويظهر بهانه ويعلو حجته بين السموات
 والارضين ورحمة الفدا ونفسي له الفدا الاله ما العج
 من نصح الاله وقد نصح به عباده مخصوص حين از علمنا
 در ظهور قبل عز ورواستكار مشاهده فرموده اند
 اين فتنه را بسبب ان نصيحت نمود و بمواعظ حسنة و
 بيانات شافيايشان را ممد كرداشته كه مبدا بين
 مثل عمل نمايند و در حين مظهر ظهور از حق غافل نبودند
 چه كه با عرض ان نفوس جميع نامن معرض الاله من شاء
 ربك چنانچه صيفر نمايند قوله عز ذكره اينست كه در
 هر ظهوري اهل ان ظهور و بعلاي ان ظهور محتج نبودند
 و حال نكه از وراي امر غافلند كه يك قول لاي او

کل اینها غیر صادق میکردند مراقب باش ظهور حق را که
 در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق اونکو که کل
 تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف
 میشود و بیک لادون ان اتمی وهم چنین در این مقام
 مخاطب العلماء البینا میفرماید قوله جل کبریا انه ان
 علماء البیان فلتر جن علی انفسکم ثم رحمون بان لا یخفی
 عن الذی ینظر بالحق بشئون دینکم فان کل دینک عند
 منبث یوم من خلق الله ذلک الذی من انتم الی نقطة السد
 ستظرون فانکم انتم مثل کل اولی الطهورات متلون
 و باللیل باقدرون وانتم عند الله مؤمنون و فی تارک
 مشکلم کمثل العلماء من فیکم ان حکم الله علیکم بشئی
 فلتر انتم انفسکم ثم لتر اقول ای ملا بیان در خود
 و امر الله بموده سبب اختلاف مشوید و ارتکاب بیگانه
 امری را که بان کلمه جامع مقدره تفریق شود در امور
 وارده خالصا لوجه الله تفکر نمایند والله الذی لا
 اله الا هو که حق در هر وقتی از اوقات و عصری را
 که ظاهر شده بشائی ظاهر که بر منبصرین و منصفین
 محال توقف و شبهه و رب نبوده مگر نفوسیکه خود
 بر خود مستبته نموده اند فلتر جن الله یا ملا البیان

ولتقتصر بالله باملاء البيان ولترحن على انفسكم يا
 ملاء البيان ولا تفرضن على الذي امنتم به في ظهور
 قلبه وبه ثبت ايمان كل مؤمن وايقان كل موقن
 وتوحيد كل موحد وعلم كل عالم وذكر كل ذاك هذا
 خير النصح من لدى العبد لكم وعليكم ان انتم من النصفين
 وديكر نوشته بودی و اگر مدعی این است که من
 خود ان لفظه بیان هستم حالی از این نیست یا آنکه
 مرادش این است که او هستم بعینه و شخصی که واضح
 البطلان است چه که تکرر تجلیات جان نیست و
 بالبدیهه باطل و اگر بخند دامنش است که واضح ترا
 بطلانش بر علاوه باید در این صورت هم بعینه
 بممان احکام سابق بلا نقاوت امر نماید پس کجا تغییر
 جایز است انهمی از قراریکه معلوم میشود هنوز
 معنی تجلی را هم ادراک ننموده چه که مجلس ماندانسته اینجا
 محل مجلی است نه تجلی اگر بعین بصیرت ملا لفظه تا
 بمبدأ تجلیات کانهایی بی برهی و این جواب از قبل ذکر
 شده که بعینه میفرماید آنچه را نقطه اولی فرموده
 ذکر تجلی و عدم تکرر تجلی را ملکیار و مجلی را ادراک
 کن و از روشنش منقطع شو چه میگویند در نقطه او

روح مناسواه فذاه که میفرمایند نقطه بیان بعینه
 همان نقطه فزان است از قبل و هم چنین در جمیع
 که میفرمایند من ظهر عن من ظهر و من ظهر عن من
 و هم چنین میفرمایند انی انا ایاه و انه هو ایاى از این
 گذشته مظاهر احدیه از جمیع متحد و از جمیع ظهور
 مختلفه ظاهر از انجبت که کل از مشرق امر مشرق و
 من عند الله تکلم نموده اند و کل بتسلیم ما مور کشته
 کل واحد بوده اینست که میفرمایند لا یفرق بین احد
 منهم و در مقام دیگر که مقام شرایع و اسم و جهات
 ملکیه است هر کدام با اسمی و شرعی و هیکل و هیدیتی
 ظاهر شد اند و اگر بید بصیرت ملا حظة عنانی
 فوالله الذی لا اله الا هو که کل را بحقیقت واحد
 و ظهور واحد و حرکت واحد و فعل واحد و عمل
 واحد و شریعت واحد و اسم واحد و رسم واحد
 مشاهده عنانی عجیبست که باین بیان نرسید اطفال
 این ظهور در این عارف شده اند چه که در الواح باز
 که در سنین توقف در عراق از سما عز احدیه نازل
 جمیع این مراتب تفصیل در ان الواح مذکور آمد
 نظر فی الفانترین و العارفتین و نوه نور مطلع بر

کیفیت

کیفیت ظهور شد و قدرت الهیه را مثل قدر روح
 درین کفرته و امرش با موقوف با مر خود فیض ما اظننت
 انه ینظر کیف یبأء کما ظهر بالحق و عما الانف المشرکین
 همان قسم که نقطه اولی روح ما سواء فذاه و موده است
 این ظهور بعینه همان قسم صیغ ما بدت فکر لثرف
 و اینست همان ظهور موعودی که کل بان و بعد داد
 شد اند در بیان و البوم عمل کل من اعرض عن هذا
 الفی و عند الله مرد و غیر مذکور انه یقول جنید
 اتق انا الله لا الة الا انا کما قال النقطه من قبل و بعینه
 بقول من باقی من بعد یا ندیک که صیغ ما یند اگر صد
 هزار مرتبه شمس طالع شود یک شمس بوده و خواهد
 بود و صیغ ما یدیه من قسم در مظاهر احدیه ملا حظرت
 بدانکه در تجلی و نظر ملحوظ بنظری مکرر و بنظری غیر
 مکرر و این دو نظر منسوب بتجلیات ظاهره ملکیه است
 و نفس تجلی در مقرر خود معتد من از این دو نظر بود
 و خواهد بود و لکن ادراک این مقام قدری مشکل
 هر نفسی نخواهد علی ما هو علیه ادراک نماید باید
 بین بدی الوج حاضر شود لیعرف ما الاعرف من قبل
 و یطلع بما هو المستور و دیگر تجرد امثال با محال است

اگر بخندد امثال مظاهر الهیه محال باشد بخندد امثال
شیطانیه که موجود و مشهود است و محال انکار نه چنانچه
دیده میشود که در هر شهری منالی از هنیا کل ظلماتیه
بعینه موجود و مشهود فاعتبروا یا اولوالالباب باری
نجلی از مجلی من غیر انقطاع بوده و خواهد بود در صحت
مظاهر اختلاف ظاهر لو انست من العارفين و اگر قدر
بر بر خرامی و از کلمات مشرکین قلب خود را مطهر نمائید
خود در ال صیغاتی ایچرا که حال من غیر القات انکا
عموده ذکر تکرار نجلی نیست که طایر باشد یا غیر طایر
بش و کلمات این عبدالله و قلب ظاهر و بصیر من در
کلمات الله و ظهوره ملاحظه نمائید و کلمه محبوله
که شیطان القفا عموده افتخار و منما در ام قبله و علمای
انما شاهد کن که صدر از کتب تالیف عموده اند
مقصودشان از جمیع ان کتب اثبات حقیقت حق تعالی
و بعد از ظهور کل بهمان کتب محروم مانده مع ذلك
هوزم عرضین متنبه نشد تازه دست بر سینه
نوشی گذاشته اند خویدا تا علمم و بصیرم و ایم
درین ظهور هیچ کلمه عمفر خود مستقر نند الا با
مظهر ظهور نقض بیان جل و عز فرموده که در یوم

ظهور

ظهور یکلمات او بر او احتیاج مینماید و شما با الفا
 شیطان بمججولات نفس معرضه احتیاج نموده و
 مینمائید و همین احتیاجات شما و امثال شما را خبر
 فرموده اند صدق الله العلی العظیم بنص بیان
 منزل بیان است که میفرماید قوله عز ذکره منها
 حید و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حق از کلام
 او بر او احتیاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل از
 او است عالم ترا از آنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا
 که روح کل در قبضه او است و در فرد کل نسبت الی
 شیخی اگر بر حق مستقر باشند و الی که لایق ذکر نیست
 چنانچه نفسی اگر اطلاق زمان باشند در هر علی
 تصدیق نکند حق را ایام خواهد بخشید او را علم
 او سبحان الله عن ذلك ملکه از برای او علم او است
 که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشد
 و نادون ان باطلاق علم او و اولافنده نمائید انهم
 قل فافق بصرك يا ايها العاقل ثم اسمع ما نقره الورد
 علی افنان دوحة البیان بالله المقنن العزیز المتین
 ملاحظه نما که امر نایب مقام بلند و مرتفع است که
 هیچکس احدیه و ذات صمدیه کلمات خود در الزان

صاحت اقدس الطم اظهر انوز منع فرموده اند و بنس
صریح میفرمایند که در حین ظهور تکلمات بیان
بر آن همیکه معانی و مظهر عز و حمدانی احتیاج نماید
و مع ذلک اهل بیان شمر نموده و ایکاش تکلمات
او احتیاج می نمودند بلکه تکلمات مجبوله مردوده که
از انفس خبیثه ظاهر شده روحها حدیه و سادج
قدیمیه احتیاج نموده و صیما یبذنی حسرت برین
نفوس که بدو کلمه الفاظ مجبوله از شاطی بحر علم الهی
محروم مانده اند و رایحه منتنه از نجات قدس
احدیة مسوع گشته اند و ایکاش که با احتیاج کفایت
میشد لا فوالذی دلح لسان الترحیث بشنا، نفسه
که با احتیاج قانع نشد و بخوانند شد بلکه با سیاف
کین و رماح بغضنا بشر علی اعلی اوتجه نموده و
صیما یبذ و هم چنین صیفر میبند بیان عزت بیانه
احدی ربیان مطلع نه و بعلم او محیط نبوده و بخوانند
بود مگر آن همیکه الهیه و معدن و منبع علوم تا
مع ذلک نفوسیکه مجار به بر خواسته ادعای علم خود
و صیما یبذ مع آنکه فوائده الذی لا اله الا هو که در
دستان علم حقیقی باطل الجید خوان بر بری ندر

و بخوانند

و نخواهند کرد بلکه در آن محضر اگر وارد شوند خود را
 مشاهده نمایند میفرماید روح کل در قبضه اقدس
 آن ظهور اقدس بوده و خواهد بود و در نزد کل
 بنیت مکر شیخی از او اینهم اگر بر حق ثابت باشد
 و الا میفرماید که قابل گزین نیستند حال ملاحظه کن
 این نفوس را که بجه مقام افتاده اند و الله فی سبط
 الها و تیه لو انتم تسعون الیوم کل علوم ارض عند
 معدوم و غیر من کور بلکه علم الهی که مقصود بوده
 و در کل کتب ربانی و در صمدانی مدوح علم ظاهر
 نفس او بوده در هر ظهوری همین ظهور الیوم هر
 نفسی بان فایز شد و لوحی عالم نباشد اعلم تا
 عند الله من کور و اگر العیاذ بالله از این فضل
 اعظم محروم ماند و حافظ کل کتب باشد احمیل از
 کل نالر عند الله مشهود بشنو بیان دیگر منزل
 بیان روح مناسواه فذاه را حوله عز احدی و همچنین
 تصور کن در نزد ظهور آن جمال قدم که اگر کل اهل
 بیان در جوهر علم مثل او کردند که نمری بخشد
 تصدیق با و فلتعتبرن ان یا اولی العالم ثم ایتاه
 تتقون انتم فی والله حال محبت میرد این عبد

که چه ذکر نماید این بنیان نقطه اولی روح ما سواه خدا و
ان کلمات شفا که عالم را مبدور و عنایت بر عودت عودت
و اسبک عن التوم ثم اشهد انوار تجلی ربک لعل تطلع
کن عفا فرغ عنه و تكون من الثابین الی الله الذی خلق
و ایاک و جعلنا من الذین هم ادکوا ایام لغنا و کانوا
من الفائزین از خدا میطلب که نسیم عنایتی بوزد که شفا
ان مرده را بر صحرای کاشا مذل و فضل و عنایت
خود فطره از مائه حیوان و کوز خاریه از زمین عزیز ربک
الرحمن مشروب فرماید و اوست بر کل شیخ قادر و
نوا تا از اینر استیکر مشته در بحی بن ذکر تا و عیسی بن
چه میگویند که بحی بن ذکر تا معبود شد قبل از عیسی از
ادعای نبوت هم نمود چنانچه جمیع فرق اسلام بنیوی
اوقات و مانعند و با حکام و شرایع هم ظاهر شد بد
چنانچه هر نفسی که بین دیدی حاضر میشد و بر سالتش
معترف باد اسیکه در آنوقت از تمام آسمت نازل باد
عشش میداد و تلقین کلمات الهیه میفرمود و همچنین
بشارت میداد ناس را بظهور کله اعظم یعنی روح الله
بعد از آنکه روح ظاهر شد و کله الهیه از خلف مجابا
ستریه با شرافات احدیه طالع و مشرق و مشرق گشت

ناس اعتراض نمودند چه که اعتراض بحسب ظاهر باطنین
 مجالس و موافق بود چنانچه در خود انجیل مسطور
 مکتوب کدبا عشارین معاشرت میفرمود چنانچه در
 عدیده از سلطان احدیه اعتراض نمودند مخصوص در
 یومی از ایام بعضی از غافلین بین بدیه حاضر و اعتراض نمودند
 با روح الله اصحاب یحیی بن زکریا بسیار زاهد و عالم بود
 بشانیکه در ایام صائم و در لیالی بدکر الله قائم و لکن آنچه
 از شما و اصحاب شما مشاهده میشود عبادت و ذکر
 مشغول نیستید بلکه اجتناب از مال ناس عیما شکر
 الروح فی نفسه ثم رفع راسه و قال لو کان یحیی علیما
 انتم تقولون لم قتلتموه یا ملائکة المشرکین میفرماید بقول
 شما من خاظمی یحیی بن زکریا که تقصیری نکرده و جمیع عمر
 بدهد و تقوی این حال مبین پس او را چرا کشتید؟
 الذی کمز و طایبا خاسرا ارجع کشت و هم چنین اعتراض
 می نمودند که تو مشرعت یحیی را تغییر داده مع آنکه هنوز
 امر او مابین عباد ثابت نشد و تکمیل دوره او نکرشته
 چه که ایامی نیکدشت ما بین آن ظهور و این ظهور و او
 عباد را با ب غل میداد و توقا تل که روح القدس
 غل میدیم چنانچه اصحاب داده اند و آنها صائم بود

واصحاب نواکل و اربتام زهد ظاهر چنانچه ابد در اموال
 ناس بقدر خوردلی تصرف نموده واصحاب شما هر یک که
 از مزایع عبور مینمایند اجناس از اخذ و کلان نینمایند
 و دیگر هیچ عملی عامل نیستند فرمودند این ایام ایام ^{دو} مثل
 و غیر است و حق ایند که بکمال اعمال عامل شوند و مقصود
 این بود که چون ایام لقاء الله است فی الحقیقه مقام ^{جهت}
 اهدیه است و در این مقام اگر در بعضی از امور ظاهر اهل
 روزه حق تعالی شان عفو خواهد فرمود و بعد از آنکه
 روح رفیق علی آنچه بلوفا مور شده اند البته عامل
 خواهند شد و الله ظهور نقطه اولی و این ظهور اولی
 اینجهت ظهوری بن ذکر تا روح الله است
 جمیع مطابق واقع شده همان جسم که بجای نبی و رسول
 بود من عند الله و چنین مبشر بظهور بعد چنانچه
 میفرمود یا قوم فی الشکر علیکون الله و انه قد اقر
 در مقام دیگر و هذا قرابت ملکوت الله و هم چنین
 صاحب احکام و مشرعیّت بوده و هم چنین در آیات
 ظهور او روح ظاهر شده نقطه اولی روح ماسوا ه
 فذاه بعد از آنکه احدی نماند که نموده و بشارت
 بظهور بعد میفرماید و لقد قرب الزوال و انتم راقد

که بعینه همان مضمون است که بجهت ذکر ارباب تکلم
 نموده و بشارت داده و در این ظهور هم آنچه بعینی
 هر چه اعتراض نمودند ملا بیان هم همان اعتراضات را
 نموده چنانچه بنما مینویسد که تکلیف دره نشد و همین
 مینویسد که باید احکام تغییر داده نشود و تلویحاً میگوید
 ذکر نماید که احکام را تغییر داده اند و همین را کذب محض
 بنما تلقین نموده اند چه که مخصوص فرموده اند که بنما
 پاریسی عمل نمایند و دیگر تغییر احکام داخلی بر مبنای
 که هر ظهوری ادعای برتری از ظهور قبلی نماید باید
 احکام تغییر دهد و نامشخ او امر قبلی است چنانچه
 خود نقطه بیان فرموده که اگر اعتراضات اهل فزان
 نبود شریعت فزان راضی نمیشد و از آن گذشته
 با اعتقاد خود شما و جمیع حضرات داود یکی از انبیاء و
 اعظم است و صاحب کتاب مع ذلک ناس را بنبراعت
 نوریتر فرمود و هم چنین از کله عیسی بن مریر است
 که میفرماید ملخااء ابن الانسان لیدین العالمین ^{ظواهر}
 یعنی العالم از این بیان هیچ معلوم میشود که در اول
 ظهور را داده تغییر احکام قبل داشته اند چنانچه بجهت
 ذکر با هم تغییر کلیه داده اند لادر بعض امور واجب

مسلم است حکم سبب را حضرت روح تغییر دادند و تو
 احد قرار فرمودند و جنین حکم سبب را مرتفع فرمودند
 و طلاق را هم منع نمودند و لکن در این ظهور اگر ملاحظه
 نمائید با اینکه در اول امر خروج و دیت صرفه امری ظاهر
 نشد مع ذلک ذیابارص از ملاء بیان با عرض و اعتراض
 برخاستند و از ایمان کت نفاق بقصد تیرافاق میرفتند
 آمدند با آنکه حکم حکم بیان است و در کل الواح الله مسطور
 که اگر نفسی با ایت ظاهر شود با و معارضه ننمائید و محال
 نکنید و احتیاج ننمائید بشانی در این حکم مبالغه فرمودند
 که والله الذی لا اله الا هو حکمی از این حکم نزو ثابت کرد
 بیان نازل شد که کوا جمع بیان در این امر اربع امین
 نازل شد مع ذلک اول معرض و امثال ارباع عرض
 و وارد آورده اند بخبر را که هیچ ظالمی ملامت نشده شما
 این ارض نبوده اند که مطلع نباشید بحق نقطه اولی
 جمیع بتین و مرسلین که بحق و راستی تکلم صفا
 ملاحظه نمودند که ایت الهی مثل عیث هائل نازل
 و بحر اعظم ربانی در امواج و خیره عز صمدانیه با ثمار
 مدبوعه منبیه مرتین شد و ارباع فضلیه از زمین عرش
 الهیه در هبوب و سماء مرتفعه قدسیه با تخم علوم

و معارف حدیده مطرز بنفاق برخواست و در صد
 قطع شجره ربانیه افتاد و چون ازان عاجز شد و مگر
 صدرش ظاهر گشت و جمیع مهاجرین مضطرب و هلاک
 حرم در فوج و ندبه مشغول و جمال احدیه ازین برون
 خارج شد ند بعد با فتره و کذب درخواست در آید
 نمودند که بمغزات جعلیه و ظنون افکنیه خسته
 نمایدان فعل شیع را و بعد عامل شدند تا بچرا که عا
 شدند چنانچه خود شما هم میدانید که ان مقصد
 که بان ارض آمد چه گفته و چه کرده و بان اصلها و
 نفسی مستمر من شدند و سخن نگفته مع ذلک خود را
 نامید و با مثال خود القا نموده تا بچرا که شیطان
 با و نیای خود القا نموده و مینماید و بلایم و لذت
 اشجوهم بالله انهم لعن خیران عظیم قول دیگر آنکه
 با بد اکل و اتم باشد چنانچه ظهور هر رسول و نبی
 اعلی از ظهور سابق بوده و رتاعا هم چنین ادعا نموده
 بالنسبه بسابقین اینست که هر لایحی بنسخ سابق بود
 انهمی اول آنکه اگر بصیرانضاف مفضوح مشاهده نماید
 که سبب این ظهور را ملاحظه نماید و بشهد بدک ما
 منزل من جبر و مثله المبین العزیز القدر فافتح بصیرتک

لتشهد بان جمال الظهور قد كان جنسنا مستقرا على عرش
 العظمة والاستقلال وعن عينية نقطة النيا سبطا
 العزة والاحلال وعن يساره محمد رسول الله بانوار الله
 عزيز المتعال وفي مقابلة الوجه قد قام الروح بقيل
 ملا الا على وفل بالحوت ان انتم تعفونون ثم عن خلفه
 صفوفنا من ملكة السما باباريق من كوث البقا واكواب
 من التسميم ان انتم تعلمون وكلمهم بنوحن وسيلين وصحن
 على ما ورد على جمال الله المهين العز من القيوم الكراض
 مصر يودي وبعظرا كبر ارجح ميسدى بالمشاهدة و
 المشاهدة انوار الهي را از مظهر عز سلطان لا تراى
 مشاهد ميفودى ولكن رمدا وهام بيشان انصارا
 عليل يوده كه اگر بمقرا طهرهم وارد شوئند كان نمبر
 كه بلغا فاذي كرون چنانچه جعل الكرتب رضوان
 مسكن نمايد از عزت اوراد محرم يوده وخواهد بود
 وهم حين اعنى اكر در مقابل الشمس حاضر شود از انوار
 او ممنوع يوده وخواهد بود ليس لهم نصيب من هذا
 المير الاعظم اينكه ذكر يودى هر لاهى بايد مقدم و
 اعلى ريبا بق باشدا كرمضطرب ومنتزل شاهد
 نميشدى در اين مقام كله كه از حق استماع يوده ام

مذكور

مذکور رسیداشتم و این مطلبی است که غیر الله هر که در آن
 تکلم نماید از فضول محسوب است الله تعالی مراده نمی آید
 چه که لسانی معانی مکتوبه در صدان بحیرات الهیه
 جز نفس ظهور مطلع نبوده و نخواهد بود که در آن علمه
 عند ربی و ما اطلع به احد الا نفسه العالم العليم چون
 ملا میان آنچه از متوجهین قبل مشاهده میشوند
 لذا بهتر آنکه مدارائیم و آنچه را در آن عبودیه است
 داریم که مباد فرج دیگر مرتفع شود قدرت محبط
 منسبطه الهیه هرگز محدود محدودی نبوده و نخواهد
 بود یعنی ما ایشاء و حکم ما برید و در نسخ احکام
 قضیه بسیار روح ما سواه فراه صیغه ما بد کل موقوف
 با راده نفس ظهور است اگر نخواهد او امر و توان
 امضا صیغه نماید و اگر نخواهد امضا صیغه نماید سید
 لیس لا حدان بعرض علیها و بقول هر دو در کل ما
 بفعل و یا مرون من قال له و قد کفر بالله و خارب
 بنفسه و جادل بساطانه و فکر امره و کان من المشركین
 قول دیگر اگر بطریق استعکاس است مثل حضرت
 ائمه اطهار بالنسبه حضرت محمد که ادعا و مثلت
 با حضرت صیغه دند و نال آنکه در ظل او بودند پس

مطلب واضح است چه چنین شخصی را نمی‌داند که ادعای
تبری در چنین صورتی نماید آنها در بیان قبل کرده
این مقام شده دیگر این کلمات آن شرک ملحق که حقیر
از کلمات صبیان است بی جواب بوده و خواهد بود
ای مرد عکس چه خاکس چه این ساحت مقدس از ذکر
و میان است و منزه از ادراک من فی الامکان در
این مقام حکایتی بنظر امدایا می‌کند نقطه اولی حل
عزت در جبل تا گو مسجون نبود ند چنانچه حال هم در این
ارض مسجونند و لکن این سخن را بان سخن قیاس مکن
چه که حال هم مسجون دولتند و هم مسجون اهل بیان سخن
ظهور قبل مخصوص بدولت بوده و اگر خوب ملا خطه
در این سخن کل دول هم شریک باری در ان ایام حیات
و حد یعنی آقا سید محیی علی بن آباء الله بصرت امر علم
و فراخته بود ند چنانچه شنیده اید و در کل دیار علمای
و اعراض و انکار و خواسته و بر کل منا بر عوذ ابان الله
بست و لکن نقطه اولی و اصطلاح مشغول امام جمعه
طهران اگر چه فی الحقیقه او مبغض نبود و انصافش هم از
جمع برتری داشته روزی و میسر رفته مدکور نمود
که از جمله شنیده ام حضرت باب هو را اعظم تر دانسته

آخر بگویند ای مرد در کتاب کدام فقها و علما چنین کلمه
 مشاهده نموده که هوامطهر است و انقدر ملتفت نشد
 بود که مقام اجتهاد نیست معانی است ما و اولی این از کلام
 و کلمات و خود بنفسه مجرد شریع بوده و هیچ ادراک نمود
 بود که یکی از فقها هستند و این مسئله فقهیه را تحت این
 للعلما ذکر نموده اند و جایز دانسته اند و طاعت تمام نمیدانند
 چه نقل است و چه امر از ائمه ائمه الهی ظاهر شد مع
 باین کلمات که لایق انفس ملقبه بوده و هست و شما هم
 بالقای آنها نوشته اید افتخار صیما بید و البته باعوا
 شیطان با طرف هم فرستاده اید چنانچه مخصوص خبا
 فرموده اند و آنکه هوامطهر و العلم منون بظلال الله
 ما عندهم بقوله الحق و یظلم مکر نفوسهم لعباده المکر
 شان شما ان بود که اولاً سوال نمائید از نفس ظهور که
 ادعای حقیقت و حجت چه تا بر این مطلع شوید اگر منفرود
 که این همان ظهوری است که نقص بیان بار بشارت
 داده و اخذ عهد او را از کل نموده دیگر این اعتراضات
 جمیع و غیر بوده و خواهد بود و این همه رحمت خود میداند
 که هر وقت جعلیان انفس ملقبه را ترکیب نمایند انوار الله
 ولا تقبل من الا تعلم ولا تتبع کل داعی و لو تزید ان بطلع

بالحق فاستل الله ربك ورب العالمين قول دیکر کبر غفلة
 من الغفاه غایت امر این است که گویا زاد و مرایای او
 میباشند و مرایا و امر این است و حاکی بالتمام از نسل که
 خواهد بود در شش مراتب تام و احد بعد واحد خواهد
 بود باقی دیگر حاکی بالتمام خواهد بود و انهم حضرت است
 اعلی حصر در میرزا یحیی عمده انهمی فذا خطا من الغفاه
 وعصی فیما ارتکب و کفر بالله الذی خلقه من تراب و
 افتری بالذی الیه یرجع فی منقلب و مؤنثه و هو من الذی
 جعل الکتاب بعضین جبره که از مراتب تام و غیر تام ذکر نمود
 و الله فام متحیر است که در جواب امثال ان غافلین چه
 ذکر نماید خود نقطه اولی در مقام مناخات میفرماید
 الهی در هر سینه بفرست مراتب تا آنکه مدلل باشد و
 و حاکی باشد از تو و بعد میفرماید در هر سینه هر سینه
 و اگر تسلیم نمایند قول شما را حاکم است با قول نقطه بنا
 منتهی در سه مرایا این است که میفرماید قوله جل
 احلله قل ان یا شهوس المرایا انتم الی نفس الحقیقه تغیر
 فان قیامکم بها الوانتم تنبسون کلکم کحیثان بالسیان
 فی الحجر یتحرکون و تحقرون عن الماء و تسألون عما انتم یسألون
 لکوا ی غافل و ملاحظه نماید که شیخوس مرایا که منتهی است

آنهاست میفرماید که شما ای شیخ حقیقت ناظر باشید و ^{بعد}
 میفرمایند مثل شما مثل حیثان است که در بحر حرکت
 مینمایند و محجوب از نساء و سؤال کرده میشوند از آنچه
 با وفا نمید خوانند اگر اهل بیان انصاف دهند همین
 بیان منزل بیان جمیع را کافیت از کلمات مشتمل ^{مستقل}
 میشوند و معنی این کلمات الهیه را ایوم مشاهده مینمایند
 چنانچه این نفس معروض که خود را امرات میداند و بعضی
 من غیر بشود را امرات فرض گرفته و فرض تسلیم از شیخ
 حقیقت محروم ماند چنانچه مشاهده میشود که بعضی
 ناظر و بوهوم متشبث و از شیخ حقیقت بعید و غموض
 در نساء حرکت میکند چنانچه در ظل اشراق انوار الهیه
 مستظل و لکن از او محجور و محجوب و محروم و هم چنین
 ایوم از کل مرایا سوال کرده میشود چنانچه کل رؤف
 سوال حاضر هر کدام از شیخ عرفان الله خارج شد
 از حجر محسوب بلکه قابل ذکر نبوده و هر کدام غار شدند
 در ظل عنایتش مایه و گرفت از مرایای اولیه عند الله
 مذکور کنند حاصل امر لعل الناس هم یفقیهون ^{مبین}
 قدیمی در این بیان تفکر نماید که شاید یکوثر احدیکه از
 کلمات الهیه جاری است تا زکری بگو او ظالم از خبر این

محمد بیات در کجای از میان مسطور است که القا نمود
 افترا بر حق بسته که مراتب خالی با تمام از نسل یک سو
 بود و آن راه حضرت ربّ اعلی در فراق حصر نموده
 قدا فریت ربّ العرش و الکرسی الرفیع از این کلام
 حقیقت عرفان من الحق الیک و اوحی الیه معلوم شد
 افرین خوب بد منبسطه الهیه را مغلول نموده این کلام
 بمثل الیهود و لا شیفرین حال در فم امثال از قائلین
 و طین بر راس نابالغین که تنزیه امر و تقدیس کلمات
 الهیه را بغبار جهل و محمدید الوده نموده اند لم نزل
 امر الله مقدس از این حد و بد بوده و الله الذی لا
 اله الا هو که از نسبت ترین اهل ملک قبل محجبت تر
 مشاهده میشوند و لکن مرشد بسیار از این کلام
 مسرور شده و البته شما را هم نظر باین خدمت یکی از
 شهدای دار قرار داده و یا خواهد آید چه که همیشه
 اراده داشته که امر الله را مخصوص بخود و ما بخرج
 من صلیبه نماید و شما پیش از اراده او امضا داشته
 مرید یعنی شما صد هزار افرین بر شما که از او یک
 مخلوق خبیثی که والله الذی لا اله الا هو که شیطان
 از افاضات احقر از حبسته و میجوید از خالق گذشته

اتسعه ولین اتبعه فوالله بافترائه اهترت اذ كان العرش
 وترزلت جوانم کرمی الرزق بشونداه ابن عبدرا
 واین دفتر نضر وهو ارکه بالقای شیطان بکلما ^{طوبی}
 کا ذمه مفتریه نقش موده بشوی ولذمه فاذه تنک بغضا
 وسیع منبع وارد شوندین مکور نفهمید مودر عنقریب
 نوراو ومانهم بخاک را جیم ای بانضاف این شد
 چرا در قضیبع امر الله کمرسته وبری رضای مخلوقی
 ودریشان این همه مفتریات بحق نسبت داده قدامتکم
 نجات القهر ولی قهر اعظم من ذلک تعبدون البقر
 ولا تعرفون ثم تدعون الله بان يخرجکم من صلبه عجلاً
 لتعبدوه وتكونن من العابدين ثم من ضل هذا العجل
 عجلاً اخر ولو ينقطع النسل لتعزبن فی انفسکم وشیخو
 ویتکون کانتکون فی فقدان اباکم واهماتکم بل اعطوا
 تكونن من الشاعرين ملا حظرة نما کچه قدر غافلند
 نفوس که شمر معانی باصتی علو عظمت و جلال از
 افق حقیقت طالع و مشرق شد او را بقدره و انظار
 من صلب البقر هم ندانسته اند بگو لعنت بشما ورجع
 شما اند شق همکل الا حدیثه ردا العظمة من ظلمکم باملا
 العنود حیرت از این است که سید محمد اصفهانی که

ابد از این امر اطلاع نداشته و با او نبوده شما اول صادق
فرض گرفته اند و جمیع نفوس سیکه مطلع بوده اند کاذب دانسته
و با غوای او شمشیر کین بر جمال رب العالمین اخذ بر این
و ساوسر نفاستیه و خدع نسناستیه را قسم بافتاب معنا
کطائفین حول نعلک دارند از ذکر این مرزای کاذب شما و
انقدر شما ادراک فرموده این که وجود مرزایا بنفسه
نبوده بلکه در حین تقابل شرقی از شمس در آن ظاهر بعد
از انحراف معدوم بوده و خواهد بود صد هزار مرزایا
تکلیه خلوت شده و میشوند و تا دو ظل شجره اشبات و شمس
حقیقت باقیمند از مرزایا مذکور و الا از احجار سنجین و
اهل زار مذکور قول بیکر مسلم عیداریم که مرزایا
بربری دارد و قیامت او است و دوره او مرتفع شده
با بیعتی که من همان من بظهور الله هستم که وعده خود
ربا علی است که دوره بیان با او مرتفع میشود و نسخ
خواهد بود بطلان این سخن اظهر من الشمس است و الا
خود حضرت باب نبوی که احدی خلاف نکند بیان
یکی از آن بیانات مجلا ام عینا رت است لوم کج خلو
ذات الظهور لم بظهور الله مظهر الاخر و معنی تکمیل بیعت
بیان فرموده اینست که آنچه فرموده و امر فرموده چونکه

من الله باید تخلف نکند و خلق در ظل او خلق شود و کبر
فرمایشات او چنان مقامات عالیه و چنان فرز و غایت
نظروا من و الاطوار چنین شخصی لغو خواهد بود و اجتناب
که از حق است کل کذب خواهد بود انهمی قلوا انهم
الحمیر حق ایچه بفرمایند حق است در کلمات مشرکین باطل
نشود بلکه ایچه اليوم بظلالش اظهر من الشمس است انفس خود
معوضین بوده و خواهد بود قل حد زمانک یا ایها
المکار و یا ایها الموقم الذی ما شهدت عین الله منک
عندنا هم کبیران نفسان نفوس را تشبیه نماید چه که در اعراض
شبه و کفو و مانند ندارند با کوبان مشرک ملحق که ای
غافل حق را باطل مندان و کلمات حق را باطل مشرکان
یا ایها المسکر ایچه کلمات الهی از دستش می افتد از جهت
لو بکون فی شرق الابداع و سبک بکلمه یحیدر ایچه القدر
منها من کان فی الغرب ان بکون مطهر اعراض الیکن
ایچه از حق جل جلاله و عظم کبریا نه ظاهر شود فعلا و قولا
مطاع بوده و خواهد بود نزد اولوالافئد و واحد
اعراض فراتر از جانزنده و شهید بذلت کل ذم عقل
و کل ذم درایت و شعور و لکن انهم لما خلقوا من الجیل
لن یستشعروا و بکون من الغافلین با بد اولی غار و حجی

شد که چه مفید نماید و تجتسب چه بعد از ثبوت و اظهار بینی
 و در همان کل این کلمات و قائلین و متکلمین آن را جمع نیاید
 بوده و خواهند بود و آن التماسی میباشند منوی المشرکین
 و اینکه نوشته حضرت اعلی فرموده اولم یکم خلق ذلك
 الظهور الخ امر تکمیل در قبضه قدرت الهی بوده شما و مثال
 شما ادراک ننموده و نخواهید بود چه که میشود هزار
 ناس نیز یعنی عاملاً باشند و مع ذلك لفظ تکمیل بر او
 صادق نیاید و میشود در روی کل تکمیل شوند و احدی
 بر تکمیل و غیر آن خروجی مطلع نه چه که تکمیل هر امری منوط
 باراده او است چنانچه از قبل ذکر شد اگر نخواهد جمع
 مبین نفس الجمع و از همان نفس نفس او را جمع و محصور
 و ظاهر نیز نماید و هم چنین بحث جمیع نفوس و تکمیل ایشان
 باقر از نفسی بصاحب ظمور در همان همین حکم تکمیل ظهور
 قبل در نفس او میشود کل ذلك تقدیر من لدن مقبدر
 قدر و لکن محققین و متوجهین باین مقام و اصل و بعبارت
 فایز نوشته بسا میشود که شمر حقیقت ظاهر و مبین
 و کل ناس محجب و جمع مظاهر ایشانیه در نفس ظهور ظاهر
 و ثابت و مستقر و حکم نفی بر کل جاری و صادق و هلا
 سرخفی لم یعمر احد الا من فتح الله بصره و نوره بنور

الاشقان

الايقان جناح نقطه بیان روح ماسوا و فداه من مینا
 قوله عز کبریا نور المحمّد نکند کثرت این خلق و انجا
 آنها را م خود که اگر فرض تصور شود در یک ظهوری
 شجره حقیقت ناطق گردد و کل نامثل نمایند در حق او
 کل در کماله منفی بوده و هستند اگر چه در روی ارض
 باقی هستند و ابقای ایشان بنیای درنا بوده و
 هست و کل اثباتان نفس متضد مرتفعه بوده است
 حال در این بیان نقطه بیان چه میگوید و تکلیف
 ان ظهور را چگونه تعقل میمانی مع آنکه احدی که
 فایز نشد پس غایب شو که تکلیف دره مفسر خود ظهور
 بوده و خواهد بود و لکن لا یعمله الا من شرب کوز العا
 من بحر الاغظ الذی ظم عن عین المرث با موج ظاهر
 و هم چنین مضمون بیان نقطه بیان روح ماسوا
 فداه است که میفرماید اینکه ماین ظهورین بطول
 سب عدم استعداد فاس است و شمس حقیقت بعد
 از غروب در افق ای ناظر بعباد خود بوده هر چند که
 ملاحظه فرمایند نفس ظاهر شده که تواند اصغای کلمه
 الله نماید در همان حین نفس خود را با و بشناساند
 و اقل از نفع تسع عشر عشره دقیقه صبر نماید و در

مقام مثل نقطه فرق حلت عظمت زده اند و فرمودند
 که مثلا بعد از غروب شمس محرمه همیشه ناظر بخلق خود بود
 اگر ملاحظه میفرمود که نفسی در ارض موجود شده که
 امانت الله نماید ابد در ظهور تا اخیر نمیفرمود و اینکه عدل
 عزیز کمال انصاف با بنحمت بوده چنانچه حسین استعد
 اول من امن و قول او کلمه اعظرا اقل اذن در اظهار
 امر تا خیر نرفت و همان حین القای کلمه الله باو شد
 و اگر یک آن قبل از آن بالغ میشد و بین بدی حاضرها
 میان هم تاخیر داشت تا همیشه برای محبین در کلمات و
 بیان الهی نقل نمایند که شاید برخی از طغام ^{بصورتها}
 فانی نبودند و اگر باصرا باشد نفس این ظهور بدیع را
 سب تکمیل بیان مشاهده مینمایند که همان حین
 ظهور تکمیل دوه بیان شده و از آن گذشته جمیع را
 باحکام بیان امر فرموده اند و خود بنفسه ^{اندر} غامل بوده
 و اگر جمیع حجابات خرق میشد چه میکرد میدیدانید که
 حین ظهور هر نفسیکه بین بدی حاضرند جمیع ^{قبول} آنها
 وصفات و شرایع و احکام و او امر که از قیل بوده با
 او بحق در نفس او تکمیل شده و میشود اذ انقضا ^{تکون}
 عن الغارین و اینکه نوشته بودی با بیکل ^{در} مشاهده

او چنان مقامات عالیه و چنان ذوات دینیه منظور
 آمد و الا ظهور چنین شخص لغو خواهد بود و کل اجاب
 حق کذب بدانکه کل ما فی البیان تعالیم ظهور آمده و
 بدی الله محسوس گشته و لکن آن وقت امثال این نفوس
 میت و لانیقی بوده اند و لذا مستعززش اند بعد از
 ظهور این اقوال احدی داعی نبوده و نخواهد نمود چه
 تکبیر کل بتصدیق او بوده و عزت کل امر او اعمال کل
 بقول او منوط بوده مثلاً اگر نخواهد کل بخیر را در ظهور
 قبل عنایت فرموده اخذ نماید احدی را زیند که او
 اعتراض نماید چه که اوفاد در بوده و خواهد بود باقی
 از نقطه بیان روح ما سوا هذاه ذکر میشود لعل
 فی نفس و تا کون من المستشرقین قوله جل کرمانه مثل
 کل میان مثل جوهری است که نزد کسی امانت گذار
 و در یوم ظهور مظهر حقیقت اگر آن کل خواهد اخذ
 نماید آنچه بایشان داده قدرش بی صبر ننماید نه اینکه
 یکی مسئله فروع آن محقق گردد و یکی اصول آن و یکی
 حکم و یکی بشنون عزت بلکه کل از او است و با و راجع میگردد
 و او را شناخته بایات او و لحتیاط در عرفان او نموده
 که بقدر همان در نار محبتی خواهد بود و اگر در زمان

خود و حد انوچه می کنید مثال او است که در افسانه شما
 با و از او محبت نکرید بشناسید کسی بلکه از برای عزت
 او خلق شده اید این نوعی حال ملاحظه نمایند که چه قدر از
 ساطع بجز رفان دور مانده اید و چه مقدار بحاجت نفس
 هوی از موجد و محقق استماعی و مکتوب گشته اید و الله اعلم
 نقطه بیان خواسته خلافت او نموده اید آنچه ایات محکم
 او بوده بطرف افکند محریف و تاویل نموده اید قطره
 از بحر تقدیر بنیانشا مید اید و به هوی از ارباب عزت
 تزیه فایز نکتته اید مع اینکه کوشش بیان که از معین قلم
 سلطان امکان جاری شد کاهی فروع ذکر می نماید
 و کاهی اصول مذکور میدارید و الله مقصودی شد
 و ندارید چرا که بحسب از حال نفس است جسته و بان
 و سلطان احدیه اعتراض نماید حال ملاحظه نماید
 که کلمات الهی چگونه محقق شده نفس فرموده اند که در
 ان بوم احدی تذکر فروع و اصول و حکم و بشون
 عزت محقق نمایند چه که ان سادج مردم خود بنفسه مطلع
 بوده و هر چه در بین ظهور و بقرضا بلان حکم الهی و امر
 او بوده ما بین عماد مع ذلك تو و امثال تو تذکر
 اصول و فروع احتیاج بر حق نموده اید و مرشدان

عز و حکم الیوم کل در بار شاهد میشود الا من تمسک
 بالله العتید العز الخنا رای بخبر ان شباهت باغنه
 فرموده اند که میفرمایند در آن یوم احتیاط در عرفان
 او مکنید که بقدر همان احتیاط در بار خواهید بود
 مع ذللسوارد آورده اند آنچه را که همبیک از مظاهر حق
 و بحسب وارد نیامده اند بیک بیان دیگر از بیان منزل
 بیان لوحه الله ذکر میشود شاید انواب رتبه نصفا
 از هیکل بدینا ریتوریا، عز الهی و بر شوید خوله حل
 کبریا نه فلی معرود نکتته تحت نقطه و حروف می کن
 نوز روز امتحان است اگر کسی ان نقطه و حروف را در
 داشت و به هدایت ان میسندی گشت دلیل است که این
 نقطه و حروف را دوست داشته اند بی ملاحظه کن
 که چه مقدار محکم و متقن این امر اربع اصنع اند بر را
 در کتاب ذکر فرموده اند حتی آنکه میفرمایند بحسب
 معرود شوید و از ان حال قدم محبوب نمائید مع
 در کل حین با احتیاجات لا یحوا احتیاج نموده و
 مینمائید و اگر بگویند این ظهور ان ظهور نیست این
 همان قول است که کل میل قبل در احیان ظهور
 مظاهر احدیه گفته اند مثلا در حین ظهور روح الله

وکلمه او جمع بگفت قبل است که آلات بریطلان او نمود
 وجمع مضارع و منکران الامتناء و تک که معدود
 قلیلی بودند و هم چنین در ظهور خاتم النبیا که از مشرق
 بطحا اشراف رود کل منکر شدند که توان ظهور و عو
 نیستی و ادله های مجبوله ذکر نموده در سایل بر روح
 نوشتند و هم چنین در ظهور نقطه بیان مشاهده
 نموده و مینماید که چه کرده و میکنند چه فرق است
 ما بین این طایفه و آن گروه انسان بصیر با بیا الو
 بغض ظهور و اصل ملاحظه باشد که همان بینه و همان
 که بان اثبات نقطه اولیه و طلعت احدیه نموده مشا
 نمود اقل من آن توقف جائزیه چه که بقدر همان تو
 در بار خواهد بود و الا از برای ناظرین منظر اکبر نفس
 ظهور بفسنه حجت بوده این عمد متحر است که چه
 ذکر نماید چه که مشاهده میشود که از بصیرت کلیات
 الهی محروم مانده اند چه رسد به بلوغ و امثاله و کوا
 اراده ادراک هم نداشته و ندارد بد لذل قول ابن
 و مرتباً تش مثل کو اخن بریط است از برای نفوس
 که از سمع محروم باشند این فرد در این مقام مناسب
 نکته در مزیانی نزدیکان چنانکه پیشتر بریط

سراییش کورایینه دار ضرب الله علی ذانکم وقرآن علی
 قلوبکم فشاوه من التلذذ یا ایها الغافل میفرمایند
 عز ذکره لا تحبوا بحکم العلم والحکمة فان هذا الیصدتکم
 عن صراط الله تارة شما اشارات علییه پیش سلطان
 معلوم هدیه میفرستید وورقه یا اسبه وضوان عز
 احدیه تحفه ارسال میدر میای کاش صاحب علم و حکمت
 میبودید لا والله لانی شی محض و جلود یا اسبه مشاهد
 میشود که در آن احجار صغیره باشد و در حین حرکت
 صدائی از او ظاهر و از وجود و حرکت اصلی فی نصیب
 و عاری عجل جسد له خوار الیوم هیچ اد که مدلول را از
 امرش منع نمینماید و هیچ شیئی از آنچه میان این سموات و ارض
 خلق شده کافی نبوده و نخواهد بود مگر دخول در ظلمت
 او اگر کل ارض عملوار کتب شود مغالبه نمینماید با کبروت
 که از لسان جوهر قدیم الیوم ظاهر میگردد بر بزرگان
 تحقیقات لایحه لایغنیه را و با ک کنید صدور را
 از وساوس عبارات اولی اشارات که شاید در این
 ربیع الهی بر وضوان بدیع فایز بشوید از و نش و کسبید
 و با و متمسک کردید جهد نمائید که شاید الیوم تکلیف
 و اشارات و اسما و مظاهر آن از وجود و محققان بحجرت

نمایند اینست که قطره بیلین جل اعزازه مقبره نماید و در غرض
 کل از برای اینست که در یوم ظهور با شما محبت نماید که نظر
 کنید بما بقوم به الاسما من کل شیء حتی ذکر شیء فان ذلک
 الاسم یطوق به بما ینزل الله انتمی اگر مصف باشند از این
 بیان مجال رحمن ادراک مینمایند بخبر که الیوم از او
 شده اید چنانچه با سخی از شما که نمیدانید کیست و جیت
 از خالق آن محروم ماندند اید چند نفری جمع شده با یاد
 و همیۀ ظنونیه هیکلی ترتیب داده اید و بعد از آن غافل
 شده اید صنعت ما با دای الهی که هیکل العمل تم انحدن تو
 لانفسکم ربنا من دون الله فوفی کم با ملاء اکثر طالقا
 از جمیع ایات و کلمات میکند به امری را الیوم محمد ذا
 میزان معرفت الله قرار دهد و طرفین را بسجدها که
 حق با بدعباد را امتحان نماید و بسجده عباد او را
 چپکه نفس حق و مانع از عین مقدر از میزان
 ناس بوده و خواهد بود و لکن باین واقف شدیم که حق
 از باطل معلوم شود چه که محبت الهی را محبت نمیدانید
 و رهبان و زاطر دموده اید خدا بصورت انما ما نوحه
 علیکم اطهار منی بود که هر میزان و رهبان که در آن
 کرده میزان معرفت حق است میزان قرار دهند تا حق

از باطل

از ناظر معلوم بشود و این کلمه بعد از نماز ذکر میشود تا دیگر
عند زنی نماند و حق چون شمس و غیر نفسی ظاهر و لایح و
هویدا گردد و الا حق مقدس زمین عباد و برهان نام
و حجیم و کلامی نام بوده و خواهد بود چنانکه میزان الهی
نفس حق بود و برهان و تجلی ظاهر من عند ان انتم
تفهمون و لیکن بلسان شرک و اعراض القا نموده که طوطی
چنین شخصی نبود خواهد بود و اخبار حق کل کتب قطع
الله بلسان مقلین و کثر الله بک و انما مله و قله لانه
تجاوز عن حد و افتري بالله المهبس المقدر الغریب القوی
و ارتکب ما ضیعت به حرمة الامرین العباد اذا استبرئ
منه اهل السجین و کیف عباد الله المقربین یکلوا اولادهم
ان اخبار را ندانستند و معنی ان ابد اطاع نیست هم چنانکه
ملا قبل هم نظر بیدم ادرالک معانی کلمات الهیه از ساطع
بحر احدیه در چنین ظهور مظاهر ربوبیه توقف نموده
محرور گشته اند از جمله در انجیل در غلام ظهور بعد
میسر مایه شمس در ان یوم قاریک میشود و قراز نور
ممنوع و کواکب بر ارض میریزند و هر عبادات اصل
انجیل الحی حال اقبال شریعه مجتهدیه نموده اند حال تو
چهره سیکون این اخبار کذب نموده و ان منه ادراک شما

ان را نفوده اند و هم چنین ذکر خاتم النبیین در زفران و
 هم چنین در علامت ظهور بعد و علامت قیامت از
 انظار سما و اشفاق ارض و سف جبال و قیام اموات
 از قبور ظاهر و امثال این بیانات که از علامت قیامت
 بوده و کل الیوم همین عبارات از فرائد الاسما و صفات
 منوعه در حال چه میکنی تصدیق مینمائی یا نکند میباید
 و حسب ظاهر آنچه مرقوم شد ظاهر نکشته یا باید بگوئی
 کل کذب است و یا بگوئی که معانی آن را در آن نفوده
 و در نص خاتم النبیین نمیدانم چه خواهی گفت که نقطه
 اولی تصریح فرموده که نبی را اول الا اول آمد و الی اخر
 الا اخر خواهد آمد مع آنکه حال آنستند که بعد از حضرت
 رسول نبی بیاید و ادعای نبوت نماید بگوئی غافل
 بدانکه احدی بر معانی کلمات الهیه علی ضاه علیه مطلع
 نبوده و نخواهد بود مگر مظهر علم و حکمت ربانی چنانچه
 نقطه بیان تصریح میفرماید که احدی بر جوهر معانی
 الهیه که در خزائن کلمات بیان مستور است مطلع نشد
 و نخواهد شد مگر نفس ظمهور بعد و اگر کل ملامت
 کلمات را در آن مینفودند هرگز از مشارق و محی
 الهام ممنوع نمیشد ند چنانچه الیوم محققین اهل بیانا

نظر بعباد ادراك ما نزل في البيان ان جمال من محروم
 ما ذك الله اكر في الجملة بشعور امد از عرفان ملكه از
 انفس خود منقطع شوند اي غافل از كوتاه معاني كل
 الهى را كذب بدان و عبت مشر و خود را عاجز از ادراك
 ان مشاهده نماوز عرفان هر كدام كه خود را عاجز ^{مستحق}
 نمائى از منبع و معدن علم لائق موال بما كه شايد از ^{فوق}
 بصیر معانی است شنه نمائى و در بجز و بناوس و شیطانی غریب
 و فانی نكرد و محرف از آنچه نازل شده لغو نبوده و خواص
 ملكه را الى معانی كل در هر حرفی از كلمات منزله سبحانه
 مسطور بوده و لا ینفد ان بحرفها الاله و قدرة عظیم و
 اكر هم بخواهی نغوذ بالله در كلات منزله و ظهور از ^{است}
 لغو و فظور و ملا حظه نمائى انفس محجبه اولی است قل
 فانصب امرتك في مقابلة وجهك لتشهد حبلك و فخر
 ما فيه لعل ترفق على الرجوع و تكون تائباً مئيباً مقرباً
 مقرباً مدعياً بخطيائك و سببائك و اذلة ظهور الغفور
 الرحيم قوله كبر غله هوز همج از سنونات و اولم از
 بطور زرسیدن و علام ظهور فاعلم را كه اهل زبان
 فاعلمند اكر چه علام حین ظهور ظاهر شده و مردم ^{تفهمند}
 اما علام بعد از ظهور ظاهر شدن اكر اهل زبان اير

نمایند که غلام بعد از ظهور چه چیز است چون چه خواهد
بود از نعم مبدلان غلام چون ظهور و طاهر نشدن غلام
بعد از ظهور موجب حجاب خلق از حق خواهد بود و
از حق دور است خود ملاحظه فرموده غریب حبه بدین
ظهور اصول و اوراق و اعصاب او حبه دیگر که تیره و قیما
اوست چگونه ممکن است انتهای انقدر شد که متصل
بر خود رد مینویسد و سست تر نیستید چرا که نوشته
غلام ظهور قائم در همین ظهور طاهر شده و مردم نفهمیدند
حال ملاحظه کن این غلام فراهم از چه رو بوده سنگی نسبت
که از عدم ظهورات توهمیه ناس بوده خانی از غلام
ظهور آنچه ذکر شد از آن عبارات معانی توهم عموده
و چون موافق توهمات خود در عالم ملکته مشاهده
نمودند لذا بعضی از نقطه بیان فان در دنیا حجابی خواهد
تو و امثال توهم عارف نبوده تا آنکه مترل بیان کلمات
قبل از تفسیر فرمودند و بعد از بیان همگی کل رحمن
تصدیق نموده و اکثر انکار و این عقلی است که البوم تو
و امثال تو از ملا بیان عاملند چرا که کلمه کلمات الهیه
ادراک نموده اندر کلام شریف چه غیر نیست که نمایند این
ظهور طاهر شود هنوز تکمیل خلق بیان نشده و اگر در

میگوید البتّه این کلمات محض غیبی نیستند حق باطل
خود عاجز مشاهده نموده امید نوا الله اگر نفسی بقدرت
حق موقن باشد امداد امثال این کلمات بوقت شما
چرا که قادر است در کلمه از کلمات خود کل کتب را عود
فرماید و هم چنین بدو نماید انه هو المقدر علی ما یشاء
وانه هو العليم حکیم علام بعد از ظهور کل ظاهر شده و
لکن شما ادراک ننموده چنانچه بقول خود شما اعلام چنین
ظهور یافته فرقان عارف نشده اند و هر علامتی که
بعد از ظهور از ان لازم دانسته و عارفان نشد
چنانچه نوشته از وضع علم الهی سؤال نماید اما موقن نشوی
کل ظاهر شده و لکن امثال ان نفوس از ادراک کل محجب
مانده اند و اصل علامت ظهور بعد از قائم ظهور
حسینی بوده شما اول بقول خود مدعیید و ثانی را
مسکدر همین کلمه اگر تفکر نماید بلسا و امثالها بجز مطلع
نشوی و در ظهور و حسینی بعد از قائم نوشته اند در کتب
اخبار خود شما کمال انبیا و مرسلین در ظل رایت
حضرت در آیند و هم چنین نوشته اند که قائم رحمت
عالیه را و هم حضرت ملحق شود اگر قدری در این عالم
بمثل علمتید ادراک نمینمایند کسب آن کتب معصوق است

بما نزل في البيان انقدر بدان که علام بعد از ظهور کل
 ظاهر شده بعضی را در آن نموده اند و بعضی انکار کرده اند
 کذا لکن امر که هو تکم انتم تعلون حال چه میگویند در
 نقطه بیان روح ما سوا ه و ذاه که اندک علامت ذکر نفس
 و مخصوص فرموده اند که هر وقت ظاهر شود باید که
 تصدیق نمایند و شکر الهی بجا آورند و بظهور و بفسنه ناظر
 شوند و بما نظیر من عند و صریح میفرمایند و مختار
 هر نوع که اراده فرماید ظاهر شود بر اهدی نیست که با
 احتیاج نماید و وصایای الهی فرموده ملا بیان را
 که مناد ببیان و ما نزل فی ه و نفس من احتیاج تمام
 مع ذلك تو به هیات نفس خود احتیاج نموده و ذکر تکلیف
 دوره کرده نفس حق ظاهر و آیات نقطه ناطق و میفرمایند
 نظیر من تکلیف دوره بیان شده و میشود مع ذلك
 انقدر بجهتی که نفس حق را بقدر خلق ندانست میگویند که
 مخصوص باید و خلق تکلیف شود و حال آنکه امر حق در
 تکلیف شده و نخواهد شد بلکه نفس مهت است تکلیف
 شده و میشود لو انتم تشرون کلنا تکلیف به بعضی منک
 علی انما المقصد المأمین القیوم عند انتم اگر نقطه بیان
 علامت ذکر میفرمودند چه میکردید و چه در دهان میدادید

یا

آباد در بیان کلمه شاهد شدن که اگر نفسی آیات الهیه
 و مشونات عزربانیه ظاهر شود بر قیاس قیام نمایند و یا
 بمقتضایات نفسیه رداء عزرا حقیقه را میآید بلکه در
 بیان میفرمایند اگر نفسی ظاهر شود و بگوید من محو
 هستم من دون آنکه از او بر طاق ظاهر شود و بر احدی نیست
 که بر او اعتراف نماید و طاق شمس مخانی از افق عیناً
 در حمان مشرق و بیایات الهی ناطق بشناسند که احدی بر
 احضای آن قادر نیست مع ذلک بعضی میگویند تکمیل آن
 قبل نشد بعضی میگویند روز ظاهر شد بگوید ای بی
 انصافان خود بحال ای میفرمایند که معنی بارسیان
 این است که ای قوم بودم یکی از شما بر بستر خود از
 و نام نعلات رحمانیه از زمین عزرا حقیقه و زید و مراد
 نمود و ببناء نفسش ناطق فرمود ما بین اسماء آنها در
 ای قوم قسم بخور که افتخار بر نفسی ننمودم و مسکرات الهی
 نبوده و نیستیم و مدعیم آنچه ما بین دستهای شما است
 از میان و موقوفیم بر ورد کار و که جمیع را خلق فرمود
 رحیم نمائید بر من و معترض نشوید و اگر با نیز شرعیه
 عزرتا بیه اقبال نمائید اعتراف میکنید ای قوم اگر
 اختیار بدست من بود البته خود را از انصاف شما ستر

مفهوم و راضی نمیشدم بر نفس خود آنچه را که احدی از
ممکات حمل آن نموده چه که روزی نکلن شسته مگر آنکه است
و شمائت و آسمان را آمتلو بوده ام و لکن روح القدس نطق
فرمود در صدم و روح اعظم تکم نمود بلسانم و این است
از جانب من بلکه از جانب قادری است که قدرش و همه
اشیا محظوظ باقی است ای قوم قرب و بعد ظم و در دست
من و شما هیچکدام نبوده و نیت بلکه در دست قدرت
الهی بوده و خواهد بود و در قبضه اقتدار او مقبوض ظاهر
فرموده هر قسم که خواسته بترسید از خدا و نباشید از
کنندگان انقوم از کاس کلمات الهی کوثر معانی بیانش
اگر و این حدس بجز بدید او است تمام نمودید در آن وقت
انصاف دهید و وارد دنیا و دید آنچه را که بان بجزع است
اهل غرناط در صنوان و نباشید از غفلت کنندگان ای
قوم باسقی میگویم آنچه از پروردگار شما ما مور شده
و فقحات صدق از کذب نبوی واضح و معلوم است
بترسید از خدا و نباشید از درمندان ای قوم
هرگز متعرض نفسی نشد ام و با اهل بیان در کمال حد
ورافت و خضوع و خضوع معاشرت نموده ام و در
ابا میکه جمیع قلوب از سطوت غضب مضطر بوده

وجمع نفوس از سیاط قهر مترزل بفسر خود مابین اعدا
 ایستاده ام و در کل جن آن سهام اعدا بر صدم وارد شد
 و احدی قادر بر احصای صدم نبوده مگر برورد کار عالم
 دانایا از شبها که جمیع راحت بوده و این عبد در سیاط
 و اغلال و بسا ایام که شهادت ریوت خود ساکن و این عبد
 در دست اعدا مستی و کل بر آنچه ذکر شد شاهد و گوا
 اگر بصدق تکلم غنائید و باشید از راست گوین ای قوم
 شما مقتدرید یا برورد کار غالیان اگر او مقتدر است
 ظاهر و نمود مظهر نفس خود را هر قسم که اراده فرمود و اگر
 دین عبد این است این نبوده از زود اولی که در حق
 زمین و آسمان ای قوم بشنویند که از اولی که در حق
 از کاس رجز در این ایام سادات اعدا و منافقان
 استی است حق کلمات الهی که آن عبد مقتدر در
 خود ذکر نموده که جعل صلیقت نموده که امرد در دست احد
 نبوده و نیست در کفایت طرز احدی قطع نموده
 خواهد بود که در رخصه قدرت و اقتدار است و
 استیها که هر چه خواهد ظاهر شود و در کل
 که در هر روز نفس ظهور ظاهر است کلمات الهی
 قول الله چون آیات الهی من غنم قطعه و دما

نازل نفس معرض بالله و مستند محمد با هم ملحق شده اند بر
 نمودند که مثالی بعضی مفتریات ناس را از این مسلسل
 محروم نمایند اینست که بی باستان نولد وید و کوی متضلا
 در این ارض می کاتب محموله مشغول شد و الله الذی لا اله
 الا هو که با کمال رافت و شفقت بان در نفس و کل سواک
 فرموده اند عجب است با آنکه خود شما از اوصاف جمال بیا
 شنید و اکثری از اهل دیار بچشم خود دیده اند مع ذلک
 بد و کلمه مفتریات بشره فساد جمیع را از قلب محو نموده
 و باین شدت بر اعراض و اعتراض و خواسته شنید
 بان و قفل لعرافان بنفسه و بقطعک عن الامثالات
 لعل تطلع بما کنت محجبا عنه و تكون من الفائزین اگر
 احوال این عباد مطلع شوی که چه گذشته در این زمین
 توقفت در در زنده و مصیبت باشید نوحه و فدیها نماید
 هدای واحد شاهد است که در هر ساعت حق از آن می
 بریاست که چه که در هر حین آن نفسیکه او را من و فی الله
 با عوای شیطان حق میدانی با هر شیعی و فعل شیخ
 ظاهر شده نور اقسام میدهم بخداوندی که جمیع اشیا را
 باراد بخود خلق فرموده که هیچ بعقلت میسرند که ایشان
 از نفسی که منسوب است نان منع نمایند چه فایده که شود

دنبند

و بنیاید محض تضییع امر از برای لغت نان بمبدینه کبر و دیند
 و چه مقدار شکایت در این ارض نموده اند و الله که بی شک
 و مقصود و ندارم و لطلب از این محقر است که چنین نفوس را
 رت دانسته اید و خود و ناس را از حق منیع محروم نموده اید
 از ایام این عباد است اگر چه شما توهم نموده اید که محبت
 دنیا با من رضامند ایم و لکن خدا شاهده و گواه است
 که بچه قسم امده ایم و مقصود چه بوده شما خود میدانید
 این عبد در مقتر خود محتاج بنان نموده که شهرت شهرت
 نان بد و د بلکه نجات حق این عباد را جذب نموده است
 من العارضین باری حرمت خود این عباد و امر همه را
 ضایع کردند و مع ذلک به بندک نصیحت مینمائید و مو^{عظمه}
 مینویسید که چرا چنین نفوس مؤمن نشدی و مو قن نیستی
 رد التئان بمرتبه رسیده که محجول بسیاره داده اند
 که چه قدر از مهاجرین رفته اند و چه قدر هم در این ارض
 ساکنند و آنچه بعضی از فقر امیر رسید قطع نموده و با
 خود گذرانند و اند فوالله انسان زقوم بخورد بهتر از
 چنین نان است چنانچه تفصیل بسیاره نفوس که کجا
 داده باین ارض فرستاده اند و احدی هم بران تفصیل
 مطلع نبوده جز بنجره فساد و من معه و کائنات از باقی را

باسم خود میگذرانند و ناله که این عباد ممنون میشدیم
 انقدر بدان که بحق حق اکثری از مهاجرین لیاقت ندارند
 و معذرت باین نفوس که الله حرکت نموده اند و بساله و نوحه
 با جمال احدیه باین منظر توجه نموده اند نسبت دنیا داده
 و از برای خود انقطاع ثابت نموده اند فیالت کنت
 مطلعاً بهم و بما عندهم و بما ارنکوا فی الحیوة الباطلة لابقاء
 ریاساتهم و کنت من المطلقین و آنچه در غرض حبه و تفصیل
 ان نوشته بودید از جمیع این کلمات چنان مفهوم میشود
 که بحرفی از علم الهی مطلع نشده اید و مقصود از ظمهور
 ندانسته اید که چه بوده و چه خواهد بود حال از مثل
 اعلی گذرشته و بمثل ادنی اعتراضاً علی الله ناطق بند
 تسلیمینما یم که همین است که شما نوشته اید و مذکور
 میدارید آیا این حبه سفایر لازم داشته و یا ندارد ^{ماده} _{مستور}
 من ان هویا ریاح احدیه که از زمین رضوان اعز ^{الله}
 بالله در هویا است در بیت کل شی منوط بان هوی
 عز رحمانی زلفه قدس و وطن بوده و خواهد بود و غیر
 من ان کوثر جوانی که با وجهه های معرفت و معانی و
 سبب است علم و حکمت صمدان آفات میباید من غیر
 هویا این ازیاج و این ماء عذیبات هیچ حبه عظمه

از رضوان صد و در رتبه بر نشید و نخواهد روئید و
ذات مملوئید و میوئید و لا شعرون ما نقولون
این نظر مشرکه را بگذار و بصیرت خود ملاحظه کن تا
جمیع مظاهر را بفکر واحد مشاهده نمائی و شرایع کل را بشتر
واحد بینی جمیع این اختلافات باقتضای وقت و مقابله
و استعدادات مظاهر وجود بوده و خواهد بود خدا را
طیبه مبارکه مقدمه بوده که حین القای بز رطوبت
سنبلات ارضی از زمین لمح البصر مشاهده میشود و این
مقام عالم امر است و خلق از ادراک آن عاجز است و میسر
انما امر او اذا اراد شئنا ان نقول له کن فیکون و این اراضی
که صیقل میدیجرج نباته باذن ربّه و لکن ارضی نفوس که
هرگز نمیرود یا الا ارضی را حق جل ذکره خبر داده بقوله تعالی
لا یخرج الا نکلک در ارضی ان نفوس اگر صد هزار سال
در ظهور تاخیر شود بقول شما هرگز سنبلات طیبه
از آن ارضی هرزه نروئید و نخواهد روئید البته شما
خواهید گفت دوره تمام نشده و کامل نگشته قول اللّٰه
بیربون نعمه الله ثم یمکرونها بیخشم خود ملاحظه مینمایند
که سنبلات معانی مکتوبه از حبه های کلمات الهیه
روئید و سرسبز و خرم در رضوان احدیه مشهودند

مع ذلک انکار نموده و منیما بد و منیما بد که شما ندیده
و نشنیده و مطلع نیستید انشاء الله که چنین باشد
و از آن اشخاصی که بچشم خود دیده و انکار نموده اند
و بگویش خود شنیده و معرض گشته اند از اینها گذر شده
ذات اقدسش از آن مقتدر از امثال بوده و خواهد
چه که مثل و امثال بان مقرر نه داشته و مدارد و اینکه
امثال ذکر میشود نظر بفرمان ناس است که شاید از آن
امثله حد و دیده اول بعضی از امور الهیه را علی قدر نشان
نمایند حق منیع اگر اراده فرماید در یک چنین بیک
ارواح فضلیه جمیع اشجار و اسیب را بطور ذریع فرزند
فرماید و ملک که جمیع حیوانات وجود را بسند است
حکمت و علم ظاهر منیما بد که با اینینه در پیش خود دنیا
و آنچه در خود مشاهده میکنید از عجز و جمل و مشنویا
صدیه و دلالات حقیقت کل را بحق راجع نموده و منیما
نب الی الله یا ایها التام و کاش از نامین محبوب
بودی چه که نامم خود اسوده است و هم ناس از او
اسوده اند چنانچه گفته اند علی از برای ظالم بهتر از نور
نبوده و نیست چه که در حالت نوم خود و ناس هر دو
اسوده اند تفکر فظلم یا ایها الظالم الذی بظلمک

ناحت الأشياء كلها واضطربت نفوس المقتسمين خف
 عن الله ولا تنفع هواك فابق ما عندك ثم اتخذ ما عند^{الله}
 بقوة من عنده لعل يريد اليك بصبر العنايته ويجعلك
 من النصفين قول من يباح بقوله فتبا لل العالمين
 عرض دليلا انه تقريرات حضرت باب بحجت شخص معين
 بها است وبحجت متمای بعينه است ويا بحجت اسم
 بها اگر بحجت متمای بعينه و شخص مخصوص است این را
 حرف است و محتاج بدلیل است بیان فرمود که در کتاب
 بیان و بحجت عبارت است و اگر بحجت اسم بها است این
 اسم از اسماء الله است تقریرات اسماء الله اختصا
 باسم بها مدار اسم جلل و جمال را نیز تقریر فرموده
 و هکذا اکل اسماء الله را بر هر میرزا کمال و میرزا احمد
 با مباد غای این امر نماید علاوه بر تیان و میرزا عوغا
 و شیخ اسمعیل و طاجی ملا هاشم هم ادعای این امر کردند
 و ادعای آنها باطل شد پس محض ادعای کفایت نخواهد
 کرد و الا این حضرات باید همان موعود باشند
 اتقوا قل فامسك قلبك يا ايها الذي ضربت محروما
 عن رءاه الادب والانصاف و بما جوی من قلبك قد
 ضيقت حرمة الله بين عباده و اذ ابتز منك قلبك

ولوح الذي رقت عليه نارقت تالله لو كانت اذ نك
 واعية لسمعت في حين الذي كنت مشغلا بهذه الاذكار
 حين اهل ملا الاعلى ثم صبح الاصفيا ثم نوح الاطيان ثم
 صرح كل الاشياء بما خلق بقول الله الملك المتعالى العلى
 العظم خذناك يا عدو الله ثم اسلك قلبك ودع
 لوحك فاستحي عن الله الذي قد خلقك با امر من عنده
 لهذا الظهور الذي ظهر بالحق وانفطرت عنه سمواتها
 باملأ العاقلين انظر بان يعرب من علمه من شئ لا نور
 العالمين حين الذي جرى من قلبك ما جرى ولكيت
 عين على في سماء القضا وكان ناظر اليك ومخاطبا
 الى نفسك يا ايها الشقي قد سود الله وجهك لا نك
 ارتكبت ما لا ارتكبه احد من الاولين ولا يرتكبه نفس من
 الاخرين اما نصحناكم في كل الا لواح بان لا تقولوا في
 الظهور لم وفروا نك يا ايها المجرم الكار قد اخذت
 امر الله هزوا وضربت ونضرب على حدى في كل
 آساف العنل والتناق ولا تسعرو قطن بانك يكون
 من المستقيمين في امرى وباستدلالك تريد ان تثبت
 ما ظاهري ثم تقتل في كل حين بنفسك المحبوب ولا
 تسبح عن الله الذي اليه ترجع امور العالمين ولا

قد خلقت من ملا المقربين ثم اصفيا الله المقدمين
 ثم انبأه المصطفين فوالله بسنة نفسك الى الدنيا
 فذكيت حر وفاته وكلاته وحقايقه ومعانيه وانك نعيم
 وتفضل وتلعب وتكون من المستهزين فتوفياخذ
 الله بقر من عندك وسطوة من لذة وفاته هو انما التقين
 اما تفكرت في نفسك باي حجة امنت بنفسي باي حجة
 نسبت نفسك الى نفسي اذا اتبرء منك ويتبرء كل
 من في السموات والارض وكان نفسي على ما افعل
 ان الذي بعث بينكم مناظرا باي وظهورى وسلطنة
 وكبرياى وحججى وبرهانى ودليلى لم كفرتم به واقرتم
 بنفسي لا فونفسي العليم الحبير انكم ما امنت بنفسى ولا بيا
 ولا بما نزل في ازل الازال من جبروت الله الملك المقدر
 العلى العليم اذا افاض نصفها ايها العاقل ثم خلص
 نفسك في ساعة الله ربك ورت العالمين ان الذي
 يتلو عليكم في كل حين ايات الله لو لم تؤمن به لا تعرض
 عليه خفت عن الله انه قد تجاوز عن يمالك وامرنا
 مثلا ذلك لو يكون من الشاعرين قد خلج كل الاشيا
 بين يدي الله لسنه التي كانت بينك وبينها لان الكلام
 ينتمى الى ظل اسمه الصانع كذلك كان الامر ان انت

من الشاعرين اذ ايتروا من الاشياء عن نبتك اليها ^{بشعير}
بابه من نفسك يا ايها الذي بفعلك احترقت اكباد
النبيين والمرسلين وما كان مقصودك فيها حري من
قلبك الاسخريفة واسمته زاء على الله وانك تستهزى على
نفسك وروؤنا لك ولا تكون من الشاعرين كما اسمته
عباد من قبلك على سقر آله وامانة وانك جئت عن
ورائه بامر اضطررت عنه اركان الاطمينان ثم فوائده
الايقان وقزلك نفس التكون واهترت اركان عرش
عظيم اسمع قول ولا تخجوز عن حدك فاعرف نفسك يا
ايها المشرك بالله واياته والجادل بنفسه والحارب بكيفيته
ثم اكتب بما اركبت ناله بفعلك فذهبت عولصك ^{لنفس}
على العالمين فنون تاخذك واوليائك وانما من اله
الاهوله العذرة والافتدار وله العظمة والاختيار ^{بشعير}
ما يشاء بامر من عنده وانما هو المقصد القهار لكل شيا
منجبت است كه حيرت ارباب دانسته كه بالقائ ان نفس
مردوده باين شان وجسارت باجمال احديت بحاربه
برخواستي جمال المنع اقدس اعظم اذبحي را كه نقطه سينا
روح ما سواه فذاه مغير ما يداشاره من باوراه فذاه
وهي اشاره از نشين لعول فذره وعظمه حبلاله

وارتفاع اجلاله باوراجع نمیشود تو استمراء علیه نوشته
 آنچه را که ناخالصی نفسی بان ارتکاب نمیشود موند نوشته
 و عجب است که تجلیت نمیری و ذکر فقط بیان میماند
 از هر چه دلیل و برهان اینگونه حسادت را خارج از دست
 غیر این عهد سهل است جمع اهل ملا اعلیٰ مخیرند از
 امثال شما چه زود کافرندید بنفسی که با و ادعای ایمان
 مینمودید کفر این امر را در آن نمودی از با این همه
 ظهورات عز و صمدانی و آیات منزله ربانی افلا باید تو
 کنی اگر چه اگر ببیان ناظر باشی به چه حسدی در
 دست نداشته و نداری که بر چنین نفسی اعتراض نماید
 و لو هر چه بفرماید ات اللذین هم نفخ افیک و ملئوا صدورکم
 من ظل الله و بغضه فاه اه فاه الذی کذب کما لقلم فاه
 الذی ان یتیم بالشیء اعلیٰ ما فعلت استرضا لمن یقر عنه
 السحیرین بکیونته و الحجیم بحقیقته و النار باشتغالها
 و لیسها در جمع بیان من فی البیان ذل از غرض و احتجاج
 با تلبی بکرم فرموده و منفر ما یبند اگر هم بخواید بنا
 بکلی کرد و دلایل و براین احتجاج نمائید بکمال است و
 دلایل و براین خود را ذکر نمائید و مرقوم دارید که مباد
 از آن احتجاج بران جوهر عز و شمس معانی در ایام ظهور

واشراق خرنی وارد شود چنانچه میفرماید بقول اجل کرانه
وان من من ماتحون ان تخاون بالذکر والبرهان علی
اجل الحیا انکسبون دلائکم علی منتهی الادب المقولون
الی ان قال عز ذکر لعلمکم لا تلاقون الله ربکم وتکسون
عجلایحزن به الله ربکم عما یحزن مطهر نفسه وانتم لا تلتقون
ولا تلتذکون انهی کاش مبین قدر وصیت ان محمدا
امکان را غافل میشدی نه والله خرنی از بیان را غافل
نشد اید مکرانچه را که بیجوابی خود مطابق دید اید بقول
بالله من هذا الذنب لان کل انه قد کانت معقده من
انفسکم واهوائکم وعرفانکم وادراکم کاش با احتیاج هم با
مظهر رب لا وای کفایت میبودی نه حیا میبودی و نه
مراعات ادب منظور داشتی از تکاب میبوده امری را
که از این بوم الی بوم الذی لا اخر له نذی ادب و حیا
نظر نماید با آنچه نوشته نعل و شعر مشار کرد تا الله را نکبت
ما احترقت به اکاد المزمین و کاش حق را بمثل یک
از نفوس اهل ارض میدانستی چه که با ان نفوس جرئت
اینگونه جبارت و تکلم نداشتند و نذری فوالله لو تسمع
نفس الحیا ایتره ملک و کبوتة الادب يستعید بالله
من فعلک ادب از سجیه انسان است و با وارد و نش

منازده و نفسیکه با و فایزنده البتة عدش و وجود
 دجان داشته و دارد و تو نمیزی که اصل د ب مخصوص
 ان مقرر خلق بنده معمول داشته ایچره که هر دو حیالات
 از ذکرش شرم دارد و در حق حجاب دیکم و حیایکم یا محشر
 الفاسقین جوهر قدسیکه مفید نماید یا قوم قدحیتکم
 عن مشرق الروح بنسب الله المهبین القیوم و ما انطق
 تلقاء نفسی بل یطق ربکم الرحمن بهذا اللسان الصا
 المنکم العزیز المحبوب یا قوم لا تقنلون فی اسیاف النضای
 ولا تحکوا علی ما بیضیع به حرمة الله المقدر العزیز الجب
 یا قوم انه یأدیکم بسلك و یطوق فی صدق و اقا
 علی امره فوالله لا احدل من حرکة ولا سکون الا بامر منک
 لکن شعرون هل یجری کوز الحیوان من عین الکرده لا
 حوزت العالمین انتم تعرضون یا قوم هذا معین شسته
 الله قد حوت منها انهارا ارادته بالحق کیف شاء و انه
 هو الحاکم بالحق و انه هو الحق علام الغیوب لو تحویر
 عندکم من الذنبة فاشربوه لعل یخبرون من حلاوة
 القول ثم راجع الله ربکم و هذا قول الحق و ما بعد الحق
 الا الضلال ان انتم تقفون هل یقرصون علی الذی
 ارسل فی یطوق فی صدق او احسن علیکم و علی

ما انتم بتعلمون ان الذي جاءكم مايات الله ويقول انما
 قد نزلت من عندك هل ينبغي لاحد ان يعترض عليه اذا
 فانصفوا ان انتم منصفون باقوم اني لم اقدر ان انصف
 بنفس وحده الا بعد اذنه وانتم تجدون نفس الرحمن
 هذه النفس التي ارسلها الله بالحق ان انتم تقولونم يقولون
 لا تعرفوا انفسكم عن رداء الادب والانصاف ولا تتكلموا
 بما نهيتهم عنه في الواح ربكم الموهين القوم والذمى جعل
 محرمات عن الادب انه لعري ولو لبس حره الا در كل ما هذا
 فذوق بالحق في الواح عز محفوظ ومن لا ادب له لا اعيا
 له وبذلك يشهد ما نزل في البيان ان انتم تشهدون
 قد خلق الادب في البيان لهذا الجمال وكذلك كل
 خير ان انتم تعرفون نوع من ظهر بالحق انه ما قصد
 في البيان الا لنفي وما تنفسه لا يذكرى وما قد ركب
 خير الجمال لو لا ذكرى ما نزل البيان وما تكلم جمال الرحمن
 مكنه بينكم لان لشككم لا ينبغي الا كل انكم ان انتم تفهون
 قد نزل البيان لنفي وانى حينئذ فرته في كل الاحيان
 وما نزل حينئذ انه هو البيان لو انتم تعرفون ما نزل
 حينئذ ليكون شاهدا على ما نزل من قبل وما نزل
 عنده ليكون دليلا على ما نزل حينئذ من فلم الله القدر

العزيز المحبوب يا قوم اني نفسه وهو نفسي وانه قد قد
 نفسه لنفسي واني قد اخذت نفسي وروحي على يدك
 لانفقهما في سبيله ثم في حبه ورضائه وينهد بذلك
 كل الذرات لو انتم سمعون خافوا عن الله ولا تقربوا اليه
 وبينه ولو جعل الله هذا فوق قدرته لو اجتمع كل من في
 السموات والارض ان يفترق بيننا لن يقدرن ولن ^{تظفر}
 وانه حينئذ كان خالعا عن عرشه وكان امامه بين
 اتيابه وينظر من فكر اتيكم بما ظهر منكم يا اهل الشركين و
 يبعث ويبيح مما ورد على وما يرد منكم من بعد وحينئذ
 يقص على ما هو الممكن في صدوركم ويبيح ويبك
 ينوهن اهل املا الاعلى ولكن انتم لا تعرفون ولا تعرفون
 مع ذلك وارد اورد اير انچه در ارض نسيه نداشته
 اگر في الحمله شاعر باشيد اذالك مينمايد كه انچه اعتراف
 نموده ايد بر حق وارد چه كه منزل حق بوده وخواهد
 بود و خلق با هدي نداشته و ندارد اگر چه مستحق خواهيد
 شد چنانچه ملك قبل انچه اعتراف نمودند من غير شعور
 بوده و اگر مستحق بودند و اذالك مينمودند كه ان
 اعترافات بر حق وارد است اما با اعتراف مشغول
 نميشدند و ههين حجت لا زال ظاهر نفی بر مظاهر انبیا

وارد آوردند آنچه فلم و لسان از ذکر و بیانش حیا میکند و
 زود است که آنچه اخبار فرموده واقع شود چه که با عرض
 و اعتراض تنها کلمات بنموده و نخواهد نمود جمال قدم
 میفرماید ای امیر وجود یک نعمت از نعمات و رفاه ظهور و قیام
 ذکر می نمایم که لعل فی الحجله در آن غمانی و اگر تو اندک غمانی
 حقایق کل شیئی اصغرت نماید و حجاب حیا را خرق نماید
 و طراز ادب را از هیکل خود نیندازد بنده ان این است که بحر
 حی و وحید که علم تمام جهان میفرماید در حینیکه از این
 ظهور واضح اقدس سؤال نموده اند قوله تکریم کبریا فی قوله
 نقره بالمر و الحلال و ذره الانشیا لامن شیئی المثال
 سبحی یقین ان یوقن فیہ و یسجد له و یسبحی الذلیل
 ان یدل علیه لغیره تری لا عرفک و علی دونه تشهد
 لا استلک به علیه سادج قدمی را که میفرماید یقین حیا
 می نماید از ایقان در و وسوسه از برای او دلیل حیا
 می نماید از آنکه دلیل شود لغرض او قوی شرم و حیا
 بتضییع امر الله چنان قیام نموده که شبهه آن در آن
 ممکنه قد شفقت با نامل الشکر حیات الحیا و حرمة
 بسئل الله بان یثق محابک و یظفر نفسک بحبیب
 العالمین و یزج عنک داء الشکر و یعربک من التواب

الحرمة ويكشف لعناده ما كنت عليه وانه لمن دعاه يجب
والله يا ايها العاقل بفعلك اضرب بكل شيء وشقت
سرتجات العصاة وقزلت اركان ملا العالمين قسم
محبوب امكان كه من بعد حرمت هم مظهرى از مظاهر
الهيته لمنظور نباشته وندارد مكر نفوس مشركه ران
لاجل مساوس وظوفى كه در ان انفس مستور است
دكر از بيان منزل بيان خالصا الوجه الرحمن القامى
كه نشايد نبى از رضوان كلمات الهى بر اهل الكون ورود
نمايد و مشايد از صيا من ان انفس فرستيد از خلف ستر
وحجاب بعرصه شهود ايند و بمراد الله فاير كردند و با
از قبله كرسند غامل شوند و اين ايام را غنيت شمرند
و هم چنين امثال ان نفوس انقدر ادرالك نمايند كه
بچيدشان حرمت اين ظهور عند الله منظور بوده لعك
از حياست ممنوع شوند بقوله عز اعزاه ضد سمعت
كامله وان ما فيه جوهره لا ما فيه ما اجبتك على ذلك
القرطاس ولا حينئذ باعلى ما قدرنى الا بداع فنا
اعظم ذكر من قد سلت عنه وان ذلك اعلى واعز
واجل واصبح وافترس من ان يفند الا فتد بعرف
والارواح بالتجول والانفس ببناء والاحساد بذكر

بهانه فاعظمت مسئلتك وصغرت كينونتك هيل شمسر
 التي هي في مرأيا ظهوره في نقطة البيان ينزل عن شمسر
 التي تلك الشموس في يوم ظهوره بتجاد لطلعه ان كما
 شموساً حقيقتيه والا لا ينبغي لعلو قدسها وشمسها
 ولو لا كنت من واحد الاقل لجلت لك من الحدوث
 قد سلطت عن الله الذي قد خلقك ووزقك وامسك
 وابعثك في هيكلك هذا بالنقطة البيان في ذلك اليوم
 المنزه بالكيان فقل اولاً اذا اردت ان تحظر عليك ذكره
 سبحان الذي ذوالملك والملكوت تسعة عشر مرة الى
 ان يقول عز ذكره وقد كتبت جوهرة في ذكره وهو انه لا
 يستأثر باشارة في ولا بما ذكر في البيان بل في وعزته
 تلك الكلمة اكر عند الله عن عبادة ما على الارض اذ هو
 كل العبادة ينتمى اليه ذلك صلى ما قد عرف الله فاعرف
 مظهر نفسه فانه اجل واعلى من ان يكون معروفاً بدينه
 او مستتيراً باشارة خلقته وانتي انا اول عبد قد
 به وبآياته واخذت من ابكار حدائق جنته عرفانه
 حدائق كلماته بل في وعزته هو الحق لا اله الا هو كل
 بامرته فامون حال الزمان بيانات منزل بيان حليته
 عظيمة بشأن مرأيا كمن دون الله ازراي جودك

مفروض گرفته و نشان معترضین و متعرضین را ملاحظه نماید
 ساذج عزیزی را که محبوب عالمیان که بحر فی از او جمیع من
 فی البیان خلق شده باین احترام ذکر می نمایند که میفرمایند
 اگر تو از واحد اول نبودی حد بر تو جاری می نمودم حال
 قدری بیشتر نمائید که مقصود از این تحدید کبر و جبر
 بچنین بقی اگر فی الجملة صاحب ذک باشد از همه کلمات
 صحیح زنیید و فریاد و احسرتا علی ما فرضنا فی جنس الله
 و حال آنکه سائل خلاف ادب و احترام در عرض می نمود که
 ننموده بجز سوال این قسم تحدید فرموده اند که او
 و سایر اهل بیان منتنبه شوند و از غیر نفس او از او سوال
 ننمایند چه که او بنفسه دلیل خود بوده و بدون خود معرفت
 نه چنانچه در احزان توقع میفرمایند هر نفسی که از جمیع
 قدم را بغیر عن او مشاهده نماید ابا و عارف نکر
 قوله عز ذکره فاشهد بعین فؤادک ولا تنظر الیه الا بعینه
 فان من ينظر الیه بعینه یدرکه و الا یحجب ان اردت الله
 و لقائه فارده فانظر الیه و هم چنین اعزاز النفسه و
 اظهار اذلتان در مقام دیگر میفرمایند قوله جل اعزاه
 الا الله جل ذکره یعرف کل شیء بنفسه و ان اسبحن اولوال
 یعرف کل شیء بنفسه بمثل ما انی قد عرفت کل شیء بایه

از کل ما بخد من کل شیء خلق له وان الله اجل واعلم من ان
 يعرف خلقه ط الخو بعرف به انهم ملاحظه کن که بچه
 واعزاز در جمع این بیاناتیکه متعلق بظهور بعد است
 ذکر میفرمایند میفرمایند که او بنفسه میثنا سازند
 مقدس خود را بکل اشیا و من حیما میکنم اینکه بگویم
 عارف میشود نفس او را کل شیء اگر در این بیانات
 رحمن اقل من ان تفکر بماتی و بفوا که طیبه عرفان که
 در او مستور است مرزوق شوی صم وهم را که مضموع
 الیادی ظنون است شکره بشرط قدم توحید غانی و لکن
 بسیار بعد است که با این توفیق موفق شوی چه که حجاب
 از حد گذشته بحق نفظ وجود و جمال معبود که این عبد
 متحیر است از امثال شما این کلمات رب اعلی و تو ذکر
 جمال و میرزا جمال استهزاء علی الله میماند و هیچ کجا
 نموده اند که حرمت الله مابین نام با این کلمات صنایع
 میشود چنانچه معرضین بالله بهمین کلمات مغفرت است
 بر جمال سخن بسته و لکن غافل از آنکه نزد مردی بجز
 از همین کلماتی که مذکور داشته اند احترام و اشرف
 از هژ کردن و خیری بوده و خواهد بود هر ذی مشائی
 از شئون امثال ان نفس مشرکه احترام جوید و شرفی

از همت حرمی که عموده اید بخدا پناه برد و هم چنین از این
بیانات مذکور ثابت و محقق که درون نفس مفیدش
دلیل او نبوده و نخواهد بود و سوال از درون او لغزاف
بغیر او لم یزل مردود بوده و خواهد بود و هر نفسی از او
نماید بان سازج غایت شود باید بغیر او و عینا
بظهور من عنده غایت کرد نه بکلمات قبل و بعد و الله
نفسی سید او داد منبع احدی در روضه این کلمات هسته
مشهود و آثار معارف جنبه از سدرات کلمات حق
موجود و لکن درون صاحبان بصرو شامه و ذائقه احدی
از ان مستحق نه و الیوم احدی از اهل بصرو ذائقه و قوا
مذکور نه الا اهل الیهما الذین یؤتاهم و جوههم با و آ
جماله و قد سیم عما سواه و عرفهم ما اضطربت عن الفوق
و استقرهم فی ظل سدرة امره و انقطعهم عن العالمین و
حال چون اهل بیان بغیر رضاء الله سایند و دریه
و هم سالت و از مقصود الله و ایات محرم جناب چه نوشته
که این اسم مبارک اعظم اندم امی در کجای بیان و چه عینا
لذا این عبد از مقرر اقصی و سدره منتهی که مقام احدی
الله بانه است تنزل نموده و بارض خدا بدین که مقام احدی
و اشارت است تا اثر که شاید آنچه در این مقام این عبد

مذکور دارد بید پرند و مجمل کلمات الهی از عرفانی
 کلمات یافته بعرضه نورانی باقی فرامند اینکه نوشته تقریباً
 حضرت باب بجهت شخص معین و با بجهت اسم بها اذ
 بگویند که حضرت اعلی روح فاسواه فذاه که خود را
 مذکر نامید و جمیع اسماء حسنه را بنقر مبارک خود
 راجع فرموده بجهت دلیل تصدیقش نمودید و بجهت برهان
 موثق و مدعی عن کشتید بهمان دلیل و برهان خالی هم
 ناظر شوید جمیع اسماء و ملکوت ان بقول مظهر ظهور حلو
 شد و میشود و کل طایفه هول و لکن انک لا تعرف
 تكون من العاقلین صیغره ما یبدا بجهت در بیان ذکر اسماء
 حسی شده کل مقصود ظهور بعد بوده و خواهد بود
 و هم چنین آنچه ذکر خیر که در بیان نازل شده در حقیقت
 اولیه مقصود ظهور بعد بوده و در حقیقت ثانویه اول
 مؤمن با الیوم بنص نطق بیان نفوسی که از این امر مدعی
 معرض از رد اسمیه و صفتیه محروم و کل اسماء
 بینیدی الله محسوس و مذکور قل مت بغیظک الی
 الذی تنکر هذا الفصل و موت حین استماعه ایم
 قد ظهر بالحق و بطوف فی حوله مظاهیر اسماء و ملکوت
 ثم حقایقها و سمیاتها الواست من العارضین و انته

در تجلی

من يحتاج الى عز ولا باسماء التي كانت بينكم بل كل محسنا
اليه وكل من فضله لمن السائلين اذا بنوحن كينونات
الاسما من ظلمك وفضلك ويستعين بالله منك ومن
امثالك ويقولون محاضبا اليك يا ايها العاقل انا خلقنا
وبعثنا ابا من لدى الله المقدر العزيز القدير ^{يكون}
خادمنا المحضرة وما نفا حول ابيه ومفخرنا بنسبتنا اليه
وهو قد كان غيبا عنا ان انت من المستعربين وانك
لما اشغلت بنا الحسد والبغضاء ما رضيت بان الذ
خلق بامره ملكوت الامماء ينسب الي نفسه منها وهذا
من ظلم الذي ما ظهر شيمه في الابداع واذا بنوحن قبا
مدارين البقا من ظلمكم يا ملا العليلين قل انه هو الذي
يفخر الاسما بعبد من عباده لو نسب اليه او يسمي بها
وانك ما استشعرت في نفسك وكنت من العبدين
قل لله اني اعلم في ملكوت البقا ومحمد في جبروت الاسما
ثم الروح في مدارين البقا بمالحسين في هذا الظهور ^{الكبر}
ولنا اسماء اخرى في ممالك القدم التي ما اطلع بها
احدا الا الله العزيز العالم الخبير متعظلك يا ايها
العاقل ان شرافة التي قدرت للاسما انها كانت
لنسبتها الى بقى العزيز العليم وما ارتفع اسم في الملك

الان توجّه الى شطري المقدس المتعالى العزيز المنيع نفسه
 كل اسم خير يرجع الى نفسه وكل ذكر يدع ينهى الى حماه
 ان انت من الوقين ولو تسمى دونى بكل الاسماء ان تصيد
 عليه بل ان حقايق تلك الاسماء يلعبك حين الذى يخرج
 من فك ويفرن منك ويرجعن الى مقر الاقصى هذا المقام
 المقدس المنيع الرفيع انك لو تسمى الظلمة نور اهل صيد
 ذلك الاسم عليها لا فورى العالمين او تسمى الحرف باللو
 هل ينبغي هذا الاسم له لا فورىك الرحمن الرحيم القمصر
 بالذى بكل الاسماء سجد لطلعته ولن يحرك الا باذنه ولن
 يستضيئ الا بهانه المشرق المتعالى المقدس اللامع المنير
 خف عن الله ولا تشع هو الك ولا تفرص بالذى قدس الله
 عن بكل اسم ورسم ثم عن كل ذكر وبيان وجعله بنفسه
 مد لا نفسه وبيانه معترف لذاته العزيز المنيع ان ذلك
 قد خلق ملكوت الاسماء كل شئ يقوله كن فيكون فما
 من الناظرين ولو يشاء ليرجعها الى عدم المحت وان هو
 المقدس على ما يشاء وان هو العالم الحكيم اسمع قولى و
 الى الله الذى خلقك لعرفان نفسه ولا تحادل بامر
 بعد ظهوره ولا تكن من الغلين طم قلبك ثم اذ بك
 لتسمع نعمات الله من لسانه الاظهر الا نور الصادق

الامين

الأمين هل تظن بان غيوب قد بان في مثل ما اني لا افوضه
المهين القيوم اودونه بقد بان بكلمة لفظا الوجها فوجها
العزير المحبوب انزل يشبه بدونه وما يظن منه ليكون
مقدسا عن كل ما ظهر في العالمين لو انتم تعلمون قل انتم
يستمى يقفه بكل الاسما ومرة يترها عنها وعن كل ما خلق
بين السموات والارض وعن كل ما كان وما يكون قل كل
الامور في قبضته يفعلها ايشاء بامر ومن قال له وبيمه
فصدك فرب الله المقدر المهين القيوم خفت عن الله في
تضع سبيل اول من اعرض بالله تحن منه ثم استغفر
ربك لعلا يهت على حقيقتك ما يذهب به رواج هو
وانه هو الغفور العظوف ان سمعت فلنفسك وان
انكرت واعرضت فاعلمها فان ربك الرحمن لعق عتاك
الاكوان وان هو المقدر العالي العزيز المحمود ملكه ايجبه
لفظها در كل ان الله بوده بجهت هيكلم معين شخص
مشهود ظاهر واضح نازل منك وكل رحمت اليوم ازرأ
كس است كه مؤمن با شد با و جميع نعمت از بر اے
نقوسى است كه با و مؤمن بشود و معرض كردند ملكه ان
اسمانى را كه در باره اول معرض شد و با و ايج كره
جميع مخصوص اين ظهور بوده و معرضين من حيث لا يعر

تحریف نموده اند و نسبت این ظلم مکرر از ان اصل شجره اعراض
 و فساد و از اینها گذشته اگر ذکر می‌گردد این ظهور در بیان
 نباشد بزعم تو و مرشد دینت و لفظ بهام در کتب باطل
 نگشته باشد چه ضرر بظهور دارد میفرمایند من همان محبت
 نقطه اولی ظاهر شده ام بل عظم الوانتم تشرفون و والله
 الذی لا اله الا هو که مبدء دست نداشته اند که حق سبحان
 ظهور و آیات منزل احدی و آیات امرشان استدلال
 نماید بلی این سوال شما در وقتی جائز که صاحب ظهور
 بفرمایند بینه من اسم من است فقالی من ذلك بینه
 نفس ظهور بوده و خواهد بود و من دون ما ظم من عندك
 و نقل من لدنه و اینستان محقق که جمیع انبیا و رسل
 بان معبود شك اند و من اعرض فقد اعرض عن الله
 بارئ و كفر باياته و كان من المشركين من قلم الله على اللوح
 مذكورا و خود نقطه بیان هم روح ما سواه فداء جزایا
 استدلال نفرموده اند چنانچه در مجالس عریضه ایشان
 حاضر نموده و در همان طلبیدند جزایات از ان مکرر اسمها
 و صفات ظاهر شدند و هر یک از عباد هم که طلب محبت
 و در همان نمودند جزایات که با آیات الهی ناظر باشند
 چه که محتمل بر آیات الله بوده و کل من علی الارض من

حجت کافی است و در این ظهور اعظم اکثری از ناس آنچه
 خواسته اند مشاهده نموده اند چه از آیات منزه الهی که
 احدی شبان مذکور و چه از بیانات علمیه و خوارق عاده
 مع ذلك بحقیقت و ذات و کینوت و نفس نقطه اولی
 کاذبش اند و شاعر نیستند تازه ذکر اسم آمد کورسید^{ند}
 لا زال ناس از سلطان معلوم معروض بوده اند و جوهر
 انفس خود مقبل اینک نوشته اگر محبت منتهای بعینه
 و شخص حضور است در کجای بنیان و بی غیر عبارت است
 لذا خالصا و جبرئله این عبد بعضی آیات منزه که از سما
 منبت علی اعلی در این اسم مبارک اعترافم و طمهور^{است}
 اقدس نازل شده ذکر منیمایم اگر چه والله الذی لا اله الا
 هو هرگز مجال بی جرایات منزه که از سما احدیت
 نازل است حجت و میزان امر نفرموده اند اگر چه هر
 کلمات الاعتراف علی الله ذکر نموده و ابتدا مقصود است
 تمهید نبوده لذا از عبدیم انما ما تحجرت الله بعضی
 منزل بیان را ذکر منیمایم و انک لولم تهتدی بها کما
 اهتدیتم قبل لعل یهدی بها عبدا اخرین اگر چه
 حجت نفس او بوده و لکن میخوام همین قدر خود تو معلوم
 شود که از آن اشخاصی هست که میفرمایند و ان واکل ان

اليوم مؤايداً ودر مقام دیگر قوله تعالى ان الذين هتفت
 عليهم كلمة ربك لا يؤمنون ولو خلتهم كل آية حتى يروا
 الاية حكمة ثم عرفت وصدق هزار استراق واورا صحت
 وبقطره بيان هم در جميع الواح ميقوايد او را بخود او
 بشناسيد و بايات او في الحقيقة بر كل نفس حرام است
 که بغير نفس اقدس اصنع و ما نظير من عنده با واستدلال تمام
 ولكن اين عبد اين ارتكاب داخل ميقايد و از سلطان قد
 حتم عفو داشته و دارم و اگر اين عبد بخود اهدا بخود
 فقره که خواسته ذکر نمايد الواح كه ايت نكند چه كه
 از جبروت بقا نازل لدا بچند فقره اکتفا ميرود و از
 قوله عز كبريانه وان عندك للقران من قبل
 ولكم كنتم عن مرادى محجوبون ذلك ما طاف الليل
 والنهار عليه ثمانية واحد وانتم به في العبادة توجلون
 وكنتم عن سوره بعد ما ضي لمحجوبون ذلك ميزان الهدى
 في البيان انتم به مؤمنون الرحمن ما يشرق شمسه اليها
 ذلك ظهور الله ان يعملتم به لومنون وانتم في الضوا
 خالدهت و الا انتم فانبون انتم في اليوم ظهور الله طام
 وشمس بها از افق اعلى مشرق و مضيق و معرضين فاست
 و معدوم صرف جنبانچه مشاهده ميقايد و لو كون

من النصيب

من المنصفين كذلك كان حيا في الافق الالهى وان
تقدرت ان تكون من الشامعين او تكون من السامعين
اقبلت بالله الذي يطق كل خوف بشاء نفسه كما بعد
ابن كلبه محله وايه متغذواين ظهور عز ربانته مكررا
براي نفسى محال اعراض ويا نوقف مانده لا فوضه
الحق وانتم تعلمون در مقام ديكره ميفر مايد قول اصل
عز اعزازه من اذل ما نطلع شمس النهار الى ان تغرب
خير في كتاب الله عن كل اللسان انتم قد تكون ما خلق
الله من شئ الا ليو من اذ كل للعناء الله ثم رصانه
يعلمون انتهى بصبر طهر بايدنا بمنظر الكبريا نسطود ومعنى
كلمات الهى را ادراك تمام بشوفا ماسلطان بيان را
که بکمال بصيرت ظهور بعد را ذکر فرموده اند که لعنان
هيا کل اصلا ل بعد از ظهور نوقت تماميد وشه
ومثل ونظير از برای مظهر توحيد بيند چه که خود
ذات محقق نشود مگر بمظهر ظهور و تميز الهى از اشباح
وامثال مبهم نکرده مگر بمظهر ظهور و اگر از برای مظهر
ظهور وشبه وند و مثلى ملحوظا کردد تزييه ذات عدم
از مثلث معين نکرده و تقدیر نقش از اشئيت
محقق نياميداستحى عن الله ولا تجعل لشرکاءک

انه كان واحدا في ذاته وكان الله على ما اول شهيد ودر
 اين مقام ميفرمايد قوله جل كبرياءه ولقد قرب الزوال
 انكم انتم ذلك اليوم لا تعرفون ومن يكن لقائه ذاك لقا
 لا ترصدن له ما لا ترون نفسا تفعل مع ذلك كل از
 حدود خود تجاوز نموده و بوضا اي الهية اعتنا نمودند
 و راضی نبودند آنچه را که میبود از برای روح راضی نبودند
 هم چنین است فرقان برای نقطه بیان راضی نبودن و این
 بیت مکرر بجهل و عدم بلوغ و اگر تا حال تشنیدی طال
 بشو و از حق شرم نما از شمال ضلالت بهمین هدایت
 راجع شو و عقرب تو و امثال تو و آنچه بان تکلم نموده اند
 فانی خواهد شد چنانچه ایام فانی هستی چه که هر
 نفسی که بین میدی و آنچه مذکور نیست کل اشیا در فنا
 او شهادت میدهند طهر نفسک عن الدنيا ولا تقبل
 ما لا اعلیه و لا تدکر ما لا عرفته فاعرف حدک و مقدارک
 و لا تجاوز عننا ناک بصیر میفرماید که ظهور شمس در
 قطب زوال نزدیک است و شبان روز را نمیشناسد
 و در آن غمناک باشد چنانچه ادراک نموده اید و غار و
 نکشته اید و بدان مجال قدم در ذکر ظهور بعد از
 بیانی فرموده اند برخلاف کتب قبل که جمیع باثبات

معصمه

معضله ذکر فرموده اند اما مل فدرت در ظهور است
 جمیع انجبات را خرق نمود و ذکر ظهور بعد از ذکر
 بیان نظر بجا من غیر تلویح فرموده امری بلکه بصیرت
 و در این مقام گذارده اینست که در قرب و بعد از مختلف
 ذکر فرموده اند اگر چه در باطن جمیع کلمات مختلفه بنقطه
 واحد راجع و ابداء اختلافی ملحوظ اند و لکن همین قدر
 که در حسب ظاهر فی الجمله مختلف ذکر شد جهت اطمینان
 برده چنانچه در معانی ذکر مستغاث فرموده اند و در
 معانی صیغری میاید که مستغاث نمیشد و امید است که
 از قبل کلمه الله مرتفع گردد و در معانی صیغری میاید که
 عالم بظهور نسبت غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق
 منقطع حقیقت نمایند در معانی صیغری میاید که این
 حسین اگر بخواهد ظاهر شود مختار بوده و لیس احدان
 بقول لرو و یکی از صفات که سؤال از آن ظهور
 اعظم نموده صیغری میاید شاید بوقلنا ی اورا ذالک
 معانی و همچنین لوی از اسماء مشیت نازل و فرموده
 در مکتب خانه ظهور بعد ملاخضه فرماید و این اختلاف
 ظاهر تر بوقلنا کل یکله حکم دفع میشود و تمدن بر ولیغ
 صیغری میاید که در صحن ظهور آن جوهر مقصود عبارت

فی البیان ناظر نباشید بلکه بنفس ظهور و ما فیهم ^{عند}
 ناظر باشید و برضا احسان بصیر معلوم بوده که قبل ^{بعد}
 و ضرب و بعد در ساحت حق نبوده و نخواهد بود چنانچه
 زمن اولین و آخرین و اگر نخواهد در یک آن معجز شود
 قادر بوده و خواهد بود چه که این حدود است در خلقت
 چنانچه خمین الف سنه قیامت در ساعتی منقصد ^{شد}
 ای بی هوشان عمر محمد فغفلت تا کی در ظلمات ^{کلیه}
 و بهوای نفس غامل از آن تحدیدات بشریه برآید و
 بمقتضی سلطان احدیه ناظر شوید که شاید بمقام اعراض
 الله بافتدوار و گردید و از چون و چرا فارغ امید از
 شمس سؤال ننمائید که سمت چیست و دلیل ضیاء
 چه ای و بصیر دلیل شراقش و شراقش و در همان ضیاءش
 ضیاءش بوده و خواهد بود بشو که علم خبیر را که
 بضرر یا احتیاط فرموده که در این ظلم و قدس صفدان
 کل هالك الا الذین هم متکون بقلک القدم فی هذا
 الظهور الاعظم و انهم اهل سفینه القدر عند الله
 المقدر العلی العظیم فمن تمسک بهذا الصلک فقد
 نجی ومن اعرض فقد غرق و ان هذا التزیل من لدن
 علم خبیر قول جل جلاله و عظم استقلاله بجلال الاول

انا عن الله الحق ما ننطق عن الهوى وما نزل حرفا من ذلك
 الكتاب الا باذن الله الحق انقوا الله ولا تستكفروا في امره فان
 سر هذا الباب مستورا تحت غماء التطر ومرفوعا فوق
 حجاب التتر يا مدي الله رب التتر والتطر ولقد خلق
 الله في حوله ذلك الباب بحجور من ماء الاكبر محمد بالين
 الوجود وجوانا بالتمرة المقصود وقد والله له سفنا من باق
 الرطوبة الحمر ولا يركب فيها الا اهل الميها باذن الله العلي
 وهو الله قد كان عزيزا وحكيما ههنا التبعجل عرش الله
 ملكة العماق الانفس الثمان وقد كان الحكم في ام الكتاب
 مشهودا فسوف يعرضون المجرمون على الرحمن في حوله
 العرش على الحق بالحق رمز انتهى اكرادك عيدا شيدا
 بهمين ايات من زلاتك در في قوم كتب نازل منه جميع
 در سبيل اين ظهور كلي الهية خان ايشار صمود بيدك
 اخذ شعور از امثال ان نفوس كل شئ عما اكتب اليك
 لذا از فيوضات دهن و نيسان حكمت حضرت سبحان
 در اين ربيع روحاني وساطان فضول و ايام الهى محرم
 كشته ايد و از رضاي مملكت علاقم در رضائده ايد و در
 شهوات و روضه اشارات مثل حيوانات بحرين ^{منفوس}
 بارى اليوم جز را كين اين ملك عز صمدانى احدى ^{عند}

مذکورند این نفوسند که اقل از کثرت احمدند و زود است
 که مشاهده نمایند که اکثر از ناس من حیث لا یشعرین غیر از بحر
 هبل و اعراض مستغرق شوند و از فلك المحی محروم مانند
 الاعده معدودات دیگر تا چه زمان ابراج فضیله
 بوزیدن ابد و برهیا کل مردگان نفس و هوای مرد نماید
 و ایضا از حیات بخت و بشر اهدیه و توجیه سازد و بعد
 که میفرمایند حمل میآید عرش پروردگار را مثلکه عمیا
 در آن نفس ثانی همان ریضان است واضح که اهل بیار من
 باین ظهور نشوند الا قلیل چنانچه بمائمه ذکر فرمودیم
 در اول هر ظهور چنین بوده تخصیص باین ظهور نداشته
 و ندارد و مقصود از عرش در این مقام امر الله بوده و خواهد
 بود و کلمه الله بوده و خواهد بود و اول ما یقوه به
 الله بوده و خواهد بود و این کلمه است که بفرج آید
 کل من فی السموات و الارض و مصهق بشوند کل من فی
 جبروت الامر و الخلق و این کلمه است که بشغل آید
 شده در الراح الله و هر نفسی قابل حمل این شده و از کلمه
 که بعد از ظهور آن کل قبایل بخواهید و ارکان کل
 منزلت شود و اهدی قابل حمل این عرش نه مکر صدک
 که باغاثه الله این امانت اکبر را حمل نماید و قبول آن

هیاکل

هیاکل امراته ظاهر شود و کلمه ابداع اعظم تنطق فرماید
 و در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین نامش مشهور
 چه که آن ایه توحید و جوهر تفرید در مقرر خود واحد بود
 واحدی با و نه کان الله و لم یکن معه من شیء در این مقام
 عرش نفس ظهور است و ملئکه ثمانیه مدلتین بر این اسم
 مبارک ابداع امیع چنانچه عبادش با عدد بها من غیر هیز
 مطابق و در حقیقت اولیه حاملان عرش بر نفس متعلق
 نه عرش او را این زمان جزوات او می نیارند حمل
 از من شو و این فردا از اشغاری است که از لسان ابداع
 اهل در عرق جاری و در مقام دیگر عرش اول من است
 و اول من حضرت و اول من بعث و اول من حمل او است اول
 خلق و اول ناطق و اول بصیر و اول سمیع و اول عارف
 و اول هوقن و اول خبیر و سمیع او باب سمیع الهی است
 از برای کل وجود و هر سمعی بان باب داخل شد از اصل
 سمیع نیست و عند الله اسم من کور و هم چنین بصیر و باب
 بصیر الهی است از برای کل نفوس و هم چنین علم او باب
 علم الهی است در مابین بر تیر او و هم چنین قدرت او
 باب قدرت صمدان است و لسان او باب لسان الهی
 و قلب او باب قلب الهی و عرفان او باب عرفان الهی و نبوت

او ظاهر میشود آنچه مستور بوده و طلبد و کوش حیوان افاضه
 میشود و بتوجه او بحکایت رحمت رحمانی اعطای فیض نماید
 و باستماع او کلمه الهیه از مخزن علم احدیه ظاهر شود اگر چه
 بشعورانی و بهین فضل و عنایتی که بدو اول و کلمه
 اولیه در زه اولی و در کن قضا و مستر عما عنایت شد
 بر عنایت و رحمت و کرم و فضل حق فی الحکمه مطلع میشود
 باری کو در با بصیر مشام می نبوده و کرا با صهیح می ناست
 نه در این ایه منزله معانی که انایه مستور و لکن نانشه
 سلسله معانی یافت نشود ساقی احدیه کاوس مضمونه
 باقیه بذل نماید و ملا حظ کن که بچه بصریح احوال معین
 و مجرمین و کتاب الهی نازل شد و معنی ایه منزله مبارکه
 مشهود گشته و این مجرمین از اهل بیان توده و خواهند
 بود و آنچه صر بر جمال رحمن وارد شود از اهل بیان
 وارد خواهد شد چنانچه بنقطه بیان وارد نشد مگر
 از اهل فرقان و لکن نوانته الذی لا اله الا هو که برین
 سازج قدم در کل حین وارد شد آنچه بر احدی وارد
 نند و اگر اهل بیان بصیر بودند همان ایه مبارکه ایف
 اناسی فی الافق الایم علی کل الکتابت میشود و هم چنین
 کل من فی السموات و الارض را روحی لنفسه العدم است

فی بعض اهل البیان و تبلیغہ اہم در بیج عصر و عصر و ظاہر
 قبل این تفصیل و تصریح ظهور بعد از ذکر نمودہ چنان
 جمیع شاہد و گواہید لو انتم تصفون بشو ذکر این
 و از ظلمات فوق ظلمات خود را بخاتہ و از برای دور
 فانیہ خود را مستحق عذاب لایزالہ معذور درین الله و
 امرہ بخریف مشغول مثنوی کو است این فرد در اینضا
 کردین بجه صلاح تر بہ سید بقی من تم دنیا در
 فضائی دین بمکائی مکار جمیع آیات منزله را مستحق
 باین کلمات اذیع اصنع اولی علی کہ از سماء عز نطق
 نازل شدہ می نام کہ شاید نجات قدس قاصدان
 رحمن و عاشقان مجال سخنان را معطر نماید اگر اشیا
 ان نفوس نجات را نیابند ناظر الی نفوس المتقین
 ذکر میشود تم ملک افاق کہ هر بمعنی استماع نماید بحیا
 مدبھیہ فایز شود و از اصغای کلمات ماموی الله منقطع
 کردد و هر قلبی ادراک نماید البتہ منبع علوم نامناہیہ
 الہیہ شود و اصرح از ان ممکن نہ تا ذکر کردد و این از
 از ملکوت لسان تا حال ظاهر شدہ و چه قدر شایہ
 این ذکر و ثنائی نطقہ اولی با حکایتی کہ از شیخ احمد بن
 علیہ بہا الله مذکور است چنانچہ در سفری کہ رخ

شریف رده حاجی محمد اسمعیل نامی ساکن در ارض صا
 فرموده بود ند سلام مرا بحضرت باب برسان ^{حضر}
 باسم مبارک ذکر فرموده بود ندز مقصود جناب شیخ حبر
 هدایتان نفس و نفوس اجزی بوده ان شخص بعد از
 کلام حضرت شیخ متحیر شد که مقصود کسیت و بحیثیت
 این کله طیبه اولسان مبارک لظا هر شک تا آنکه از سفر
 حج مراجعت نموده و سنین معدوده منقضی شد ^{حضرت}
 اعلی بارض صاد وارد شدند و ذکرشان منابین نام
 مرتفع که شخصی پیداشده و ادعای بابت نموده آن
 وقت آن شخص متنبه شد که مقصود شیخ چه بوده و
 لکن امثال شما از این بیانات واضح لا یحیه مشرقه مضیه
 متنبه نشد و بخواهد شد قوله عز ازان انم قد
 طائفة نظیر فیها النقطه لا تقدمون ان هم كانوا ^{المؤمنین}
 قل اولئک خیر من علی الارض ولوعلم الله خیر من ^{علی}
 لیظیره منهم انتم الی امیر و ما کان معه و من من
 به من اولی قرآسته من الله تسلمون ان انتم تحسن ^{بکل}
 نفس لعلکم تدرکون هذا قبل ان یظیره و بعد ذلک
 انتم ستدرکون و تعلمون غلیک ان یا هباء الله ثم ان
 قرآبتک ذکر الله و ثناء کل نبی فی کل حین و قبل حین

و بعد حین انتهی و مقصود نقطه بیان از این آیات آنکه
 اراده فرموده اند که اصل ظهور را معین فرمایند حال
 ای بی انصاف ملاحظه کن که بجز ادبیا فرموده اند با
 میان صیغ فرمایند شما کدام طایفه که از نقطه اولیه از
 آنها ظاهر میشود تقدم بخوئید صیغ فرماید اگر از مویدین
 باشند و این بیان آخر حبل انتشاب نسبتین ^{ظهور}
 که الیوم از حق معرضند منقطع چنانچه تصریحاً فرموده
 و صیغ فرمایند آن طایفه بهترین طوایف روی آرند
 چکه اگر طایفه دراز من از آن طایفه بهتر بود هر سینه آن
 طلعت احدیه و کینونت الهیه از آن طایفه ظاهر میشد
 و امر صیغ فرمایند که اهل بیان باب و ام ان تیر اعظم
 و هم چنین ذوی قرابه او از کسانیکه مؤمنند با و من ^{قبل}
 الله سلام برسانند از احمق ملامت بیان بعید نیست که
 بگویند اب و احمی که حال موجود در سلام الهی بجه محل
 راجع میشود ای بی بصیران همان چین که از انسان در
 العالمین سلام نازل بقریش وارد و این تاکید در بیان
 نظر باین بوده که امری در ظهور واقع نشود که از سابق
 قدم را محزون نماید و بعد از این وصایای الهیه و ادا
 مذکور و کلیات ممتنعه منعیه نفسا و درین اطر مستحبات

الى مقر الظهور والى ذوق قرابته ذكر و ثنا فرموده اند
 فوالله عملا حتى اين كوثر بيان از زبان رحمن خاين شد
 كه اكر يقظا ان كل من في السموات والارض خالصا وجه
 الله فاي نثونذ جميع ازان حرم معاني الهية سر مست
 بشر قدم توخر نمايند و ما سوايش را معدوم و مفقود
 ولا يبق محض شاهه كسند بنصر طلعت اعلى روح ^{سوا}
 فذاه كل ما مور شده اند بنشاه و سلام در حين ظهور
 لكن احدى بان موفق نشد و نفع الهى و العو شمرده اند
 و وصيتش را از طلب محو نمود بجز اكر بنشاه و سلام در بين
 يدى مليك عالم حاضر شده اند و لكن بسان ^{سوا}
 از كل اصراف هجوم آورده اند و الله الامر من قبل من
 لعبد و عليه يلقى نفسه و ذاته لو انتم من العارفين ^{سوا}
 احدى و اين ثنا موفق نشد كه من قبل الرحمن ابلاغ
 دارد لذا كينونت سبحان در اين ظهور مدع رحمانى خود
 من قبل الله بر نفس خود ابلاغ ذكر و ثنا فرموده اند
 قوله حل ثنا ان با محبوب اليها بلغت ذكرك و ثنا لك
 ثم ثنا كل شي من قبلك على نفسي ليثبت قولك في
 العالمين و يظهر اياتك للعارفين و اذا اقول عليك يا
 محبوب اليها ذكر الله و ثنا ان ثم ثنا اهل ملك الاعلى و ^{سوا}

اهل

اهل مدائن البقاع ثم اهل الحج الكبرى ثم اهل البقاع
 في كل حين وقبل حين وبعده حين وحين حين
 ايمقام ازجوبت ايجي اين كلمات ابداع اهل في الناس
 مع الله العلي الاعلى نازل عليك يا بهاء الله محبوب
 اليها ذكر الله وبهائه ثم بهاء اهل ملا الاعلى ثم بهاء
 اهل مدائن البقاع ثم بهاء كل الاثنان ثم بهاء نفسك
 لنفسك بنفسك وبهائه هذا اليه الذي ظهر
 للنظر بين العالمين فينا محبوب اليها فوعزت بك و
 جلالك انك ما قصرت في تليغك عبادك وتبدي
 ربيتك وما اردت في كل ذلك الاضوع من بين
 يدي سلطان احديتك والخشوع عند ظهور
 اوار وجهتك فوعزت بك يا محبوبي اني احب نفسي
 محلا عما بلغت لظهوري بحيث ما تمسقت الا بذكر
 وما تكلمت الا لاثبات امري وما جرى من قلبك
 الا ما كان فيه مقصود نفسك ذكرى وثنائي في
 كل شأن ظهر منك ما يكون مدك للنسي وصرحا
 في ظهوري وحاكا عن مجالي ومع ذلك كيف اذكر
 يا محبوبي بعد الذي فوعزت بك لترادف القضايا
 وتتابع السلايا بال احد من فرقة لا يكر على نفسي وكيف

فناء نفسك العلي العظيم كلما اردت ان اشيك ببناء
او اتقرب اليك بمدايع ذكرك يبعث غل اعدائك
اعراض طغاة يرتك بحيث لو التفت الى اليمين اجد
كتاب التنجيم من احد من خلقك وفيه ما اضطرت عنه
اركان كل شئ ثم اركان ملكوت امطارك الحسنى و
كلما التوجه الى اليسار اجد كتابا من الفجار وفيه ما صا
وضحت وناحت حقايق اصفياءك وافذة انبياء
بعيد الذي امرت ملا البيان الذين يدعون
الايان بنفسك والاقرار بغير ايتك والادغان
عند ظهورات اوارع عز وحدانيتك بان يكتب كل
في كل واحد كتابا في اثبات امرك في هذا الظهور الذي
به اشرفت شمس العزة والاقتدار عن افق مقام عز وجل
ليستدكر به العباد وينتظرن هذا النبأ الذي
يشترعهم في كل الواحك وزورك وصحيف مجدك
بعقول الحق مخاطبا للملا البيان وانتم في كل وا
كتاب اثبات لمن نظره بعصمكم الى بعض تكتون
لهلك يوم ظهوره بما تكتون لتعملون وانتم يا اهل
نيزوا احكامك عن ذراتهم وسوا ما نصحتهم به
الواحد فيا ليت كانوا فانهم بذلك بل كتب كل واحد

منهم كما با احترقت عن نفسك وحقائق كل شيء و
 اكاد القرين من احسانك والمقدسين من اصفياك
 وانتشروه في الملاذ ليضع به حرمة الله بين برتيه و
 عزه الله بين خلقه واحترامه بين عباده فوعزتك يا
 محبوبي ما ادركت صناعات الاوقدارتد في بصري
 الى ما احترق به كبدى واضطرب به نفسى وحرز
 قلبى وبذلك بكيت تعيون سرى وبكيت سبكا في عو
 الذين كرمتمهم من برتلك واصطفيتهم من بر خلقك
 وحلمهم مخاض وحك ومخازن علمك ومظاهر
 امرك ومطالع قدرتك ومكان الهامك ومشار
 شهور احسانك وما ادركت من سناء الاوفية قد
 ورد على ما صنعت به نعمات رحمانك عن الحكا
 وعلقت به نواب فضلك على وجه الكايات
 فوعزتك يا محبوبي صرت متخيرا في امرى ولذاتك
 كالحوت المتسلل على التراب ذتمت مع صريح قلبه ما
 بيده جبروت الايات وكل ذلك ورد على بعدك
 دعوتهم الى شطرها وهلك والطائف وعرفتهم منافع
 امرك ورضائك وامرهم بالخضوع لى باب رحمتك
 والورود على فناء عز فدايتك وكلما ناديتهم يا

الهجوما الممتق من بدائع كل املك وجواهر اياك فاموا على
 الاعراض بان لا يقدر احد ان يحصيه وانك انت
 احصيته بسطانك وعلمك فاذا يا محبوب الينا ومحبي
 الينا ومشوق الينا وذكر الينا وجيب الينا فابك
 على نفس الينا فانه انما قد بقى من ايام خلقك و
 وحيد بين عبادك ويفعلون به ما يريدون وليس لك
 من ناصر لينعمهم عن فعلهم او يطردهم عن حول حرم قلبك
 وسرادق عزك واجلالك تلك الحمد في كل ذلك وفي
 كل ما ورد على نفسي في سبيلك ولو ان عبادك نزعوا
 عن هيكلي ثوب لستر وورداء اليجرة والعزة والحرمة
 ولكن اعطيني بفضلك ما لا يقدر ان ينصرف فيه
 احد ولو مجتمع على خلق السموات والارضين فلك
 الحمد على ما اعطيتني بجودك يا محبوب قلبي ومقصود
 قلوب العارفين وانا الذي يحبك لن اجرع من شؤ
 ولو يعطر على سوا الفضاض اسماء السلا فوضت امرى
 اليك وتوكلت عليك وانت حسي ومصفي وناصر
 وبك اكتفيت عن الخلايق اجمعين والحمد لك اذ
 انتك انت معبودي ومعبود من في العالمين انتم
 واياكم شملت ميداد نذك جبال رب العالمين

الله و ذکره مشغول شود فوالله فرصت آنکه بر نفس خود
 بوجه نما یا از ظلم مشرکین نیافته تا چه رسد بدین که
 و شناسد آنکه نقطه بیان کل اهل بیان را امر فرموده
 که در هر واحد بعضی بعضی کتابی مرقوم دارند و در آن
 کتاب بیکدیگر را بیدایع ذکر این ظهور اعظم متذکر
 دارند که ذکر می باشد آن کتاب اثبات امر الله و ذکر
 آن نفوس تا آنکه جمیع مستعد شوند از برای تصدیق
 و تسلیم در همین ظهور مشیت اولیه و کلمه جامعیه
 و استواء کینونت در میته بر عرش رحمانیه چنانچه فرمود
 قوله عز ذکره انتم فی کل واحد کتاب اثبات این نظائر
 بعضی که بعضی نکتون لانه یوم ظهوره بما نکتون
 لتعلمون و لکن آنچه اهل بیان معمول داشته اند این است
 که مشاهده میشود در راس میقات و وعده الهیه کل
 الواح ردیه بر جمال احدیه نوشته اند و بعضی بعضی
 ارسال داشته اند و بعضی هم بساحت عرش فرستاده اند
 و از جمله کتاب بجهنم ان نفس طاف است که بین بدی
 حاضر شده فافت لوفانکه فافت لحنیا فافت لادیکم
 فافت لما اکتسبت ایدیکم یا ملا العافلین ملا خطه
 نمائید او اهل میان که آن سلطان سر بر تقدیر

چه مقدار تدبیر فرموده بعینه مشابه آنکه انسان طویل
 نطق تعلیم میدهند و الله اعظم از ان اهل بیان با
 تعلیم فرموده اند و اوقات مبارک را مصروف داشته
 که مباد در حین ظهور احدی وارد آورد امری را که سبب
 حزن ان قلب رقیق لطیف منیر شود چنانچه در مقام
 بعد از نضایح مشفقته متقنه محکم صیغ فرماید قوله
 حل ابله فان مثله جل ذکره کمثل الشمس لو یقابله
 الی ما لا ینایه مرایا کلمین لیستعکس عن تجلی الشمس
 فی حدّهم وان لم یقابلهما من احد فیطغ الشمس و یغرب
 و الحجاب المرایا و انی ما اقتربت عن نصی لذلک الخلق
 و تدبیری لا یتبالم الی الله تم و ایمانهم بالله بارئام
 انهمی حال ملاحظه نمایند در ان بیان که فرموده اند
 در واس هر واحد کانی را ثبات ظهور بعد بر قوم
 دارند چه تدبیر فرموده اند و هم چنین در این بیان
 که صیغ فرماید اگر مرایای ما لا ینایه متقابل شوند شهر
 هر اینه تجلی در حدّ ان مرایا ظاهر و اگر کل صحیح مانند
 شمس در کمال دنیا و اشرق و انوار طالع و مشرق
 چنانچه مشهود است با فاضله اش بر کل مرایا و انطاع
 کل از او بر قدرش نیز فرماید و هم چنین اگر کل از او

محبت نماید نقص بر او را در فکر دهد و تدبیر این میان
 آن مجال سخن اینکه اهل بیان در یوم ظهور و اشراق
 شمس جهانی همراه امتک نشوند چه که وجود و عدم
 کل مرایا فردان شمس منغه منبعه فی حد مساوی تو
 فی الیت کان نقطه الا ولی حیثیذ و یشهد بان که
 اتحدتم لانفسکم مرایاه و جعلتموها منیرا لالمعرفة الذی
 لولاه ما خلقت حقایقهن و کینوناتهن و لیسرقن فی امر
 الله علی شان علقتن تصدیقکم بنفسه بصدق مرایاه
 المحبتین قولکم یا معشر الظالمین و العاقلین
 این بیانات و آیه لایحه و این تدبیرات محکمه مقینه
 ان شمس عز احدیه بعد از اتمام واحد اول و ظهور ذی
 افاق کل میشاق الله و اشکسته ببقا و بر جو استه
 و تدابیر و بضایح الهی را فراموش نمودند تا آنکه
 هز و افویلیم بما ارتکبوا لقلعاً و جبارته الصلی اللظیم
 و اینکه نوشته بودی که اگر اوصاف نازله بحمت اسم
 بها است این اسم از اسماء الله و تعریضات اسماء الله
 اختصاص این اسم مبارکند داشته و اسم شهر را علی
 ذکر میرزا کمال و میرزا جمال بنوده بودی و عند آنک
 صورت من قول من استهزه علی فطره البیدیع ثم علی

ثم على الكلمة تالله انك اوتيت اول من استهزى على الترح
ثم استهزى بمحمد رسول الله ثم استهزى بعلي بن ابي طالب
فلحق في الحاقني واشرفت ثم البيان بلسنة الله
القيوم وكنت اول من استهزى على هذا الظهور الذي
به ثبت كل ما نزل في ازل الازل وبه استخرج كل نصير
الى مراح الحقايق ودخل كل موقن في رضوان الله
المقندر العزيز المحبوب خذ قلمك يا ايها المستهزى يا
تالله نوح قلم الاعلى ثم ما كان وما يكون وكما ان
يرجع وينتهي الى قلم اول من اعرض بالله الواحد الفرد
الملك المهيمن القيوم وان حقيقة قلمه قد فرغ عنه و
بين يدي الله وضع بصيحه لكي عليه كل ما وقع عليه ام
شيء وفاح بين يدي ربه ثم اشتكى من صاحبه ان
من الذين هم يعرفون حقيقة قلم معرض بالله درويش
ازايام بين يدي العرش حاضر ونوحه بنوحه اهل
ملا اعلى برخال او كرستند وعجابت كهتمنا له
وحين كل ثوب ادران حين تشيده ايد واصفا
بنموده ايد وازان يوم الى حين جميع مقدمين و
منقرين ثم حقايق كل شيء بنوحه ونده وجرع شعور
در اين مقام لازم شد كه مناخات او را كه بين يدي

العرش عوده ذكرنا يم لعل نفوس مستعده انزاله انمظلو
بمظلو ميت محبوب امكان بي وريدك بران جمال قدس
حبر واردمتد از ظلم ظالم ان فتر بيان وهذا ما ناجي
به العلم ربه ورت كل ثني ورت العالمين مسطابك
اللهم يا الهى ومجوبى انت الذى بامرك ارتفع صرير قلم
الاعلى بين الارض والسماء بفضيت على الالواح ما
قضيت بعلمك المحفوظ وبامرك المحترم وبما اثبت به
على اللوح تظهر فى الامداد ما قدر بميثيق وقضى بارادته
اذ يا الهى اسمع نداء هذا القلم الذى بعد عن ساطع
قربك ولقائك وانتلى بين انا ملحد من اشقياء خلقك
فوعزتك يا مجوبى اكون طائفا من سطوة قهرتك
وشونات انتقامك اذ اتهد اضطراب نفسه وتزلزل
قوادى وتسلل جردى بما جلتى مقهورا باامل
هذا الشرك الذى ما استنق رواج الانضام من
رضوان عدلك وما هيك وما وجد نجات الطيب
من قبض فضلك والطاقك اذ يا الهى فوعزتك لو تاجر
لاشق بطنه من هذه التى قدرت فى سرى لعلك
تسرح بنفسه ويسكن قوادى لانه استعان منى في هلك
حجاب عزتك ورحمتك وازكيب ما احترقت به اذ ان

اصغيا لك في خباء حردك وقلوب امانك في غرفات عز
 تقديك وخيام قدس تجر يدك اسئلك يا محبوبي
 بسط اذنك ثم باسمك وظهورك وكبرياؤك يا انا
 عباد عوتك به خالصني عن هذا الحديث وانا مله فاه اه
 يا محبوبي انت خلقتني لذكرك وتناء نفسك واتى صبر
 محروما عما خلقت له وظهر مني ما شق به ستر العظمة والكبر
 وتغيرت وجوه اهل صلا الاعلى وانعدمت همتاني من في
 ملكوت الاسماء وازلت اركان صلاب البقا فكيف يا اله
 ارفع راسي بين الافلام لخدمة الله تبارك راسي في محضر
 المقربين عند ظهورات انوار جلالك ومصعد الموحدين
 على فناء باب عظمتك فوعزتك لو تلبسني رداء العفوان
 ونهت علي من شمل عنايتك نفحات اسمك الرحمن و
 تغسني في بحر عطايتك والطافك وتغفرني عما ارتكبت
 في ايامك فوعزتك ان يسكن فؤادي من نظمن نفسي
 هني يا محبوبي بانك بفضلك وعنايتك طهرتني عن
 العصيان فكيف يذهب عني دوايح خلة التي تهت
 من نفسي على نفسي في كل الاحيان وجعلني محروما
 عن نفحات رضوان الذي جعلته فوق الجنان وانك
 يا اله وما لكى لو تجازت عني بحلمك وغفرت لي

خطبة

خضيق بفضلك وكرمك كيف ادفع راسي تلقاء مدرك
 عزتك ولقائك فوعزت بك قد بلغت في الذلة الى مقام
 لو تنظر الى الخطات واقفك لتسكن بفضلك على هذا الكبر
 الذي صادنا ووسعنا عن نفسه وعن كل الجهات عما جعل
 محروما من بوارق انوار جمالك التي اشرفت عن اقص
 عزتك ومشييتك فاه الامن يا سي في هذا اليوم الذي
 فخت فيه ابواب وصلك لمن في ارضك وسما لك وعني
 الكل الى مقبرتك ولقائك فاه اه عما قد ربي في الو
 فضائلك ومحوت به حظي ولدني من اجاني عندنا
 انوار وجهك في اليك كنت محروما عن كل ما اذرت له
 لخير بربيتك وضا غامرت مع الذين ما عرفوك وضا
 محبوك وظهر منهم باغانتي ما احترقت عنه قلوب
 اصانك واصفياك ولو اقول هذا ورد على عيب
 مستحقا به فوعزت بك يا محبوبي لم اجد لفضي استقرا
 عنده بوارق فضائلك ولا كبريتي وجود لطف
 مدين سلطان قدرتك واقدارك ولا الى ذكر عند
 ظهورات عزك وحدانيتك والذي لم يكن له وجود
 تلقاء ظهورك وقد رمت كيف يفيد ان يخرجك بغير
 ادراك وادراك ولو اقول انك ابليتني بذلك عن

استحقاق هذا بعني معي عليك لان ما اطلعت باسرا
وشؤونك حكمتك وقضائك وبذلك صرت مغيبا
في امري ولن يرتقي عرفاني الى سموات حكمتك التي جعلتها
مستورا عن انظر خلقك وبريتك ولن يطير طير على الخ
هواء عليك الذي جعلته مكتونا في كائن عصفك و
لبالك يزيد اضطرابي ويشد حزني وباسي وبتلا
فاه اه يا مجوبي كيف اذكركما اشاهد من ظمورات نعلك
وشؤونك امرك مرة اشهد بانك اخذت قلم الذي
كان مثلي بانامل رحمتك وجعلته معاشرتك
جالك وناخذه باصابع عزك وكبرياءك وتجرى منه
بحور الحيوان التي بقطرة منها بعثت حقايق الامكان
وافئذ اهل الاكوان ومن صريره استجذبت قلوب
المقربين وافئذ الخالصين ومرة اشهد بانك
بانامل المشركين وجعلتني معهودا تحت اصابعهم وظهر
معي ما اضطررت منه افئذ ملا الالهي ثم سكت
البقا وذا بتلك اكباد الذين كرمت وجوههم عن التوجه
الى عزك وقد ستمهم عن اشارات اهل الرضك وشقرا
في ظل عنايتك وفضلك فوعزتلك اخاف بان من
عصيانا يتوقف قلم امرك ويعطل الواح قضائك و

خطاب تقدمك فيايت ما كنت موجودا وما كنت ^{كرا}
فوعزتلك يا اله من احد يقضى وجود بعد ذلك وان لا
رجعت الى العدم فاحكم بيني وبين هذا الظالم الذي من
عده تغير ونحوي بين الخالصين من نيك والمقربين من
احتبك ولن في تلك الساعة يا اله قد هربت من اليك
وجنتك بصحيح الفاقدين وصحة العاصين ونوح ^{طين} حاتم
اذا فاحكم بيني وبينه بسطان قضائك ومليك عدك
واقدرك هل من حاكم يا محبوني في ذلك لا لئلا به واقتر
اليه لا فوعزتلك لا هرب الا انت ولا مفر الا اليك وان
هذا مظلوم قد وقف لطفاء مدين عدلك ورحمتك
وان هذا فقير قد تشيت بذيل غنائك وان هذا ^{محمود}
قد استظل في ظل حرمة ذمك والطائف استسلك
باصمك الذي به كثرنا صنم الوهم والهوى ^{قلت} وقد
المقربين بخلع عرفك وغفرانك ونزعت عن الشر
رداء اسمائك والطائف بان تنزل من سحاب قدرك
وسماء فضلك ما يسكن به قلبي ويعطين به نفسه فاه ا
يا محبوني اذا قد اخذني الاضطراب والاضطرار عند
استقرار عرش اسمك المحتمل لا لك لو تعذب ظالم الله
تطلق بدوام ملكك وملكوك لن تفرح بذلك ^{نفسه}

ولن يذهب وحشي ولن يسكن اضطرابي واضطرابي
لان وجهي يا الهي اصفر من خلق بما ظممتي وهذه من زيج
التي لن يذهب متي ولو بهت على عن عين عنانك اذ
عقرانك تدوام عز احديتك اذا هل ترى يا محبوب
اخسر متي او ذليلا اذ لعق وان قد كنت يا الهي كل الاله
مشاقا لو صالت بحيث تمت في الدنيا لي رجا واللقائك
وما ارفقت اسي في الاصباح الا شوقا لخصرك كنت
في تلك الحالة الى ان حركت ارياح فضائك عز من اريد
وظهرت ظهورات تقديرا عن افق فضائك وانضرفت
عن مطرك الى شطرا عدائك فاه اه من هذا الصوفاء
اه من هذا المرصفا اه من هذه الرسائل التي اخبرني
بهدائك وادعيتي في محضر المشركين بنفسك والعا
بجبالك فيا ليت كانوا ناعما بما ركبو في ايامك وروا
على نفسك لا فوعزتلك وانك لن يسترجعوا الا بان
دمك بين برقتك وياكلوا الحنك باننا يا البغضاني
ملكوت الانثا هؤلاء الاشقياء الذين يغير الموعود
من كبرهم وعزهم وهرب الترويض طغيانهم وغيام
ويستعيد الشيطان بل من شرهم وعلمهم فاه اه يا
محبوبي دعوتك حين الذي بنيت في شاطئ قدس

احمد رشيد

اصدقك باسمك الرثوف ثم باسمك الرحمن ثم باسمك
 الرحيم ثم باسمك الغفور ثم باسمك العطوف ثم باسمك
 الودود ثم باسمك الكافي ثم باسمك المعطي وكلما اوجبت
 نفسى محزوناً بشرتها بقلبك ولقائك وكلما اضطربت
 مسكنها بذكر ايام وصالح فلما اكل خلقى اذا اقلعت
 عن مكاني احد من عبادك ونقلت من يد الى يد
 من سوق الى سوق الى ان وجدت في سوق الذي انت
 عالم به عليك الذي اطاط كل شيء اذا اشتريت احد
 من خلقك ويريدك ولكن بالهوى ومحجوبى فوعزتك
 لما اخذتني بيدك رابت باذنه غافل عن ذلك وكنت
 في ذلك متخيراً في نفسى لان هذا الصبيح طهر منى فرددت
 اختيار وكنت في سر السر دعوتك ببناء المشائين
 وصريح الاملين بان تكشف لي سر ذلك وما ستر
 عنى حجبات تقديرك وسجات فضائلك الى ان
 حملتني الى ارض اوى استويت فيها على عرش مظلومتك
 وصدت رايحة القيص من ترائها ونفحات التقديس
 من هوائها واخذتني الابهة حاج والسرور على شان رابت
 نفسى على معارج العزة والاحلال كافي صرت كالكا
 على على ملوك ممالك البقا وسلطانا على من في ملكو

الآننا وكنت في تلك الحالة التي بلغ حاملها إلى سبيل
انثب منه السيلان سبيل إلى اليمين وسبيل إلى
اليسار وله الحرف من اليمين إلى الشمال فاه أه إذا
وحدث في نفس الاضطراب وفرعت وفرع كل شئ
من فرعي إلى ان بلغني إلى باب لما فتح وحدثت راجحة
ونفحات السجين التي كوثبت راجحة منها على المكات كلنا
ترحن إلى عدم المحبت ولو دعى بيد هذا الظالم الذي
قام عليك بالأعراض وورد منه عليك ما بدلت
الأمنا وملكوتها وانقطعت الصفات عن صفاتها
فلما اطلعت به وبما ارتكبت باعنا في ما ارتكبت
عنه وعن لقائه إلى مناعة عز احدتلك ومقر عز عظمتك
إذا فانظروا إلى الحظوظ عنيتك ثم اردت نصرتك
إلى هذا المظلوم الذي صار من عملة نظام من روحك
وعنايتك وما يوسع عن بدائع فضلك واكرامك
فاه أه من عظم بلائي وكثرة حيرتي واحترق لم ادر
ما اطلب من بدائع فضلك لان كل ما يبلغ اليه اعلا
مشري ما شهد بأنه لا يسكن في وادي ولن يترج
به قلبى إذا لنا احد نفوس في هذا الحال وتلك الأحوال
أحب بان افوض امرى بيدك وفي قبضتك لقد

ما هو خير عندك للنفسى وكنونى وحققتى اذ اسئلك
يا محبوبى بظاهرك فى تلك الايام ومطالع وحبك و
تخارن عليك بان تزل على ما يستضيئ به وجهى بين السموات
والارض وانك انت المقدر على ما تشاء وانك انت
المقدر والمهيمن العزيز القويوم اذ اياهمجوع اخذنى الاضطرار
مرة اخرى من خطئى الكبرى بما من بيدك ملكوتك
وجبروت القضا وكلما اسكن نفسى واحدا فها من
التي سقت المكات واذكرها بعنايتك التي احاطت
من فى الارض والسموات قول لها اطمئنى ولا تجزعى ان
محبوبى رحيم وسلطان كريم وما لكى عطوف وخالق
غفور تظهر منها نار الحسنة والحجة وتجترق منها صبر ومحب
واصطبارى واصطبارها وسكونها لسكونها لذل ان
ينقطع صرختى بين يديك ولا ينفى ضججى تلقاء وجهك
فوعزتك اخاف بان تجزى من حزن سكان جبروت
سرورك وقبائل ملكوت ابنتها حاك اسلمهم بك بان
لا ينعونى عن صرختى وحنينى تلقاء مدين وصلاب
لان الذينهم يطوفون فى حول عرشك ويشربوا كوز العز
والامال ووحدوا خلاوة القرب والوصول ينبغي لهم
بان ينظرن الذى بعد عن ساحة قربك وحبل محروبا

من بدائع نعمائك فاه اه يا محبوب فاه اه يا مفضول
فاه اه يا مناني فاه اه يا رحاني فاه اه كيف ارضع راسي
عند قدم علي الذي جعلته مشرق وحيل ومطلع الهياك
فكيف انظر اليك الذي يذب الي محمد رسولك وبيته
اسرار فضائك وكتب الواح امرك فوعزت لك يا محبوب
نكاد ان ارجع الي الصدم من خلقك وما ورد علي في آياتي
هل اقدران ان شاهدت علم الذي جرى ما نزلت علي الروح
من مفادير امرك واسرار سننك وقضائك وظهر منه
ما ثبت به تنزيه ذالك عن الامثال وتقدير نفسك
عن الانشراح واسمع صرير قلم الكليم الذي به كتب
احكامك وحكمك وجواهر توحيدك وانوار تفريدك
اي محبوب كيف شاهدت علم الخليل الذي بعثته بامر
وجعلته سراج وحيل بين عبادك وكلمة امرك بين
بريتك فاه اه من مخلوق التي ان تذهب حتى بدوام
عزك وبقا، كينونتك هبني يا الهي غمستني في مجود
الغضبان فكيف تذهب مني وواج العصيان التي
ما اتق بددوني في ايامك يا الهي بحلمك الذي ما اخذ
به اعزائك بل يددهم سلطان فضائك تحت كل
من اراد ان يجر علي وجهك سيات البضائك لشدة

لحكمة التي كانت مستورة عن انظر برئيك وبعنايتك التي
 ما امسكها شئون خلقك وعمل المشركين في بلادك
 بان ترجعني الى الهدم ثم العشق في ايامك سلطان
 مشيتك مرة اخرى لعل يحج عن قلبى ما ظهر حتى في كثرة
 الاولي واكون غافلا عما ارتكبت لتجعل هذه المغفلة
 نعمة على نفسي ورحمة على كل مؤمن وعناية على اهل
 انت المقتصد الخالي العزيز الكريمة انتهى هو الذي
 بيده الكل من في الابداع بقبض انصاف من في
 از جميع قام وصرير ان كه بين يدي الرحمن مؤداه جميع از
 كل من في السموات والارض منقطع شد بكوي دست
 نوحه نمائند واز نيا وعاقد ريفها منقطع كردند
 اين ايام كه خنين نفوس مشاهده نميوند الا قليلا
 ديكر تا چه وقت و زمان وجوه معتدسه منير و
 احديت بير و ن خرامند و بفتحات الله و كل انة فان نشو
 واز غيرش بي نياز اميدانهم من خيرة الخلق عند الله
 الملك المهين القيوم اگر چه اين عبده و مطلبى خدا
 ميبارد بعد خود را نادم مشاهده ميبايد چه كه
 معلوم نسبت حرارت تحت الهي و لان قلوب احداث
 شود چنانچه در ظهور ستين بيانات فقطه بيان

روح فاسواه فله را که بشر هر نفسی میرودند در کمال
 بی اعتنائی بیک دست آخذ نموده معتقد عشره ذرات
 او اقل ملاحظه نموده میانداختند و قالوا ان هذه الکلمات
 مقتریات و اگر فی الجمله منصف بودند حرفی از آن در او
 جمیع من فی السموات و الارض منادله نمی نمودند بشنو
 از این عبد و قلب و سمع را از کل آنچه شنید و ادراک
 نموده طاهر نما و بعد از آیات منزله قبل که در بنیابین
 و مرسلین نازل شد ملاحظه کن و این آیات ادع
 امینع و امشاهد نما و خود انصاف ده و البته اگر
 با آنچه ذکر شد عمل نمائی بحق و نرسوی و از وی سواش
 منزله کردی براده چنان بود که جمیع آیات منزله که از
 سما مشیت رب علی اعلی در این امر ادع امینع نازل
 شده ذکر شود حق فرمودند و فرمودند چیدنی
 نمائید تا معلوم شود که اهل بیان در چه رتبه و مقام
 واقف و قائمند و جوهران احد شود یعوان بقوه
 که بغیر الله ناظر نبوده و نیستند و بعد از مقتضی شد
 آیات مکتوبه بیان و معانی مکتوبه آن از سما مشیت
 و همان نازل تا جمیع ادراک نمایند که فای الله حرکت نمود
 مگر بوصف این ظهور اعظم و لسان الله ناطق نشد
 مکر

مکربین کرامین جمال الطهر الامر بیدالله وانه کان علی کل
 شیئی قدیر لذلک این عبد فانی با حجاز آیات مشرق که
 مشرق نم سلطان بیان مشرق نموده کفایت نمود و
 بر هر ذی بصری ایوم لازم که قلب را از کل اشارات و
 دلالات و اسما مقدر نماید و بنفس ظهور و ضابطه
 من عنده ناظر باشد و کل این مامور شده اند در
 بیان چه که اسما و ادکار کل خلق او بوده و خواهد بود
 ایوم اکثری از اهل بیان در عقبه اسما واقف و عند
 الله از عبده ان مشهور و مدن کور اهل منظر که عند
 ان نفوس هستند که آثار شجره الهیه را در این ربیع
 فرد انبه بدست خود اخذ نموده و متادل نموده اند
 و متسکین بعبیر این شجره عند الله مردود و از اهل
 و نار محسوب در این وقت مدوح ندا فرمود که بنویس
 لعباد ظلی فوق ان مشاهده نمیشود که از ظهور حق
 نفسی دلیل و بیهان من غیر ما ظن من عنده و نزل
 لدن طلب نماید بحق ناظر بشوید اگر ان محقق که بان
 اثبات محبت فقط اولیه شده مشاهده شدند و من
 لدی الله ظاهر گشت دیگر مجال توقف ندارد این صورت
 هیچ عندی از حدی مسموع نبوده و نخواهد بود

بکلمات اولین و آخرین متمم شود و مستدل گردد
 کذب بین الله امره انتم تقفون و اینکه نوشته
 بودی دیان و میرزا عوغا و شیخ اسماعیل و حاجی
 هاشم ادعا نموده و باطل شد انداخ مثل این اعتراضات
 در اول ظهور بیان مشرکین نموده اند و چنین مذکور
 میباشند که نفس معدومات قبل از سید باب
 این ادعا را نموده و باطل بودند لذا بعد از آنکه الله این
 قولهم مثل اقوال ان نفوس بوده و با این احوال عرض
 از حق نموده اند که زال نزد هر ظهوری مشرکین این عصر
 با مثال این اعتراضات مشغول شده اند و لکن عا
 بصیر و منقطع خیر را مثال این اعتراضات است
 الله منع نموده و نمایان بکسب موعود و شوق
 مستقیم خواهد شد بی واسطه بوده که هر چه ظهور
 اعظم تر و حق ظاهر تر اعراض حرف نفی نشدند بترقی
 و خواهد بود چنانچه مشاهده میشود و لکن این نفوس
 که ذکر نموده اولاً از کجا بطلان این نفوس بر شما واضح
 شد اما الدیان الذی سعی فی کتاب الله کل نماه
 الحسنى ابداد عانی نموده که مخالف باشد در سه
 اول مرتضیٰ حیدر خان قی از او در ساحت اولین ارسال

دانشمند

داشتند و در آن الواح جزایمها رخصوع و خشوع و ایمان
 بالله و مظاهر امر او مشاهده نشد و لکن نفس معرّف
 چون مشاهده نمود که نفسی ظاهر شده و مناجات تو
 نار حسدش بدان مشغول که قوی برقت او و همچنین
 داده چنانچه آن مظهر احدیه را بنظر نقطه بیان نفوس
 او شهید نمودند و بعد در کتاب خود مفرّاتی باو نسبت
 داده که ابدی صادق نبوده و بوق ایچه ادعا نموده بود
 از منزل بیان مضرّیها در باره او نازل فانظر فی السّما
 لکون من العارفين و هجی از این نفوس بوده اند که
 نفس معروفت آنها را در آن نموده و حکم بر کفر جمیع کرده و
 عند الله ان نفوس مردود نموده و نخواهند بود بلکه
 شعری منهم خیر منه لو انت من المنتصرين از جمله جناب
 استیاد بر بهیم علیه بها و الله الامی که در حق او آیات
 نازل شده و از جمله آن آیات اینست که ذکر میشود شای
 که او را کتبی و مقلع نبوی که احدی بنقطه اولی
 و ما نزل من عنده ناظر نبوده بلکه حبثا لریاسته و
 حفصاً لغره مرتکب شده آنچه را که احدی از او ک
 ابداع تاحین مرتکب شده قوله عزّ اعزّزه ان اشهد
 ان یا ابرهیم انک کنت فی یوم عرش ظهور ربک و اما

کما من قبل ثم من بعد لظاهر من انظر قد خلقنا كورد قنا
 وامتناك واحيينا ك الى حينئذ وان الذين اوتوا
 الصحف هم الى حينئذ محجبون فلما نزلت على الله رب
 رب ما يرى وما لا يرى ويت الغالين قد سمعت صوت
 ما يتبعن امرك وهم يحسبون انهم في حبك بعالون
 قل كلا ثم كلا اني انا قد حشرت ومن اتبعني على الله في
 في يوم الذي كنت موسى عرش ظهور الله في المؤمنين
 وان هولاء لا يتبعوني وان اتبعوني لا مسا موسى قبل
 عيسى ثم محمد بعد عيسى ثم نقطة البيا يوم القيمة
 حال ملاحظه نماكه اوارا عرش ظهورنا صيد من قنا
 مشاهده نما خلق مؤدوم ودرق داديم ومير ندوم وند
 مؤدوم نور دادين هنگام وان نفوسيكه بتوا عازا وند
 بودند در صحت تاحين محجيد وشنيديم نذ البعوض
 كه متابعت مينودند امر نور او كان مينودند كه در
 محبت بتو عقامات ظاليفان بن شده اند بگو كلاتم كلا
 من محسور وندم بين يدى الله بانفوسيكه متابعت
 من مينودند در حينيكه ظاهر شد عرش ظهور يا سم
 موسى وان نفوس محجبه متابعت من نكرند وكرمتا
 من عوده بودند هر اينه عطا هر بعد و تصديق عيا

بان انصاف و سبیه فایز میسندند حکوا ای صم روزگار دست
 مقوم شمشیر و التفتات نما کلمات الهی تا که نصر بخا من غیر طریق
 او را عزت ظهور نامید و بعد از این نشان محکم منعانی
 بکل سخطا طایف او بود و خطاطیه بانبت الله او هو الله او
 من الله او الی الله او ذات الله و کبوتة الله جمع این مرآت
 در رتبه اوثابت و تحقق و همین بقدر العوم اهل بیان
 بقنوا بقدر معرفت ابوالذواهی میا من صد و قسمی باو
 اعتراض نموده اند و حکم کفر نیز در اطراف منتشر که حال
 مدتها است از کل کاره نموده الا لعنة الله علی الظالمین
 حال ملا حظ کن که چه مقدار در امر الله اسراف نموده اند
 و بغیا علی الله چه اعمال را مرتکب شده اند و بعد از
 خطاطیا ذلک الاسم الجلیل قوله عز ان اعزاز ان ^{حلی}
 فی الصحف لم یکن لا عراش ظهور الله من بعد لامن قبله ولا
 من بعد ذلک الناس عن سراسر الامم محققون و از یاد کسی
 فی الکتب من بعد الصحف لم یکن فی الاعراض الاما بدین
 علی الله و هم قل کل من الله الی الله بر چون ان ایس
 فی البیان انظر کیفه فین ادلای فی کل ^{جست} ^{جست} ^{جست}
 منافحت باب الامه فی ظهور من قبله از فضل الله من
 فی البیان و لکن الناس لا یعلون نفسی که تصریح ^{مستقر}

تو خلیل حق در صحف و ذکر مفی در کل کتب سماوی و قلام
مزدربیان ابوالذواهی میامند و شاعر نیستند قل
قد اخذ الله بمعکم و ابصارکم و افندتکم و انتم لاتسمعون
لاتصرون و لاتفقهون کما یستقیظ که از تالیفات معین
بالله است که او را رب اخذ عوده بخوان و بسیر این
مفکره چه نسبتها داده و امر قبلی صحت شد که این اسم
وقتی در عراق آمده بود جمیع در صدد قتل او هم برآمدند
و طلعت الهی ایام و لیلی نام را منع نمودند تا آنکه از آن
صحیح و سالیماخیل خود مراجعت نمودند کنگرکان الامر
و کان الله علی ما اقول شهید محمد خدرا که کنگر مستیظن
نزد هر نفوس است و الا فوالذی خلق البریه لاس شو
که انکار می نمود چنانچه اکثر اعمال را انکار عوده و ای کاش
بشان می گوی از این نفوس یکم مرد و دهم شده عند الله مذکور
بود قد جعلت الوهم لفسادها مزدون الله و لاتستعز
ما نقول و لکن الله یشهد ما ارتکبتم فی الحیوة الناطقه
یاخذکم بهم من عنده و انة امتلا السعیرین مع ذلك
چنین نفوس تا که را عامل بیان دانسته و نفس را
که بیان بظهور و اظهار شد او را اول شمرده نوالله
یکم بنموده مگر نهی و رسالت نیستی الا در تیره و هم عود
و تقن

و تظن فی نفسك بانك من المصدرين و از این گذشته
 این نفوس باایات الهی ظاهر نشده اند و اگر تو میگوئی
 که صاحب ایات بودند و مردود شده هذ انفعی منك
 الله المهین القیوم چه که اگر صاحب ایات باطل شود
 از برای بقودن علی الارض ایمان باقی خواهد ماند چه
 که ایمان کل محقق است بمظاهر امریه الهی که ان مظاہر
 امریه باایات ظاهر شده اند و اگر نفوذ بالله صاحب ایات
 باطل شود بیخبر برهان اثبات حق نقطه بیان مستجاب
 کبریت کلمه تخرج من افواهکم باملا المرصین معلوم است
 که این نفوس را محض تضییع امر الله مذکور داشته
 و این ظهور درام قیاس بان نفوس نموده ای غافلند
 که ان نفوس عند الله مردود نبوده و نخواهند بود بل
 المرود هو الذی انکرهم و اعترض علیهم و حکم بقتلهم
 و از جمله ان نفوس که نوشته یکی جناب حاج میرزا محمد
 و عوایضیکه از او بمغفر عرش آمده الان موجود و جز
 کبری از او امری ظاهر نشده ای مدعی عرفان همه
 عرفان تضییع نمودی شنیده شد که یکی از حکما و فق
 در از من سآد بود و علمای ان از من بیچاره فقیر را
 تکفیر نموده امر بخروج نمودند و جمعی بران فقیر هجوم آوردند

از جمله آن نفوس ملاحظ حکیم نوری میمورد ان مظلوم
در ان جن به بچیل از علما سخن نگفت و لکن حکیم مذکور
نویس بر خوده و گفت کله که ذکر من محبوبه و مقصود من
انکه تو که خود را حکیم میشمی چرا بر حکم اعتراض میمانی
حال آنما با این اعتراضات ادعای حکمت و عرفان هم
داری شبالی الله الذی خلقک و سواک ولا تعتر من
علی الذین هم اصفا بالله و ایاة و ورد علیهم فی سبیله
مالا یحصیه لهد من العالین بضدین و تکذیب نفوس
ابدان بتقلید کفایت نشد و نخواهد شد رب لا عن
یرجع النفس الی نفسه و رب راد یرجع الرد الیه و هو
لا یتشعر فی نفسه و یکون من العافلین قل و تو انبغظکم
قد کسر صم الوهم و الهوی و الله الذی لا اله الا هو که هوی
متشبه شد که در ادب مع شبه بداشته میمانم چه
دلیل و برهان نفسی که ان نفوس راد عموده ترجیح
بشخصیت این عبد را و بد نفسی راد ممکن هر که
محمود و بقطعه بیان هیچ را وصیت فرموده که احد
بر احدی تعرض ننماید چنانچه نفس معروف و الله
لا اله الا هو با الله با کمال جلیه و تدبیر در صد قطع
سدره ربانیه بر آمد و کشف شد آنچه در صد

پیمان بود مع ذلك ایشان باو تفرق فرمودند تا آنکه
 اولی از او بین بدی حاضر شد و جمیع درود الله و
 آیات بوده و الان بخط خود او موجودند لکن آیات الهی در
 رد سن رد علی الله از جهت امر نازل و هذا ممکن
 عند بل من لدی الله المتقدر المبین الغریز القیوم
 و آیات مختص است بصاحب ظهور چنانچه نقطه سبنا
 بصریح فرموده که بعد از عزوبت من حقیقت احدی
 استماع آیات الله نخواهد نمود الا حین ظهور بعد
 و همین نفس معروف لیاالی و اسطار بین بدی قائم
 و آیات الهی را القا می شد و بعد بجزرد و کله چنان
 معزور شده که ارتکاب نمود آنچه را که احدی از نظام
 نفی ارتکاب نموده و هر نفسیکه فی الجملة صاحب شعور
 باشد میدانند که اولاً زال خدمت حضرت امیر مؤمنان
 و اکرم چیزی در الی نمود و رشی از طوطام این سخن
 موافق با و افاضه شد مع ذلك نویسنده آنچه را که
 هیچ عاقل ننوشته فالله اگر صد هزار امثال او بین
 قادر بر تکلم باشد چنانچه این عباد بچشم خود مشاهده
 نموده اند و تو بگویم صرت میگوئی باری الهت کند
 خدا ان مشیطانی که او تو هر دو را اغوا نموده و بر

ریاست ظاهر چه مقدار مفتریات بحق نسبت داده
 انشاء الله امید داریم که بکند هر چه مرفوق نشود
 و دیگر عنیدانم که میرزا عوغاچه ارتکاب نموده که باین
 قسم بفضش در قلوب امثال او خاک فرشته بیانی که در
 رسالت در رد او می نویسند با از نفوسند که در
 غلبات ذوق و شوق کلماتی می گویند ایشانم بخند
 ذکر نموده اند دیگر نباید باین شدت در صد ^{هنگام}
 حرمت عنباد باشند بترسید از عدل و قلوب عنباد او
 میازارید هیچ امری از امثال شما ناطا هنرند که فی الحمله
 را بچحق از او است تمام شود نسل الله بان مجمل
 ز صد و یکم خالی از غل اخیامه و آنه کان علی کل شی
 قدیر قول الملوق که اعراضه و عظم نفاقه و اگر می
 ایم مقام محقق غیر از آیات دارند بفرمائید و اگر آيات
 میرزا بچی علاوه از نص صریح و بر این قاطعه در
 مقابل ایستاده ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر دارد
 و مجلدات کثیره در دست دارد آنهمی فوالله کلاما
 تکلم نموده که انسان شرم می بارد که ملا حظت نماید
 چه زود میزان الله را تغییر داده اند و حرمت الله را
 صنایع نموده اند و چه زود بفریف کلماتش مشغول

کشته اید فوالله هر ذی بصیری از اینجی نوشته نشانند
شان ملقبیک را در آنک نموده و میخاید فوطیه و طایفه
انتجوه این عبد بختی است که کدام ملک از این فرخ
استماع نماید و جواب ذکر کند آخر این چهار روز عمر
تو را بان داشته که با این هدایات و همیه نفسیه با اله
شیطان مشغول نشد و از شا طعی احدیه محروم ما
کیرم جمیع نفوس او را منج و الله ریت اخذ نمود
چه نفسی از برای تو و او حاصله فوالذی نفسی بید
بل جنس آن دنیا و آخرت، نوشته که صاحب این ظهور
غیر از آیات اگر چیزی دارد بیاورد و این نصیر کاغذ
با اینجی نقطه بیان روح ما مواه فذاه در کل میان دار
فرموده و من تکلم بهذه الکلمة اوتیکم لعن و لیعینه کل
الذرات و من فی ملکوت الامر و الخلق علی و انتصاف
احق دانسته اید چه که اگر ناس احق نبودند و ضر
معرض تا در نبودید بر اینکه همی بفرمان تکلم به الله
تکلم نماید نقطه بیان در کل بیان نصیر کاغذ
که تحت ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود
و نویصیر کاغذ نوشته که اگر حقی غیر از آیات دارد آیت
تمام و تقول ما لا نشعر ان مقامی و که اراده نموده

گما از برای معرص با الله ثابت غمان از مقام منوط ^{بقول}
 نقطه اول بوده و نقطه اولی بایات الهی ثابت شده است
 تفکر کن که چه قدر از بسبیل حق دور افتاده ای و در زمانه ای دور
 ضلالت افتاده ای و تفکر قیما ارتکبت و تکلمت به عمل
 تندت من فعلت و تگور من استغفر من الله الذی
 خلق کل شیء باعز و اعظم من غیره بنسبه سلطان ^{حق}
 ذلیله مقتدا ملک و من ظنونک و من اوها ملک
 اوها ملک الامتنام الذین ائتمنوا بها ربهم و الله
 یؤیل لهم من عزایم عظیم و الله از حقایق بسیار
 مطمئنید و حق دارید حال آیات را کار میکنید
 آنچه نفس معروفت ظاهر نماید که فوق آن از صبح
 قدرت الهیه ظاهر نشد تسلیم محمولات توان
 نفس مشرک بالله را میفایم فوالله در این امر ثابت
 نیستید و نخواهید بود چه که نفس معروفت نامیشنا
 در دعوی و ادعا اکبر من کل کبر و در ظهور و فعل
 اصغر من کل صغیر ای فقیر و بیضاعت کاش اولایک
 مثل خودی قدرت اخذ نموده بودی چه فایده که بسیار
 غافل مشاهده میشوی و الا کسوفی مطاکم مذکور ^{مستند}
 تا وهم را خوب دارک غمانی و بر مکرش و مخرج کردی ^{بینه}

نوشته اگر آیات است میرزا محی در مقابل ایستاده و ادعای
 بالاتر و بیشتر دارد و مجلدات کثیره در دست دارد ^ص
 شانه و کبر قول این ادعا از آن منع عز و زور و نفس و هو
 مثل آن است که غله وادی هرزه ادعای دیوبیت نماید
 بلکه اعظم عند کل ذی بصیر منیر چه که کیبوت او بحر فزاین
 آیات عز و صمدانی مخلوق شد و آنچه کلمات از او ظاهر شده
 در رتبه او بوده فافتح بصیرت لعمرف و ما عند من بیدار کند
 الله انما الایمان بوجه الیه و یتوب و یکون عزالت انبیا
 المستغفرین فواقته از تکب مالا از تکب احد قبله حال
 خود توان صاف ده که این کلمه از چه رو ظاهر شده که نوشته
 او در مقابل ایستاده و ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر
 دارد هر جا هلی از این قول ننگ داشته تا چه رسد
 بغاظر ای ذی بصیر همسنگ نوشته که در مقابل ایستاده
 همین دلیل است واضح و بطلان او ضاحیحان شامه
 مقدسه از نفس همین کلمات روایح عز و زور و استکبار
 و اعراض از حق است تمام نماید گو با ایند تلاوت
 قرآن نهیم نموده که سفیر نماید قوله تعالی و من اظلم من اثمی
 علی الله کذب اوقال اوحی الی و لم یوح الیه شیخی و من قال
 من انزل علی ما انزل الله اثمی قدری و نفکر در این راه

منزله تا که شاید موقن شوی باینکه هر نفسی که بیدار از
میکنم مثل آنچه حق نازل فرموده همین کلمه مبطل و مکذّب
او بوده و خواهد بود ای صتم حقیقی بشو و نغمه و زقای
الهی را که بر اعلا رسیده بیان تحقق فرموده میفرماید که هر
تو در این چنین ظاهر شوی من از اول مساجدین و قول
مؤمنین ستور بوده و خواهم بود و تو حیا و شرم از این بی
لسان رحمن بنموده و بصر عیان نوشته که در مقابل آیتنا
و بالآیه و بیشتر و بهتر از دعا دارد و الله همین کلمات
برها نیست اشکار و بر اعراض و کفر و نفاق امثالان
نفوس و هم چنین میفرماید قوله عز ذکره اگر کل اهل
بیان در جوهر علم مثل او کردند که نمر غنی بخشد ^{بشهر} ^{الاهل}
با و این بسی واضح است که احدی در جوهر علم مثل
ممكن نه الا نفس نطقه ان شمر الهی در باره خود چنین میفرماید
و تو از برای نفسی که میخواهی بقول ان شمر حقیقت اثر را
محموله ثابت غائی بدان که اینگونه کلمات الا نطقه مشغول
شده و احسرت الله الذین اتبعوا كما اتقوا انهم لا اعطوا
صنائل همین و از این گذشته مینویسی که مجلدات کثیره
در دست دارد بعینه این قول مثل احوال معضین نزد
هر نظر و راست که افتخار بتالیفات و تصنیفات خود

نموده و در سلطان ایما و صفات اعتراض نموده اند اگر
 کتب نفسی را غنی می نمود هر ایینه کتب روی ارض در حین
 ظهور و نقطه بیان روح مناسوه فذاه ناس را غنی و مستقیم
 می نمود لا والله کل فتره لدی بار غنانه و کل هملاه لک
 بار علم و کل عمر آتعد ظهور قدرته و انه هو الحق بنفسه
 عما سواه و انه هو المقدر علی العالمین از خود توانیضا
 می طلبیم اگر نزد نفسی که قطعه از باقوت باشد و نزد
 صدر از حروار حصانه طال کدام را غنی میدانی و
 بی نیاز می بینی اگر صدر از کتب ظاهر شود که نثری
 بخشیده و بخواند بخشیده که بقصد بق نظر و چه که
 کلمات بمنزله مشکوه و حبت و ذکر الهی بمنزله سراج اگر
 آن مشکوه از سراج محروم ماند الحق خواهد بود معطل
 کلمات خور است در وقتیکه نجات حب الهی از او سستما
 شود و بعد از صفدان این رتبه مثل ادبی کلمات اهل
 ارض ملاحظه میشود خف عن الله و لا تقابل معه
 من عباده و لا تذکره غیره فی ساحة قدسه فاخرونه لا یحیا
 ثم انطق ببناء و یک بین العالمین در این مقام بیان
 منزل بیان را استماع نما که یکی از حروفات حقی و صیت
 فرموده میفرماید قوله عز و ذکره اگر ملک ایها از آیات آن

جوهر قدم را که او تکی باشد کنی یا شب کنی آخر تر خواهد بود ^{عند}
از آنکه کل بیان را بعد کنی زیرا که آن روزان یک ایون را
نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد مثل آنکه اگر کسی در
زمان رسول خدا کل کتاب سماویة و آنچه در نظر آنها
نوشته شد ثبت میشود حکم آئینی در حق او میثاق و بی
اگر یک ایون از قرآن ثبت میشود حکم ایمان در حق او میشود
آینست جوهر علم و عمل آئینی حال ملا حظت کن که عظمت آن
بچه مقدار بلند و عظیم است و صفات توحید و کلام
و کلمات شکرین در چه رتبه و مقام ششم عشرت در بیان
حجیات محبوب نماید و نفس ظهور بالایش این کلمات است
آنه فلان مقدمه است و من کل آنکه و از آنکه بنفست
الله بین ریته و یغفر لهن علی الارض بان یسئوا ما ^{نظیر}
من عنده لا یماکان عندهم لان هذا هو الحق و ما بعد
الحق الا الضلال لان انتم من الضالین بسا از حمید
که محلات زیاد عمل نموده و لکن خود بجز فی انرا نشاء
چنانچه این مثل در کتب قبل ذکر شده و در کتابین
نصوحا نازل الله الذی ولا اله الا هو محمد بن که میگو
از برای این خوب است که مداب محو شود او بر صفا
احدالی سببه لان یغفر ان یكون نطقه قبر الکلامه

این عباد بسیار از آن مجلدات دیده اند یکا شصت و هفتم
میشکفتی و بدیده نصیرت بکلمات مجعوله است نظر کن
تا الله بظلمه و با ظاهر من عنده کل غافل بصیر و دیگر
از آن منع کبر و عز و العتاشه بود فوله حق قدری
سهل است دعا ی آن دارند که کل ابواب مدعی پاکه در

عمر نوشته در یک روز خواب نوشت بهتر و خوب تر و
فصح تر که هر طبعی عمره هدا میقی جمیع فضیلت های شما
و او از این بلیت که معلوم شده این عیب است که در این
مقام چه ذکر نماید چه که تکلیف نظر کرده که والله فرغیم
در مقابل کلمه بچین کلمه تکلم ننموده بیکجا خداوند
بی همانند که اگر مقابل بلیت نظر از طایفین حول ^{تکلم} در
ناشد تا چه رسد بمنبع و مظهر و مصدر و موصوفات
ربانیه و حال همین قول را تجربه نمایند آن معجز صابر
و خدام بیت هم حاضر اگر توانست بستان از رضون با
خدایم مقابل نماید بصدقلم فی کل مناقله مع انک زیا
گفتن دلیل بر حقیقت نبوده و نخواهد بود چون تو
اعتراف اعلی الله باین کلام و همی مستدل شده اند
این عیب در جواب باین کلمات ذاکر لئلا یغیثک
من عند و حجة و رهان و دلیل و الا ساحت اضع

قد بر اهل از جمیع این دلایل و اذکار و کلمات و اشارات
و صد و ولیک بان تمسک جسته آید مقدر بوده و خواهد
بود ای بی خبر تا حال معاد دل بجز از سماء میان نازل
نازل و بیک آید آن معاد که نمفاید کمال بجز در اسمائها
و زمین است و اگر تو باین شیون ناظری پیر خاص شو
بینیدی تا ملاحظه نمائی که حین نزول آیات احدی
از محمد و حیران بر نیاید عجب یا آنها المجر تبعد الله
لا ینبغی لاحد ان یمجر بالله بل ان یمجر بعباده و بمختم
کما اعتقل و در حکایتی اسئل الحکم نزد مرغان و الفی
این را که شما مثل کلمات صبیان بوده و خواهد بود
قد جعلتم امر الله هوأ و لعبا و هزوا و مخر یا صوف
یاخذکم الله بقهر من لدن ذواته لقیتمار مقتدر و قد
و رایح دلیل و استدلال است و با حین رضوان دلیل
و برهان الهی را پزمرده عموده و اگر خود آمل من آن در
کلمات با مضان ملاحظه نمائی و فیما بحشر اوتی من
ان ملتفت شوی هیچ نشنیده از اول ابداع تا حین که
نفسی بحق معارضه نماید با آنچه تو در این کتاب سخن
خود معارضه عموده لافوزت العالیین ما شهدت
الابداع اجمیرتک و لا عین الاخرع اعقل منک ^{لکن}

المن

انك انت تفرح بما رقت وتكون من الفرحين نسئل الله
 بان يبدل ورحمتك بالرحم الكبرى الا بان توب وتوب
 اليه وتكون من التائبين وديكراهي ان مشرك
 ملحق نوشته عجيب را از اين خودستان ادعاي از زيارت
 كه عبارات من ايه است و رسولان ايشان ميگويند
 اطفال هفت ساله ايشان هم ايه ميگويند پس كجا آيات
 من نظيره الله دليل محبت او خواهد بود كه خلق او هم
 گويد و سپر كوچك ايشان هم ايه ميگويد و اگر گويند كه ايه
 هم از مقام خلق و حروفات ظاهر كرد و هم از اصل
 و سحر حقيقت پس نفس ايه دليل بر حقيقت اصل سحر
 نخواهد بود نبي ديگر لازم است بيان شود كه چه چيز
 انهمي ملي انه لو يري دان بطق كل نفس ببناء نفسه
 ليقدر و انهم هو المقدر القدير ولو يري دان نظير
 كمال آيات ليكون قادر اسلطانة وليس احد ان يعجز
 عليه و كان امة على ما اقول شهيد انه انطق صبيان
 الصبيان ليكون دليل عليه و يرها ان النفس وهذا
 مقام الذي انتم تشكرون الله بذلك و تحمدونه و
 انتم فتحتم السمك بالاعتراف بهذا الذكر الذي ظهر باسم
 الاممي بين السموات و الارضين حال ملا حضرت كه

هیچ جاهلی چنین اعتراض عوده و یا میباید که الله مکتوب
 و امثال تو که از هوا، نفس و ماء اعراض و نار حسد و تراب
 بعضا خلق شده اید لذا موی انبساط که اندر قدر نظر بالحق
 و لامر که و ان ربکم الرحمن قد کتب علی نفسه بان یظهر
 فی الآوان ادلاء علیه لیعو من بین السموات و الارض
 و ینطقن بشیاء نفسه و یرفعن اعلام المنصین الخلاقین
 احسین اولئک عبدا الذین جعلهم امه مطهره عن
 و منقطع عما عندکم و متشکک بحیل الله الحکم المنین
 اولئک لا ینعمهم انوارات من علی الارض و کذا لای اکثر
 کجوا ای جاهل نعت و از نعت فرق نموده و غیر سخن را
 شتر شمرده و جوهر رحمت و عدل را نفس ظلم دانسته
 طبعی از اطفال بیت در سن شتر سالی با آیات الله
 تکلم عوده و از طمناح حال حاضر است و والله خود همتا
 شجره فساد بکرات میگفت که آنچه از او ظاهر شده از هیچ
 نفسی از بدیع اقل ناحین ظاهر نشده و اکثر لیاالی و ایا
 بشناسن مشغول بوده و طال امر بقسمی شده که از هیچ
 صنع اعراض عوده مهمل است از اطفال هم دست
 و ینداشته و بخراهد داشت و تا ازین را با این ده ماء
 مطهره صنع نهند دست بر مدارند و همدان طائرل

فی الالواح انتم من الناظرین بکرات فرموده اند که او را
 در طفولیت بابات ناطق فرموده ایم تا دلیل باشد بر این
 ظهور عز و جانی و طلوع قدر و صمدانی و تو این رحمت کبری را
 نفقت شمرده و عوض آنکه شکر نمائی بحق منبع راسکایت
 آغاز کرده و اینکه نوشته که خودشان اتعالی ان داره
 که عبارات من ایست نزد خود است نه از علی الله عبارات
 ذکر کرده خدز نامک یا ایها الجاهل هذه مقادیر ^{تفصیله}
 عنه بداند و امیدویش کنی بقصه بیان میفرماید که کل
 آنچه در ارض موجود است آیات او بوده و خواهد بود
 تا جسد نمازل من عنده و ظمیر من لدنه و الحق بقول
 فاعلم بان هذا الهو الذی ظمیر من قبل و یظهر من بعد و
 من فرق بینه و بین من ظمیر او یظهر انه کفر با حق و آیات
 و لو یکون ذابصر حدیله لیسید کل الظهورات فی هذا
 الظهور الذی ظمیر الحق بایات مبین بدانکه آنچه از اول
 لا اول که حجج و براهین ظاهر شد از جمیع انبیاء و رسولین
 کل حجت این ظهور بوده و آنچه در این ظهور حجت است
 لا زال حجت حج قبل و بعد بوده و خواهد بود و لکن
 این طفل را مخصوص آیات ناطق فرمودیم تا بعضی از
 نفوس که بر نفسی از فیوضات مالا نهایت این بحر اعظم فای

شده اند استکار بر منزل ایات نمایدند نفسی بلکه باد
 متمسکی لایزال بین میدی بوده و بر شیخی از بحر الجود محرم
 ماند و رجوع الی مقبره فی النار و انما المقرة الفجار و بنس
 مقبره هولا الا نشاز لو انت من الموقفین بدان ما بین
 شمس و نظایات ان رجدار و احجار و فزق لا یجیو مشهور
 هر چه ضعیفی ادراک مینماید تا چه رسد با نضر حدیث
 و از این کن شسته مثال شمس در مراتب ظاهره مشاهده
 میشود یا میتوان گفت که این نفس شمس تمام است بلکه
 ذوق ما بین ارض و سما مشهور و لا ینکر هذا الا کل علی
 مغفوض چنانچه الیوم اگر سمعت الطیف غلغلی و ان
 انچه شنید از مشرکین بیاک و طاهر کنی کلمات معروض بالله
 مثل کلمات صبیان بل حقر عند کلمات منزله از
 سما بیان رحمت شاهد مینمائی قسم بخدا که نسبت
 نمیتوان داد بلکه و بشی لایق ذکر نه و در صورتی قابل
 ذکرند که بعنایت الهی موفقی باشند و بعد از انکار
 لانیق محض بوده و خواهند بود بدان لایزال اصل محبت
 ایات الهی بوده و لکن از این ظهور اعظم من دون ایات
 ظاهر شده انچه از ایشان بملش کل عاجز بوده و نخواهد
 بود خف عن الله ولا تتبع ما یامرک هو الا فافع الحق

الذي خلقكم من شرق الريح نبيا الله القدر والمهيمن العزيز
 القيوم وانه ليكنم عن كل شيء ومن دونه من ليكنم
 ولو تمسكوا بخلق السموات والارضين لانهم توقون
 هذا نصح الله عليك وعلى عباده من استنصحن نصح ربه
 ومن اعز ان الله عنى عما كان وعما يكون وذكر القسا
 ان معرض بلقي الكروبيد كما انها تصدق ايشان عوذ
 حال عن ميرزا يحيى هم هين سخن است که بر فرض که سما
 ايه کونيد با هزار کس چنان خيزرت اعلى فرموده که بعد
 كل شيء اكر هو لهم معورت بلشان ايات نمايم باز بايد
 من نمايند ودر ظل من باشد بعلت نكته اول مرث هم
 وكل صغسل از من مياشند چون فطره الله از من
 ظاهر است بقصد بق فطره بيان اتمى بر فرض تصديق
 از اى حق لم ينزل ولا يزال مرابا بوده واو ليت ان
 احصا نموده وامن مخصوص بقى وون نفسى نموده
 كل شيء مراباى الهيه بوده وخواهند بود ولكن ظهور
 قبل از مرابا بجهت انكسايتم فرموده انه بقوله عز وجل
 لا شكوت اليك ان نائيرات جودى عن كل المرابا كل
 بالوانهم الى لسنظرون ومخاطبا لذلك الاسم مفرقا
 كه فونى ان مرآت اوليه كلم ينزل از حق حكايت کرده

ولا يزال حکایت خواهر کردند در مقام دیگر اول من امر را
مرات اولیه فرموده اند و این از کار در رتبه ملکیه ذکر کثیر
والا از برای مراد اولی بوده و نه اخیری و جمع این مراد
بفعلی خلق شده و خواهند شد مانند امیکه در ظل شجره
فردانیه مستقرند انوار حق در آنها ظاهر عین لاری
فیهن الا الله و بعد از اخراج ظاهر شیطانیه بوده و
خواهند بود فوالدی نفسی بیده که این شکاف حق از جمع
مراد فرموده اند در همانی است عظیم اگر باشد از شاعر
این نشان مراد که ذکر شد بقدر نقطه بیان و مع ذلك
تبعاً شمس ذکر مراد میمانی که شمس مراد عند تجلی او
معلوم صرت بوده و خواهند بود اگر نفس ظهور در جمع
اشیا اطلاق مرادیت در رتبه اولیه فرمایند حق لاری
فیه بشوند ای این عبد طایر این اراضی جزه خود را
نجات ده و بفضاها ای قدس وارد شو خوانده این از کجا
جز بقوهات و حجابات نیز امید و هر قدر این کلمات
مغول شوی از دل سلسال و مثال حضرت لا يزال
بعید مانی و محروم کردی درین امثال با محو دنیا
بظرف مرعنه ناظر شو چه که کل بارستی و از اظاهر
این کلمات خوب است از برای امثال خود در رفون

جملية ظاهرية که بزعم خود علمای مبداء استدلالت نماید
 فطره ملح اجاج بجزایر مغربست مبداء که آنچه
 لفظ وجود بران صادق مخلوق بوده و هو اهد بود
 ذکر فطره الله بموده کل اشیا و فطره الله خلوق شد
 فطرت را ندانسته از این گذشته بشوند ای فطرت
 که بهیكل معون و تلقاء با اعظم باین کلمات فاطم
 قوله عز بها و من المشركين من قال هذه الايات تطار
 على الفطرة قاله الحق ان الفطرة تاقطع الحق ان الفطرة
 جنبه فطره ظهرت علی هیکل خادم و قامت لدی الی
 محضوع و انا ب و یضح و یقول فویلکم یا مشرک الخلیف
 قاله انی قد خلقت بامر من لدنک ذلک تشهد لنفسها
 ولكن لا یقیمون هؤلاء الا شرار قاله انما التقیر
 الی نفسنا الحق و انما لم نزل کما غننا عننا و قد خلقنا ما
 و کل شیء بامر من لدنا و لا ینکر ذلک الا کل منکر کفار
 و این ایاتی است که از قبل در ذکر فطرت اصلیه الهیه
 از سما و الهی نازل برین از مطالب اهل عرفان است
 چنانچه در کاب الهی نازل ام للذین جنینا فطره الله
 الی فطر الناس علیها ایست که در حدیث نبوی
 وارد کل مولود یولد علی الفطرة الی اخره و این فطرته

فطره آمده بوده و این مقام صادق منادا میگرد در ظل این
مستقر باشد و بعد از تغییر از مشرکین محسوب چنانچه با تو
حدیث میفرماید انما ابواه یهودانه و نجسانه و نصیرانه
بگوای مهمل مبهم تو ایوم بحیثم و کوش مشاهد و امتناع
میغمانی که جرایات فواج و چون غیث ها طلال از سحاب
مشت نازل مع ذلک می نویسی که میرزا یحیی بگوید که صا
ایات متعکس از من میباشند ای محروم این مقام از عکس
و معکوس مقدیر است اگر بعد واحد در بیان واقع
میشد هر امینه ارض عرفانی منبسط میگشت که کل سخن
شوند بر آنکه حرفی از بیان ادراک نموده اند و لکن تا حال
که مشاهده نشد و بعد از امر بیدیه قول که غفله قطع
نظر از کل سخن الان میرزا یحیی مدعی هم مقامیکه فوق
ان متصور نشود میباشند دلیل ابات هر که مدعی
باشد با دیداتین عمیل و اعلاوی ازان نماید انتهى این
کلمات ظاهر شده مگر از منبع عز و مدد معدن کذب
مطلع سخن اگر تصدیق مراتب او شود نقطه الطرح
مناسوه فذاه میفرماید که اگر مراتب دعا نماید که شمس
هستم نزد شمس واضح است که ادب شی است از او که میگو
نواهد این میان منزل بیان نص صریح است و امینه

بعد از او بر حق اعتراض نمایند و نفوسیکه دعوی مرانیت
 دارند در مقابل شمر حقیقت ادعای بنامی کنند و بیل
 که و لک نفرتون علی انفسکم ثم علی الله و لا تعرفون و
 دیگر اینکه بسیار در شریعت است که نوشته الیوم هر نفسی
 مدعی باشد باید انیان بمنزل آیات میرزا یحیی نماید یا
 اعلی یا ایها الاعلی انقد کان کلید عندنا نزل من جبروت
 البیان من لدی الله المقدر الغزیر الملتان والله کل
 اشیا مستحیرند از این اقوال که ذکر نموده وجود و کنونی
 الیوم قابل ذکر نیست تا چهره بکلماتش هر ذی معنی
 میدانند که اگرهم کلمه از کلمات حق فرزندش یافت شود
 از این مقررات ظاهر اخذ نموده بسیار در خبری از خدا
 مبطلیم که بصیرت را بکل عرفان موقوف فرماید که نشان
 از مداد و هام فارغ شدن بکلمات ملک علام ناظر
 شود تا جمیع کلمات را نزد حرفی از کلمات الله معاد
 صرف مشاهده غائی کند لکن لایزال امر من جبروت الحکم
 فضلا من عنده علی العالمین قوله قل ادراک حال
 ای بلد من والله امر بر شما مشتبه شده اگر نخواهد
 واقعا بفرماید که غرض در کار نیست شما خود و کل
 من هستید اگر محقق شد بر شما بمن بنویسد است

با انصاف از برای شما بسیار آسان است میناست ^{نه}
مدخلی حقیقت ندارد و این حکمت عملی است که نهنگ
اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه میگویند که
علم سلوک با خلق است و با اشخاص که تعلق دارند از خلق
و مردمان که هر کس در محبت و خلق با آنچه موافق صلح
حرکت نمایند شما اشتباه نموده اید این حکمت عملی است
حقیقت و اینها حجاب بر شما گشته اگر نخواهید تجربه ^{شدن}
روزی را قرار دهید در مقام امتحان برآید ^{صیح}
از قرآن را بخوانید با کمال جلدی نزد کسی که مدعی حقیقت
مضمون آن صحیح را بسیم خاصی بلا تا ممل بنویسد ^{تفه}
دیگر بسیم و عبارت دیگر و هکذا هر که نوشته در ^{صیح}
خود صادق و الا کاذب بخلاف میرزا یحیی که مدعی ^{این}
مقام است در هر دو خود تجربه نموده و بمن اعلام ^{مد}
اما از روی انصاف یقین هر که دارا این مقام است
و کلام او حق و غیر و کاذب است حق و الله نضی علی
کلام تکذیبی بصیرت دید که با ابداد احرار و سواران الهی
بر تو مرده نموده چه که الیوم هر نفسی که منسوب ^{تجلی}
لا بد از او اثری ظاهر و هویدا است والله کلمات
پست تر از کلمات ملائکه بنظر میاید چون بعضی ^{الله}
در قلبت

در قلب او به قلت از لطافت ذکر و تحریر مجموع و محروم کشته
امر بر تو مشتبه شده که از حزب رحمن خارج نشده و بحزب
شیطان و قحطی نموده بر هر ذی بصری معلوم است که
عباد بعد از بیخ سینه معاشرت که لیلای و نماز را آنچه
بچشم خود دیده ایم و بیخ خود شنیده ایم ذکر کنیم و تو
بقول جنینی که فرزند این عبد درود بوده تا چهره سندان
سناکان اعراض معانی تمتک جسته با لره خود و از
اشراکات او از حجر معانی که در این ایام رحمانی مشرق
و مضیی است مجموع نموده حال ای با انصاف انصاف
ده بر ما مشتبه شده با و شما و ایست که نوشته عرض در کا
نبیت و الله نفس همین قول عرض صرف است و سخن
نفس و هوای چنانچه خود شما نوشته اید که حال بود
و تجربه کن این عبد دماً مور و تجربه نموده که بعد از آنچه
ظاهر شود نور اخبار نمایم و تو خود اینجا نموده و تجربه
نموده لذا قبل از تجربه بحر القدر محبوبات مضر به
نفسا نیت صحیح نسبت داده و انکار صرف نموده حال
ملاحظه کن که اهل عرض کیت تا همه تو مضعف است
نفسک فی حیران عظیم ان با بحر القرض تحت عن الله
الذی خلقک با مر من عندک ولا تمکلم بما لایزک به

کل الذرات اتق الله وكن من المتقين حال ملا حظة كن كه
 چه قدر افعال و اعمال نزد حق و موافق است و
 چگونه عقلت بيد قدرت احد شده كه خود عرض و
 بغضاي خود را بقلم منويسي و ثابت ميكني و مع ذلك
 مشاعر نيتي از ايشان بفرضت كل من قال الموت و لا ريب
 ثم يشهد نفسك على غرضك ان هذا الحق يقين بقرين
 مشركين بمقتاي رسيد كه بعضي از امثال شما ايراد گرفته اند
 و در حلق جمال رحمن حرف گفته اند و اعتراضات عموده
 و تو شمها دست بر طوق داده و بعد بفرع نفساني اعتراض
 عموده انسان مخير است كه كدام يك از احوال را تصديقي
 نمايد از يك طرف هيكل فساد با طرف نوشته و شكايتهما
 عموده و اخلاق دشمنانه را از مظهر الوهيه سلب عموده اين
 كلائيكه بخارج نوشته اند از انظر و نبها القا عموده كه
 بطائفتين حول بيت اين قسم نوشته اگر اخلاق صحيح است
 انكار انقوم چه صورتی دارد اگر عرض صادق بوده
 اين ذكر تو چه معوق دارد و الله هر بصيري و موقن است
 كلكه حق نگفته و نحو اهدت گفت با اقتضاي وقت هر چه
 مصلحت انفس خبيثه دانسد بان متكلم دستند تدارك
 اين عبادت نشهد با الله على خلق عظيم انهم يدان به خبر الله

بین خلقت و برهانه بین بریته و مظهر امر و فی بلا ده و ^{مطلع}
 العزیزین عباده و کلاً اظهر من عند الحق بمثل وجوده و
 ماده و فیه معدوم و مساحت و مفقود عند ظهور آن تماماً
 و آنه لیهو محبوب العارفين و مقصود العالمین من اعراض
 عنه هتد اعرض عن الله المهيمن العزیز القدير ای اهل دین
 شما را بمالك يوم الدين قسم میدهم که از این کلمات اقل
 من ذر را میجو حق است تمام میشود لا فونفسه الحق این
 سخنان مشابه سخنان اراذل اهل ارض است که درین
 محاصمه با یکدیگر ذکر می نمایند که من قدرتم از تو بیشتر و
 قوتم از تو برتر و لغتالین سخنان لیهو که ما بین محال
 متداول است و الله حال یوحه بر امر لازم چه که فقطه
 بیان با انعام و شان چه مقدار خضوع و خشوع و
 تسلیم و رضا نسبت با این ظهور فرموده و مع ذلک تو
 با این کلماتیکه اراذل از ان ننگ دارند تکلم نموده و با
 کلمات بر بطلان حق استدلال کرده طوی حال امر الله بنا
 تنزل نموده که جمیع ما فی البینا منوط بقول تو و میرزای
 و سید محمد و علی محمد سراج شده و امثال ان نفوس جن
 در اواخر دوزخ و رفان جمیع امور الهی و شرع حکم را با نفوس
 شیخی از مشایخ منوط و مشروط بود و این معلوم است که

از الفاظی که شیطان است گویا تو از خود می‌شعور و ندانی
بر تند باد نفس و هوی مبتلا گشته هر قسم میخواهد تو
میرد انقدر فکر نموده که اصل این فقره نزد منبر بر آید
الحاد است و در الحاد اختلاف نموده اند بعضی بر اینند
که ملحد نفوس هستند که خدا را با اسمی می‌نامند که آن
داده نشده اند در کتاب الهی و بعضی بر اینند که ملحد نفوس
هستند که از اسماء الهی اسمانی اشتقاق نموده اند و
بان اسماء غایب کنند من دون الله حیاتی لفظ منات را
از میان وعزای را از عزیز و کلمات از الله اخذ نموده
و بان اسماء ساجد و طاغوت کنند و بعضی بر اینند که الحاد
همان تحریف است و آن تحریف هم در معانی نزد الفاظ
چه که لحد معنوی است و آن نفوس هستند که معانی
کلمات الهی را به اوهای خود دست نموده اند یعنی به اوها
خود تفسیر نموده و می‌نمایند و بعضی بر اینند که ملحد
نفوس هستند که معانی غیر را بلباس الفاظ خود جلوه
دهند این معانی الحاد که ما بین نام صرف است
این مطلبی که خواسته از این اقسام خارج نه در هر صورت
الحاد بوده و خواهد بود صفت این فقره را برای تو
معجزه قرار داده و از این گذشته این اسمی را هم

عجل است که صعب بنظر شما آمد چه که معنی موجود باشد
 بخدیدا الفاظ بغایت سهل و آسان بوده و خواهد بود
 حال ملا حظت کن که چه قدر در شعوری و از این مراتب هم
 گذرسته و الله الذی لا اله الا هو که اعظم از آنچه بنصرت
 اید بچشم دیده و یکوش شنیده ایم و یقین است که شما مو
 بقول ابن عبد بنوده و نیستی و لکن میبودی همان ملکوت
 که چندی قبل شما ارسال بر حق را از باطل غیر میداد
 در این صورت لازم است یا خود بیانی و یا وکیل دیگر
 تعیین نمائی با جمع کتب شما و این بدو حاضر شود
 این عبد عهد صیقلی که آیات الهی بشانی نازل شود که
 احدی قادر و مجرب بر این نباشد حال این قول است که
 خود شما ذکر نموده اید و طلب کرده اید بیانی و ملامت
 نمائید گذرسته از اینکه حتی با این امور معروف نشده و
 و او است میزان کل شیئی و خلق او میزان معرفت او
 نبوده و نخواهند بود و این طلب از اصل صحیح نیست
 چنانچه ذکر شد و نقد شعور و نظر را بد که صیقل نماید
 لا تجرب الریت چه که بر حق است که ناس را تجربه و احکا
 نماید و خلق او را لایق و سزاوارند که او را تجربه کنند
 و لکن چون تو این را میزان قرار دادی و میزان الله را

نتند و کفایت نموده اسند ظاعوده ام که از فضل و عیناً
 خود قبول فرمایند و قبول فرموده اند چنانچه چندین مرتبه
 آن احضر بکعب التمامین بدی الله ربک ورب الاربابین
 والاخرین ثم اقرمانا شاء کیف نشاء لیزل من جبروتک
 فی کل کلمة کلالات عز منیع علی شان بوجع احصاها کل
 العالین و بای عماره فرید و بای شان نشاء نیر ظاهراً
 بالحق من السماء و قدس رفیع ما یعجز عن تحریرها کل الخلائق
 اجمعین این کلمات محکمات در جواب طلبت ما فازل
 و لکن فرموده اند که یقین است بعد رد بیکر معتد ر
 خواهند شد چه که کله حق لایزید المشرکین الا خساراً
 نمیدانم دیگر بچه عد روی متمسک خواهید شد و بچه
 میران مشتک والله یا عبد از شاعی افاضت بسیار
 عبیدی و از فقر فر بسیار در و نمیدانم چه شمارا
 بران داشته مع آنکه بین بدی حاضر نشده و حد مت
 ظهور قبل هم فایز کشته و قبل از بجز به بقول خودت
 بای کلمات مقرر بای مشغول کشته و کسائی را که مطلع
 بر اینند ایشان را تکذیب نموده اید و بعضی را که قبل
 نوتوده و ابد اطلاق از طائی نداشته او را مقصد
 نموده و از این مرتب گذشته بکذیب کل کلمات

بعض

بعض چنانچه در این مقام نوشته یقین هر که دارای این
 مقام است حق و کلام او حق و غیر او کاذب و بعد
 نوشته که اگر اتیان باین امر نماید بوقت هم دلیل
 بران نفس موعود نیست و یکی از اولیای در دنیا
 خواهد بود و آنهم بعد از تصدیق حیرت آیی حال خود
 انصاف ده اگر یقین حق است دیگر چگونه منوط نموده
 در حق خواهد شد حال از این دو بیرون نیست یا کله
 اول را باید اقرار غائی که لغو بوده و من غیر شعور ذکر شود
 و یا بیان ثانی را و الله علامت حق در امثال این لغو
 ظاهر و مشهود شد چه که شاعر نیستید که چه میگوید
 و چه ذکر می نماید بدان ایام بقیعت رسیده است
 و یا بقول فوق تو در دوزخ تو ادراک شود هیچکس
 معرفت حق نبوده و نخواهد بود و حق منبع از جمیع
 و منزله و مبر و اگر نفسی با علی رتبه عرفان صعود نماید
 و یا با علی در ره بیان انصاف جوید که نفع نمی بخشد
 و تری غلامسته و نخواهد داشت الا بعد از اقرار
 ظهور اعظم کند که فری الا فری السیان ثم فی الفریقان
 ثم فی الاخیال و التوریت و التور و الصفا ان تم نویسد
 قوله کبر کند به و جمله انصاف به هدیکه کیست

سال در این دوره پرورش یافته و بیست سال هم در دوره
 عرفا چهار کله بله از کله مطالب عرفان و صورت آیات
 بنویسد کسی که چه مدخلیت دارد فاضلت خیر این
 دو همان است که عرض شد و اگر هم همان نوع نباشند
 و طال آنکه مشکل است آنوقت هم دلیل بر این شخص ^{نوع}
 نیست و دلیل بر اینکار و تفسیر میرزا هیچی نیست بلکه
 از اولیای دوره بیان هستند انهم بشری تصدق و غیره
 نه بانکار و ظلم و بوائتیمی و الا ای صفتی که ادب نیست
 از کجا بر تو معلوم شد پیش که در سر خوانده اند و معلوم
 بوده و ثانیاً آن عرفا شیکه با آن جمال قدر معاشره بوده
 که بوده یکدیگر بنفک فنیما افتربت و لکن لا تستع
 و تگوش من المعاشرین آنچه مبهر و واضح اینست که
 تا والدیشان در حیات بود با احدی معاشره نبودند مگر
 گاهی بنفوسیکه در خدمت والدیشان مراده منبوه
 و جمیع اهل ایران مطلعند که والدیشان هم محبت ظاهر
 از اهل علم نموده اند تقصیر لعل بخدای الحق مسبیل
 و اگر هم بعضی از عرفا به بیت میامدند و ملاقاتش
 میشد این دخلی تعلیم و تعلم نداشتند و این کلماتی است
 که میرزا هیچی الفا نموده و اگر فرض هم چنین بوده

جميع ذرات تمامات میدهند که میرزایحیی در حدیث
 ایشان بوده در هر حال او هم بشریک بوده حال بقدر که
 بی انصاف که چه گفته و چه میگوید در دوره بیان با که
 معاشر بوده اند هر نفسی که بین بدی حاضر میگرد
 معارف الهیه و مشونات حکمت و فاضیه میبرد و ابتدا
 در حضور اصحاب اقدس نفسی قادر بر ذکر نبوده تا چه رسد
 بانکه از او چیزی اخذ فرمایند چنانچه این عمل در عرف
 بوده ایم و بچشم خود دیده ایم فاسل من اهل الهی و لعل ^{طالع}
 و کون من الخارقین و این که شته از اول ظهور نقطه
 روح مناسوا فراه تا همین اسایش نبود چنانچه در اکثر
 اوقات در حبس و در دست اعدا مبتلا بوده اند و بعد
 از واد مخصوص میرزایحیی ملازم میگردی را آورد
 و معلم او قرار فرمودند که روزی یک ساعت میا ^{تعلیم}
 او مشغول بود حال از ارض طافش غایتی که نفسی ^{فتی}
 شد که باو دید در خوانده و یا کتب نموده اند حق
 باشما است و طال آنکه هیچ یک از این امور دلیل بر ^ع
 نبوده و نخواهد بود خوب در قلب الفای نقصان
 نموده اند و خوب در صورت مشتریات نقصان ^{سته}
 در ظهور نقطه بیان هم بعینه همین کلمات از مشرکین

ظاهر شده که باشی چیزی امر آورده فرموده اند و آنچه نوشته از
 کلمات شیخ احمد اخذ نموده و هم چنین نسبت داده که نزد
 تلامذ در ارض شین تحصیل نموده و علم ظاهریه کسب فرمود
 لعن الله من الهلك والقی فی صدرک منا کان به مستحقاً عن
 دونه و دیگر صورت آیات ذکر نموده این قولی است که
 مدتهاست مشترکین بان ناطقند کاهی قنوت ذکر
 نموده کاهی صورت و هیولی در آیات ذکر کرده اند کلاماً
 خرج من افواههم یرجع الی انفسهم و ان ذلک الرحمن
 لبرؤی منهم و عما یقولون ای بیچاره اعمی تو فرق نمایی
 بین و بسیار نموده چگونه ممتز فطرت و غیر فطرت
 شده حتی که ممتز تر بود باشی همان کلا یق و سزاوار بود
 لو یوجد من بصر لبعرف و یوقن بان لا یبادل بآیه عمای
 نزل بالحق کلمات الغالمین جمیع ناس که از ساطع صفت
 رحمانی محروم شده اند سبب آن بوده که عرفان خود را
 میزان عرفان حق قرار داده بودند لهذا از کورتر مکان
 محروم و ممنوع گشته اند چنانچه هر ملتی الیوم باده و
 بر همین خود مستظرفند در ظهورات عظام احدیه
 توقف نموده اند و این حال لغوی است که فی الحلقه
 اراده عرفان داشته اند و لکن امثال شما که بعضی از

صرف و غل حجت بر وجه حق ایستاده امید ذکر می عند الله
 نداشته و مدار بود کاش فدای او گانت را میشنیدی
 که در صحن خنجر یکلامت مخاطب الیک چه میگفت حتی شعر
 که در بدنت موجود پناه بخدا برده از شر و مکر و عدوان
 تو بد آنکه حق منبع در کل یوم در شان بدیع بوده عرفان
 فاس میزان عرفان او نشد و سخن او همد شد بسیار
 که در ظهور دنیا از اعلی سدره رضوان محبوب و در
 ظهور بعد از اذنی خیره بچشمین مدکور چنانچه در انقیاد
 نغمه بیان روح ما سوا فداه نصیح فرموده و از قبل
 ذکر شد و این که از قلم جعل و کذب نوشته شده که
 دلیل بر انکار و تکفیر میرزا یحیی نبوده الخ اذ استیکم
 لان الله بان لعن الله اول ظالم نطقه الا اولی
 ظهوره الا حری و کفر با ائمه و انکار بظهوره و طاجیر ^{هائ}
 و نازع بسطانه و حارب بنفسه و اوارد سفک دمه
 بعد الذی طاهم بایات عزیمین بشهد کل الذی
 دانه ما اعترض علی احد و کان ارم بکل نفس بنفسه
 علی نفسه و بشهد ببلد بکل شیء ان اتم متکون حتی
 خودشان که با کل بکمال حجت رفتار فرموده اند تا آنکه
 بعد از تفصیل کبری نوشته جانان از میرزا یحیی ^{مد}

شد و تفصیل از مجاز از قبیل ذکر شده و در آن نوشته است
جمع شود اولین و آخرین را بخت نبوت داده بعد از
مشاهده ان الواح مقرر می‌گردد که کاذبه فی رده من رده
علی الله نازل شد آنچه نازل شد و هذا لم یکن من عند
بل من عند الله المنزل المعززا لکرم الای فی بفضاف والله
الذی لا اله الا هو که اگر ذوق در قلبت حبیبی میبود
هر اینها با و می‌نوستی که بچه دلیل و برهان در صد قطع
شیره ربانیه فتادی و اعتراض نمودی بکنونی که منبریا
با قوم اتی حجرت الله ببنیم و برهان منیم و رحمة علیکم و قد
جنتکم عن افق الحانی و النیان منبیا قد کان علی الحز
عظیما قد یبشیر الله و ارسلنا بایات القیامه لکم
التیین و المرسلین ثم علی بالحق فای حجرتکم و ن
هذا الامر الذی نترز عن افق القدر سلطان منبیا
با قوم هل تعترضون بالذی یمتثبات ایمانکم و ایمان کل
مؤمن و بر وقت استماعکم و علت مراتبکم و نظرت کلام الله
فی الافاق و کان الله علی ذلک شهیدا مع ذلک با و کله
نصیحة ذکر نمودی و بسفی برداشته و بفعل او
مشغول شده و این مقام اعتراض بر او بود نه بر حق
و الله غامل شده آنچه را که احادی غامل شده نفسی

قوی بر قتل کل نبتین داده او را حق دانسته و بالذی
 منه ظهر الحق و برحق الحق اعراض نموده فوا حشره عليك
 و عبادك في الجنة الناطلة فوالسفل عليك بما صنعت
 عمرك و ما كنت من المستعزین بهر نفسیک اقل من ذر شاعر
 باشد یقین می نماید که اگر ایشان اراده میفرمودند هرگز
 او و هو دینود بیست سنه در این امر و بیست سنه قبل
 از این امر بحال شفقت و مهربانی در حفظ و تعلیمش عهد
 بلیغ فرمودند ثم ان شد که شنیده اندیته بکت السموات
 و الارض ثم الهواء و النیاه و الاحجار و الاخشار و الانما
 و الافواق و لكن الشركین هم فی فرج عظیم و دیگر کجا بشما
 در این ارض بوده که ظلم فهمیده و نسبت داده و الله الله
 لا اله الا هو که اگر احدی بان نفس معرض تکلم نموده تا
 چه رسد بظلم ظالم را مظلوم دانسته و مشرک را مؤحد
 شمرد و خود قوا قرار بر اخلاق حق نموده و مع ذلك ظلم
 نسبت میدهد لا تشعرا نقول در کل اوقات با انشاء
 متعدده در محل راحت بعشر و عشرت مشغول و
 بل در این ارضان سید و ضد که انشاء الله خیر نبیند
 و مقصودش نرسد با و تلقین نموده لیسر تلقین نموده
 و جمیع این امور از تدمیرت او است اگر چه خود اصل

شیوه اعراض و الله الذی لا اله الا هو که مکر و خدعه ظاهر
 شده که در ابداع مثل و شبهه نداشته و ندارد در این دنیا
 معلوم شد که خوب طلب دایمی هید بجز کمال هوا و اله
 و اتفاقا که بیست و نه قول عظمی افترانه خلاصه از همه
 بسیار نفی است سابقا هر که از دنیا و ریاست او گذشت
 ممدوح بود حال هم او را شما خوف گذارشته اید و کسیر
 که حضرت علی در توقیحات با عرض الله و الی الله و اعوذ
 بقرآن میفرموده شما بنویسید که در چهار رضوان محفی
 عجب عجب طالب حق بوده اید و خوب در برابر انبیا
 سابق کشیدید عیسی که در معارضه ها ما وی کزید بود
 و پیغمبر که در حوال محفی گشته و ذکر با که در دخت مقفر
 حسته و کل دنیا از خوف و اجتهت دیگر نفس نیک کشید
 از شهر بشهر رود و از دنیا فرار میکردند تا تهی گزید
 بالله الذی خلق کل شیء تو خیر از آنچه از نزد نطقه اولی
 صادر شده نداشته و نداردی چند جزوه از سما آسمان
 نطقه بیان نازل در بعضی من الله الی الله و در بعضی
 الله الی من یظلمه الله مذکور و مقصود کل این ظهور
 امضی اقدس بوده که تو و امثال تو از او معرض و بکمال
 انکار منکر کی مخصوص میرزا اسد الله نازل و نطقه

میان او را در آن فرموده و بکل اسماء و حقوق نامیده ^{شدند}
 او را است و لعن نموده و قوی بر قتل او داده و از بیگانان
 شهید نمودند و هم چنین یکی مخصوص جناب امیر ^{المؤمنین}
 از اسماء مشیت مقتدر عظیم نازل و او را مرشدت
 ابوالد و اهل نامید بعضی از مورخان زاده بر این دو نفر
 از قبل ذکر شده قرینه اطلاع بحسنات مرشدان و علیا
 ورد علیها این کلمات مذکور شد تا از جهت لایسخر
 یعنی تا کونی و هر شیئی مخرآن نشوی و از جهتیکه اگر بخواهد
 جمیع اسمائی که تو او را احصا نموده بقبضه از تو خارج
 نماید تا در است اعراض فکری چه که باین مقام از مقامات
 تو صیف حقان است که چون در کل شیئی آثار و تجلیات
 خود مشاهده صفر نماید با دنیایه ظاهر در این
 کل اسماء و صفات راجع شده و خواهد شد چه که
 مقصود از اسماء حسنی که با خطاب میشود راجع است
 بان تجلی ربانیه که من غیر جمعه در او تجلی فرموده و تا این
 ای تجلی در کل شیئی باقی هر کل شیئی اطلاق کل اسماء
 و بعد از اعراض هر یک مجرّم و عقربا در راجع و اگر
 مشاهده میشود که قابل عرفان هر بنه بحر معانی و
 عرفان ربی بقصد اول صفر نمود و لکن بفرموده الله

محروم باشی و طهرین کلمات محدود و موقوفه بحججه تکلم شما
 لا تخرج من اهل السجين الا کلمات التجنیه و اینکه
 نوشته سابق هر که از دنیا و ریاست او گذشت عمدتاً
 بود حال شما امم و را خوف گذارشته اید و نوشته که فلا
 در چادر دنوان مخفی شدن آنچه من عند الله نازل و المنزل
 الحق و هو صادق فیما قال و يقول خوب منقطع باقی بل
 منقطع از حق به منقطع از ما سوی حواله شمر دارم که
 اعمال شما چم که تو مطلع نیستی نفسیکه با او بوده اند
 حال موجود نفسیکه در مشهورت نفسانی بمقتای رسید
 که از حرم بزدانی گذشت و تصرف در حرم نقطه نمود
 حواله ستر حجاب کبر و اهتک کرد این بی ادب بی شرم ^{اورا}
 منقطع می نویسد در سنین قبل هفت نفر شهیدانی ^{نماز}
 معین نموده یکی از آن نفوس بعد از اطوارع تا ثبت شد
 و رجوع الی الله و تاب لیه و السبه الله فوب غفرانه و
 فضله و ارتقاها الی جنه الاممی فوق سده المنظر
 الذی ستمی بموسی فی ملکوت الاسما انه هو الذی ^{ارتقی}
 الی افق الاعلی و جینشد بکون بالنظر الیه بی و بیرون
 فی حوله اهل مداین المبقا و ان نفس مبارک میرزا ^{سوی}
 قتی علیه بهاء الله بود که شکست صم و هم وهوی را

و در فلک نامی بلذنه خالق الارض و السما مستقر شد
 و بعد لای الله دعوی نمود و نفس دیگر ابتدا قبول این اذیت نمود
 کان روح القدس اخبره و حفظه عن مغتربات هؤلاء
 المقترین باری اگر تفضیل ذکر شود بطول میا محامد
 آنکه حسد نفس از آن نفوس باقی در آن جزوه این نفوس
 شهید نموده و بضر جانوشند که هر کدام دختر بگری از ترس
 او بفرستند مع در هم و دنا نیروان جزوه الان در دست
 موجود یقین این امور را از انقطاع شمرده فوائده این
 امور مذکور به نسبت با اعمال دیگرش حسنه بوده و این عبد
 شرم میبایم از ذکر آن تا خال ستر کبریا بی عبودیت را
 پوشید بود چون حرق نمود سترالذاتش کشف فرمود
 العجب کل العجب بل العجب بنفسه بقول العجب ثم العجب که فرق
 میان خرف و ولولوا نموده و از این معارف قدس گذشته
 مغتربات بنیئین و مرسلین هم بسته بجهت انسیا
 امر و هو می زبان شتم سبلا طین وجود کتوده ای
 اطلاع بشنوا ما عیسی بن مرید اول بعثت اکثر ایام
 در هیکل بار و ساری بود مکالمه میفرمود و فرغ
 نقتیه بتلیغ امر میفرمود چنانچه در کتب ثبت است
 و تو فله یله نصر انجیل است و قتیکه آن روح مقدس

رحمان را در مجلس نیک از غلای یهود که موموم بخاست بود
 بر بند و او از حضرت سوال نمود که قول تو چیست و چه
 سکونی حضرت فرمودند که چرا از من سوال میمانی از صلا
 می بود سوال کن چکه من در خلوت کلمه نگفتم ام بلکه آنچه گفته
 در هیکل و در مجمع بود گفتم ام بعد یکی از عسکره که در آن
 مجلس حاضر بود طیا بجز بر صورت مبارک حضرت زده
 که چرا بگامی بزک نکست ای تکلم میمانی بعد آن عالم
 حکم نمود که حضرت را نزد قیافه که قاضی آن سنه بود برد
 یعنی در آن سنه احکام شرعی ملت می بود با او بود با
 اینکه بعضی گار است که هر روز در هیکل تبلیغ امر الله میفرمود
 میفرمود حال نوشته که عیسی در مغارها بوده و از تنو
 نفس نمی کشید ندید بسیار بعد از آن موده و از شان خود
 نگاه و جسته در این مقام باب بیان از روح ذکر میشود
 که شاید از کورث میان جمال رحمن بحدیقه صبحان و لذت
 شوی فلما رای الصلیب حمله بنفسه ثم اعترقه قائلاً
 هلم یا صلیب العزیز الذی مندت ثلثه و ثلثین سنه
 انا منتظر لک و مفتش علیک و اری ان اموت صمرفیک
 حیا باغنا می اگر چه نجات این کلمه را جز روحانیین
 نیابند لذت این بیان را جز اهل منظر رحمن درک

نمایند

نمایند امثال ان نفوس بی نصیب بوده و خواهند بود
 ادراک این مقام نفی شده اگر میبودی باینگونه جبارت و
 حرمی بان شهور افق تجردین و توحید تخریب نمیبودی بشو
 که چه فرموده در جنبیک جمع بهود بر قتل آنحضرت ^ع میشد
 بودند چون صلیب عا ضرر نمودند و چشم مبارک صلیب
 افتاد فرمود بیابنا کسی و سه صدمه است که منتظر اول
 و مشتاق بود کجا است این مقام و مقناصیکه تو در آن نموی
 و نوشته و در این مقام اختلاف میباشند آنچه در اینجا ^ص
 آن است که آن ساذج قدم را بر صلیب او نیفتند و در
 تسلیم فرمود و بعد از سی و شش ساعت زنده شد
 باسمان ارتقا جست و آنچه در اخبار اهل وقار آن
 که قبل از آن باسمان ارتقا جست را کن حقیقت امر
 عند ربی فی کتاب الذی ما ترک فیها الا ویر و الاخر
 چه که اکثری از ناس معانی کلمات الهی را در آن نفی شده
 گفته اند لذا اصل مقصود محجب ماندن اندازن ^ع
 از حکایت روح که ذکر شد و چنین شد هذا الروح ^ع
 و يقول صلوا هلموا یا مالا المنکرین یا سیافکم و در ما حکم
 و به نامکم و انی اشتاق که هو کان مشتاقه فوالذی
 نفس حسین سید را کون شد استیاقه و اعظم استیاقه

ولكن انتم لا تتفكرون چه که از کوفه معانی بچشیده اید و از
 سلسله حجت نیاتاً امید اید فاه او عمارت برت علی
 انبیاء الله وظلت علی مظاهر امره و مطالع وحیه و مشا
 الهامه و مکارم علمه و مخازن حکمته و ابن اربکان رب الخلق
 مکرانکه خواسته عمل بر بندت را نصیح کنی که ذلک است
 لك نفسك امر و هبلك من الهدى ان فن كان متورا
 تحت القناع کن فدی روحه فی سبیل الله قرآن هم
 بخواند که میفرماید قوله تعالى فصل الله المجاهدين
 علی القاعدین اجرا عظیماً ان فن كان قاعدا فی البیت
 كان مجاهدا فی سبیل الله انفس منقطعہ و از انفس مشرکه
 محذوره یعنی فرق است قیاس مکن و ذلک تقدیر انبیاء را
 بغیر اظنون و اوهام میآی اینکه نوشته که از خوف
 نفس میکشید ندیده نفوس می مثل تو خواهند بود پس بگام
 عن ذلک ای مقلد متوهم چنین نفوس بچکار خواهد
 آمد ما فی حقیقت از این کلمه معلوم شد که عقیدت
 تو و معرضین بالله چه بوده و چه خواهد بود خواه
 وجود را مثل خود دانسته که شمس حقیقت را با نفس
 مشرکه قیاس کرده فوالله اضطرب من قولك کل شیء
 انقدر بدان که آنچه در اعوان تبرع فان خود غار تو

و علی است

و همی است از نو که راجع بنفس خود تو بوده و اصغیا ^{الحج}
 ازان مقدس صبر اتم بافتاب عز معانی که در کل
 حین و جان بتمام اشتیاق منتظر بوده اند که در سبیل
 رحمن جان انفاق نمایند و تو استیزاء علی الله مینویسی
 پیغمبر در جوال رفته بود از کلمات قدریت معلوم دستگیر
 لفظی نبود که من کور نمائی که مخصوص بان لفظ فرج ^{کر}
 کرده ات لک و کجیا آنک فطرت مرشدت هم مثل
 خودت بوده و خواهد بود هم همان مظاهر عز تقدیس
 که اگر فی الجمله حبت در تو بود اگر جمع ارکانست را با دنیا
 برنده قطعه قطعه مینمودند چنین الفاظ و کلمات در
 نشان مظاهر حدیثه از انسان معتقله کلسیله ات عباد
 نمیشد مرشدت هم از این حرفها بسیار گفته و همین
 سید محمد با و استیزاء صیغود حمد مجرب را که امشا
 ان وجود را از عرفان مظاهر خود محروم نموده و از ^{حلا}
 حبت ممنوع داشته ایانشیدی که خاتم انبیا روح
 ما سوا فداه در مدت بیست سال جان مبارکش
 در دست اعدا مبتلا و در هیچ شب امید صبح نبود
 و در هیچ صبح امید شب نه فو القدر کل احسان منتظر
 و امل که جان درده دوست ایثار نماید و برقی

نشاید ای زان روز جز حکایت از طوطی مصر حد
 منما ای طین ذباب از مصر بقلم اعلیٰ ذکر مکن که عرض
 خود میبری و زحمت مامیاری یا نشنید که حسین
 علی روح من فی ملکوت الأملع فداها بچه شور و لغتیا
 جان در روح باخت و اگر گوئی چنانچه میگردی که
 که بین بدی اعدا مستی شد و چاره هر کشته شدن
 نداشت هذا القول یخبر منک و منهم علی الله الحکیم
 القیوم چه که در حیوان از صدین حرکت میفرمود به بین
 نیت و اراده حرکت فرمود فوائده در وفایا بحقیق
 حرکت نمود و طلبا لوصوله قطع مراحل فرمود چنانچه
 در همین خروج از مجال احدیة از صدین مخصوص فرود
 بر وضه مقدسه مساجد وجود من الغیب و الشهود
 مطهر خود تشریف برده و باین کلمات ادعای احدیة
 وانت تعلم یا محبوب ما اردت لوجه الله محمد
 فان الصبر منقطع منی لحوی مجال الله منکشف وانت
 تعلم ما اراد ابن الرزنا فی دمی محمد لا وحضره عزله
 لا اباع بیه الا حقیقه ولا هجر الله قریب یوم دمی محمد
 علی التراب منکما فی الیت یومی یوم دمی کنن بالبر
 معطشاً ناله و رایحه من رواج التی هبت منک

حبه لله محبوبه عطر كل الوجود واستغن اهل بمالك
 الغيب والشهود ومن كل انه في ذلك المقام تحترق اهل
 حله الاعلى وكل الوجود نوح المشتاقين وكل بكاء
 العاشقين وبارحة استعلا على الحوت بين الارض
 والسماء ونوجهه الى ارض الطفت لعله نفسه لله قد
 توجهت الممكات الى منظر الله ولكن ايقام راجح خاص
 وعاش صادق ادراك بوده ومينما يد وقد جعل الله
 فوق عرفانك وعرفان مرشدك حذر فمالك يا ايتها
 المستنزه بالقبول احبانه واصفيانه واوداموات
 هذا الحسين يقول حينئذ قد جعل الله هذا الخبز اذن
 الطفت ليعني وحينئذ اكون حاضر السيوف القضاة
 مشتاة لهما ام السلا والى اخاف من احد والى اقر من
 والى استروحي وان كان مستضيئا بين السموات والارض
 واقول يا ايتها التنان هلم بنا لنسوي ايتها الخولي فانه
 برحمتك ويا ايتها الشمر اسرع بخجرك والى انفتت نفسه
 وروحي وذا في في سبيل الله المهين العزيز القويم در
 كل ايام منظر شهادت بوده وهستم ومطلع ايجه تو
 باعزاي بوجه فناد بعض ازار كان كفته ولكن بدل
 كعمل حق اردونش واضح وميناز بوده ودر هيج ارمي

با احدی تشبیهه او است مظهر توحید و مطلع تفرید ^{بین}
 عباد در وقتی که بحال اموی در مدینه کبر و ارد شد بد
 چند فردی فرموده اند بعضی از آن در اینجا ذکر مشغول
 لعل تند گری و تحشی و تمس فلک عز الفتر مات و
 لعل تگون من الراجیز والتائبین الى الله الذي خلقك
 وخلق كل شیء وكل الیه لمن الراجیز و ان من است
 ای صبا از پیش جانان بگزینان خوش بران تا کو روز ^{نور}
 پس بگویش که مدینه کرد کار چون با ندی چون که روز ^{نور}
 یا رود دست اعلامتلا چون حیل اندر زمین ^{نور}
 بکیمین و صد هزار نش ^{نور} بلی حسیب صد ^{نور} جو ^{نور} عمل ^{نور} اعیند
 چون کلم اندر میان قطیان یا هر روح الله میان جاهد
 همی بوسفا اندر افتاد بهیچا ان چو که نبودش با این ^{نور}
 فرمودند ایچو ظاهر شده که شد و منافی هم ظاهر خواهد
 شد و ما کان مؤسس ^{نور} ال ^{نور} الدین ^{نور} ان ^{نور} فر ^{نور} و ^{نور} اع ^{نور} لیه ^{نور} من ^{نور} العبا
 و انک احد ^{نور} مہم ^{نور} و کان ^{نور} علم ^{نور} الله ^{نور} علی ^{نور} ما ^{نور} فعلت ^{نور} محم ^{نور} و ^{نور} ^{نور} ^{نور}
 بقول یا ملا البلیا ان هذا راسی و ان کان ^{نور} ع ^{نور} ما ^{نور} بین ^{نور} السموات
 و الارض و کان ^{نور} منتظر ^{نور} ال ^{نور} اسباب ^{نور} ان ^{نور} اذ ^{نور} ان ^{نور} ض ^{نور} روه ^{نور} ک ^{نور} یف ^{نور} ^{نور}
 و لا ^{نور} ت ^{نور} کون ^{نور} من ^{نور} الم ^{نور} و ^{نور} ق ^{نور} فین ^{نور} و ان ^{نور} هذا ^{نور} ص ^{نور} در ^{نور} ی ^{نور} مشتاق
 لم ^{نور} ی ^{نور} ام ^{نور} الب ^{نور} ض ^{نور} ا ^{نور} ا ^{نور} ان ^{نور} ض ^{نور} روه ^{نور} ک ^{نور} یف ^{نور} ا ^{نور} ر ^{نور} د ^{نور} ت ^{نور} یا ^{نور} م ^{نور} لا

المقترین وان هذا جزی ویتان خو کرمان قطع و لا تا
 انفقاه فی سبیل محبوبی و محبوب العالمین و تشکر فی کل
 ذلک و حمد و انتم المقصود روحی و ماضی و بظن من عنده قد
 کان مقصودی کوانتم من الشاعریین بدانکه ایشان انبیا ^{علیهم السلام}
 ازان است که امثال تو بتوانند ادراک نمایند و ان شمس
 احدی لا زال بشوق و اشتیاق الهی بوده اند و آنچه در ^{سبیل}
 محبوب بران نفوس قدسی وارد کل باطنی و بنا کرده اند
 و در فقیه در تبلیغ امر الله اهل انظر موده اند ایانشیدی که
 بویح چه معتقد در امر الله بوده هر دو در کل ایام معتقد بر قوم
 میا استاد و فاسد و اشتریه عز ربانیه دعوت صیر ^{میر}
 و در هر یوم بعد از تبلیغ بشانی بر ایادی از مظهر امر ^{الله}
 و اصرار می نمودند که وصفشان ممکن بود و بعضی ایام
 از شدت بلا یا که بر آن حضرت وارد می آمد تا آن ^{وقت}
 می نمودند کل این امور را احسان الله عمل صیر مودند و اگر
 از خوف انبیا ذکر کردی در کتاب دید چنانچه در ^{مستند} کلم
 در کتاب الله مسطور امر او را نه تو و نه هر شریف ^{میکنند}
 ادراک ننموده اند اگر خواهی ادراک ان ^{مخلوق} فاستقل ^{الین}
 الله لك ما عنده و ان عنده علم کل شیء و علم السموات
 و الارضین و اما حکایت ذکر نامقدمه او را اگر شنیده

قد روی فکرت که از همان حکایت تفصیل معلوم میشود
و این عبد مصلحت ندید که آنچه از منبع علم لدنی فاضله
شده مذکور دارم انقدر بدان که جمیع انبیاء در کمال
اشتیاق خان در سبیل حق تسلیم نموده اند و بعضی
که بشهادت ظاهر تیره رسیده اند در باطن بان نفوس
مقدسهم ستم داده اند و یا بتلبیسات دیگر و علمه عند
ربنا آنچه مرشدت و الله الذی لا اله الا هو که همین امور
مشغول شد و لکن الله حفظ مظهر نفس سلطانة و الله
لهو المقصد القدر و اما حکایت نقطه اولی در شرح
سواء فراه و فسیکه از فاسر با جاپاد معدده از همکار
ربنا غیبی می آوردند که با در با ایجان بیرین بعضی از اصحاب
از جمیع جناب عظیم علیه السلام الله نوشتند بعضی از
احتیای مساکنه در ارض طاکه ظاهر همان در ارض نمودند
که قدری در خوارت در هم و حضرت زاد در شب از دست
ان قوم نبرده و مستورداریم و این امر را در پیشگاه حضور
اقدس علی اجل که با نه معروض داشتند ان جمال احد
بقیم فرمودند و از بقیم مبارک اظهار چنان در ک
نمودند که را خستند با نخر از اده نموده و بعد از اجتماع
اسباب در وقتیکه در گلین تشریف داشتند در محضر

اقدس

اند من معروف داشتند که امشب باید از ما این قوم
تشریف ببرید مجرد تلبی فرمودند و فرمودند که خلیل
از دایجان هم قسمی دارم هذا من فعل الحق و نظر من الحق
و كان على الحق و سطح منه رايحة الحق و لكن انت و امنا
لا تخدرون و تكونون من العاقلين فرمودند که بنویس این
که يك سخن بنه گفته میشود استماع نما بعد از این
هتک حرمت انبیا مکن و ستر عظمت را سقو نما و سحر
الله را ضایع مکن خفت عن الله الذي خلقك و لكن
ولا تكن من المفترين على انبياء الله و امنائه و امنياته
فوالذي نفسى بيده كل واحد منهم في كل يوم ينادي
ويقول يا ليت لي المنذوح و الف جسد و الف نفس
لا فديتها في سبيلك يا محبوب العالمين و يا مقصود المشائين
و يا اوله و صلوات الخاشقين و اكرمهم جوهری در این مقام
مثالی برتی بنفس این مسجون راجع کن مثل اطفال کبر
که راجع نموده اذیال محبت الهی را بغبار نفس و هویت
تیره مکن هذه نصيحة مني عليك ان سمعت قلبك
وان اعرضت فاعلمها و كان الله بنا و بك و قيب و
بشؤندای این عبد را و نصیحت کن ان مفرین را
بس است در قضیعی کوشیدند امر جهانی رسیده

که نزد کل نفوس رفته فضلا افزای کفتمه و میگوید
 قل هانوا عن الله ولا تقنوا علیه ان تقنوا فی انفسکم انه
 حفظکم فی سنین معدودات و ستر اعمالکم و افعالکم
 و انتم لما اظننتم فی انفسکم حرجه من خلف السباع و ابر
 علیه السلام الا انتری به احد من المفسدین و یشهد بذلك
 لسان الله الملك المقدر الغریز الکریم قوله عظم مکره
 و کبره مذکور نمودید که جناب میرزا بقینها فی قیام ^{در}
 امر حق نموده از کجا باید تمیز داد که این قیام بجهت ارتقا
 امر الله بوده و یا جهت حاجت خواه و ریاست و شوکت
 ضرورت بلقی قیام در امر الله انتخاب نمودند که در
 طازندران مملکت درم خوردند نه تنها صیقل در ^{بعد}
 و جای دیگر ایام و ایالی در صرف بجای با ستم و رواج
 و دستکاه بارفتا و هدم و فحش و ظواهر با اجام و ^و
 و صحیحهای الاطایل و فهار و غذاهای در کلین ^{در}
 و همت مصروف اطعمه و شیرینیها و مما اینها شود
 و احتیاج در درید جمع شد راحت نماید چه قیام
 در امر الله شده انتهى بشهد بذلك کل التذات
 لو نفسک الخبیثه تكون من المنکرین بعد از مقدم
 ارض طائفا و رحمت الهی در کل قلوب محمود و سراج و ^{در}
 در افتد

در افتد غار فرین خاموش چنانچه در سنین اولیه که در
عراق وارد شد فداً هوس بود و باریح امر از جهت نوزید
و فحاشات تبصر محبت رحمن از نظری استقامت نام نشد
بشانی امر صعب بوده که کل طوبی مضطرب اکثری
از نفوس مترزل و اگر هم در بعضی از دیار بعضی نفس
محدوده بوده محمود و محجب و مستور توانضاف
که مقابل عدل که استاد اوقات عزتی بود و نه نفوس
تا دریاست محقق شود لذا بنفشه وحده در عراق بنان
و چون در نظر اهل عراق این طایفه حقیر و بی مقدار
بودند بشانی که جز لحن و سب و شتم از احدی نسبت
با این طایفه مذکور نمیشد لذا احدی مراده نمیشد
تا از کوزه بیان مضارفات الهی و سلسیل حکم نامتسا
دبانی مرز و فرود نمود محض حاله مدتی بهت و که در
شط واقع بود تشریف بردند تا آنکه مدتی محض
از اهل عراق گفتگو شد و بعد بنای مراده گذارد
و بشما امر الله معتز نشد که کل بنشاه الله ماطق و
بشتر مقصود نماید کشتند ای بی بصر اگر بقدر
بصر میداشت هر این تصدیق مینمودی که جلوسه
الم توفی اقل من ان خیر منک و من وجودک و عما

عملت و تعلم ثم عمل مثلاً لك چه قدر مشا به است این
 اعتراض تو با اعتراضاتیکه یهود بعیسی بن مریم نمودند
 که اعتراضا علیه میگفتند که این ناصری در عتبات خا
 با عتبار رجال است صدق محبوبی و محبوب العارین
 که با بدیایچه از قبل دراز منته کل بسط ظاهر شده در این
 ظهور بدیع ربانی ظاهر شود الحرف بالحرف و علاوه
 بآمد نفوس و را عرض قیام نمایند که اشرف نفوس جمع
 اولین و آخرین نباشند چنانچه مشاهده میشود و لکن
 چون تو بالمره از بصیر ظاهره و باطنیه محرومی لکن
 تشتمعات انوار شمس حقیقت و معانی بوده و
 بود و بعد از علو آمد در آن ارض از اطراف ظهور صفا
 مقدسه بشر احدیه توجه نمودند و هر نفسی بیند
 حاضر چه از اهل عراق و ما دونش از آنچه سوال نمود
 بمقصود خود فایز گشتند و لکن از انکار خصاست انوار
 شمس محبوب نکر چنانچه از انکار تو علائمه و اعتبار
 علیه و اعتراضات منته انوار وجه مستور نمایند و در آن
 مدت توقف در عراق ساعتی اسایش نبوده و
 انی راحت مشاهده نگشته چه که اعدا از کل اطراف
 در کین بودند و خود تو دانسته انکار میمانی است

من الذین عرفوا نعمة الله ثم انکروها قل ویل للذین الیها
 المشرق المزدود ودر بعضی ایام چنان مذکور میشود که
 مأمور شده اند این طایفه را گرفته بارض طایفه بسند
 مخصوص جمال الهی امر فرمود که کل از عراق بودند و این
 حکم محکم را بشانی جاری فرمودند که زمین الغامدین را
 معروف آمد بین مدینه و خاضر و توسط از استیجین
 فتاد نمود که خروج او موقوف بشود و اذن توقیف فرمایند
 ابد اذن داده نشد و هم از عراق خارج شد فرمودند
 دوست میدارم که بلا پای کل را و حد شامل شود
 و باین عهد وارد نمایند آنچه را اراده نموده اند
 الهی محفوظ ماند و تو مفری چنین کلمات شمرند
 و انقطاع را بغبارات غلبه میالانی ازن شنیدی که
 در دو سنه از در عراق چه واقع شد و چه وارد گشت
 بشانیکه اکثر نام و جمیع طایفه بخارضا برخواستند
 خود انصاف ده در همه خالق امید جان از برای نفس
 باقی تا فکر ریاست نمایند بغل حق بر امر حق برهان و
 کواه و شاهد بوده و خواهد بود نفس بلکه از جمیع
 من فی الارض منقطع و ظاهر با هر چون شمس طایفه
 اعدا مشرق و مغرب و از کل اطراف بهام بغضا

برجید مبارکش وارد مع ذلک شتر نموده و نوشته
انچه را که حقایق کل شیخ فوجه نموده اند و از اینها گذشته
بلایای جمال حدیه را در عراق نشنیدی در ارض طما
چه میگوئی ای بخیر و بد بصر همین میرزا یحیی با سلیمان
خان در دزدان شوب بودند و بعد آمدند بارض طما
در خانه سلیمان خان چند روز متور بود و بعد که
اسباب فساد جمع شد فرار نموده تا آنکه واقع شد انچه
واضح شد و حضرتش امبی واضحاً مشهود در مقرر نمود
ساکن چنانچه آمدند و دستگیر نمودند با آنکه والله
الذی لا اله الا هو که در همان ایام از ارض طما
فرموده بودند و ابتدا اطلاع نداشتند چهار ماه
مقاولی در اغلال و سلاسل بوده و ضرر آن ایام آفتاب
ذکر ندارد که چه وارد مینمودند و هم چنین قبل از آن
در مازندران که همین میرزا یحیی همراه بود که ایشان را
اسیر نموده شهر ریشهر و دیار بدبار کردانند و روزی
که جمیع علما و مشایخ بر دم جمال حدیه مجتمع شدند
و لن جمال مبارک را در محضر ظالمین حاضر نمودند و صحیح
میا و وقع سبحی القلم ان بند کرمان و در علی مظهر نفس الله
و بعد راده نمودند که میرزا یحیی را تا دیب غلامند فرستادند

او با من بوده اگر تقصیری شد از من بوده و با من همبستار
 لغرض نموده و بان جمال قدم وارد آوردند آنچه وارد شد
 و هم چنین توسط از سایر هم همان فرمودند از جمله جناب
 ملا باقر عرفی علیه السلام که آن وجود است جو
 شوید و از این مراتب هم گذشته در دنیا که دهی از دهها
 دارالمرزاست بفته حتمه مائة نفس و از دیدن آنجا
 احدیه هجوم آوردند و وارد شده و آن ارض انچه وارد
 شد اگر انصاف دهی از اول ظهور بدیع تا همین ابد
 اسایش ندیده اند و مع ذلک نوشته انچه که نوشته
 این امر و دیگر واقع شده و از برای که واقع شده است
 این امور را هم انکار نمائی چه که از آن نفوس عیب نیست
 خال از معرض بآنکه مرشدت نکند و این امر را و چه
 شده مسلم است که لا زال باکل و شرب و تصرف
 در ابکار و بسا نامر مشغول بوده و اعمالیکه والله
 میکندم از ذکر سر تکب بعد از فسادیه که در ارض ط
 نمود مهرم کشته بعراق آمد و در بیت ایشان وارد
 شد و بقیه می خائف که با وجود حضرت امیر که جمیع
 میدانند که کل ناس در صد ان وجود متارک بود
 مع ذلک فوالله نفسی سیده عجزت که از این

میرسد از عراق با طراف میرفت و متصل هم بعیش و
 عشرت نفسانی مشغول مع ذلك آنچه مشهور است
 انکار نموده و نوشته که از کجا معلوم شد که این قیام الله
 بوده ای مغل محرض از کجا بر تو معلوم شد که لغیر الله
 بوده هرگز نفس مقتدر را درانی حفظ نفرموده اند
 این مقام بیک فقره از مناجات که مع الله نموده اند ذکر
 میشود لعل تنگدگر فی نفسک و تکون من التذکرین ^{مضین}
 این بیان باز سوا اینست ای اله من هرگز نفس خود را
 در سبیل تو حفظ نموده ام و با اعدایت مداهنه نمودم
 در کل اوان در دست اعداستی بوده ام و در احیای
 قضایای منی وارده اراده چنان بود که جان انصاف
 نمایم و لکن بخواهی پروردگار من بحکم بالغه و مصالح
 مسوره از انظار بر ته عبد خود را حفظ فرمودی و لکن
 این حفظ نه بجهت اسایش او بوده بلکه لاجل قضای
 آخر و غرض محمود در کل افعال خود و محبوبه در اراده
 خود حال اگر امثال تو در کلمات منزله الهیه نظر منوی
 مطلع میشدند با موری که اهدی بر این مطلع نشد
 و لکن قضی عنک و عنهم و اینکه نوشته بودی بصرت
 امر الله کسانی نمودند که در نماز نمانند چرم خوردند

فرمودند را یا میباید در ارض طامحوس بودیم چند بود
اول حرم من نبود که کسی بخورد فوا حسرتا علیک ایها
الغافل عن کل خیر و العاقل کل شر تنطق بما لا علمه
و هذا لم یکن من عندک بل بما ألقى الشیطان فی صدک
نقل الله بان یاخذہ اخذ عزیز مقتدر جمیع ذرات
شهادت میدهند که جمال الهی وحده در مقابل اعدا
قائم بودند چنانچه بعضی از احباب از ارض طفت در آنجا
نوشته اند و استند نمایند که چند روزی مستور
شوند چنانکه امری صعب شده بود که هر نفسی در کل
یوم بین میدی وارد میشد خبری جدید از مکر طائر
و ازاده معرضین ذکر میشود و نباتی اعدا با عرض
برخواستند که در کوهها و اسواق بعضی را معین
که در حین مرور بضراب رضا شهید نمایند مع ذلك
انی و جبه مبارک را ستر فرموده و وحده از بلیت
بیر و ن تشریف میاوردند و ابد الاعتناء بنفسی
و همیشه واشوقه للقاء المحبوب میفرمودند اهل صلاه
اعلی از قطبان متمیز و جمیع بتبارک الله احسن
المسبحین فاطم و توحید را انکار نموده چه که بعضی
تجار مانوس گشته و از حق تبر و حبه بلخی چیزی

که فرق بوده این بوده که این ظهور مدعی ناس را از قتل
و نزاع و جدال منع فرمودند چنانچه در سنین توقفت
در عراق ابتدا در محله بخاریه واقع نشد و تصریحی در آیا
نازل که حضرت و تبلیغ امر بخواهند و بیانات
مشافه بوده و خواهد بود در بخاریه و بخاریه و بشانی
این حکم حکم نازل شد که در بعضی از کلمات الهی مذکور
که اگر نفسی با بسا و یا ذوی قرابه ضری وارد او
نزد این عبد احسن و محبوبتر است از اینکه متعرض نفس
شود تا نظر نماید نزل فی الالواح لعل تصف فی نفس
و تكون من المتصفین و لذا در این حدیث امری واقع نشد
مگر اینکه چنانچه از این طایفه خود با مرشدان علیهم السلام
گشتند و دیگر با جدی متعرض نشدند و در جمیع الواح
نازل که مقصود این ظهور اتحاد و اتفاق بوده بود
افتراق و اختلاف و اینکه نوشته بودی که نه اشک
در بغداد و طایفه دیگر در ایام و لیالی در صرض جای
باستماع و اوضاع و دستگاه الخ او ازل وجود
والله الذی لا اله الا هو که اگر اقل از ذره نجاتی در تو
و مرشدینت بود هرگز چنین کلمات مذکور نمیشد
و نفس را بجهت سرور انفس خزینه تمایز روی تا حال

هم رد لجين كلمات ذكر بموده كه تو عوده لا نور العالمين
 الا انت وامثالك اسمع نداء نقطة البيان ثم اسخ عن
 ولا تضرب مجونه بسون الغضاض لا مقصوده وبالحفا
 اتق من يوم تضرب فيه كل الوجود من الغيب والشهود
 وتشفرفيه صلود العالمين قوله عز اعزاه وجل كبريا
 ثم في ليلة من الاله الله تسعة عشر عده بين ايدكم لخصون
 الاعداء المستغاث اذن لمن يقدر ولا يخرج من اذا انتم
 لا تستطيعون انتم في صيفر ما يدا تاعد مستغاث كرسطع
 فاشيد دريك مجلس حاضر بما ايد اذن داده شده ايد
 ومع ذلك تو تفهمه اعترافا على الله ذكر جاي وسماء
 واطهر وسير بني ومهما يما عوده مع انك امر نقطه بيا
 كه صيفر ما يند قوله عز ذكره فلتضيف في تسعة عشر يوما
 تسعة عشر نفسا ولو انتم منا الواحد توتون وهم جنين
 صيفر ما يند كه فرض است بر نفسيه كه عدد واحد اذ لو
 در بيت خود موجود نما يدم هم جنين صيفر ما يند قوله عز
 ذكره وانتم اسبابكم التي بها في سر كره لعشرون من الذهب
 والفضة تصنعون مع ذلك تو است فطرت وارذل
 اعتراف جاي وسماء وعوده جميع اين بيانات ^{نقطه}
 اولي ذكر بفرموده مكر انك كسي نمك بخود كه خبر بعد

خوردیم تا بر تبه اعلیٰ فایز شدیم علی تقدیر هست که انسان
باید بقبلیل کفایت کند و بنا گذرانش و بکثیر از حق
غافل نشود اصل امر اینست و لا یزینت و صنم این
علامت حق و باطل نبوده علامت است حیای حق از
ظاهر و میشود چنانچه البوم بخام عقیق معانی ^{چنین}
احتیای مرقوم که همدان اهل الله بین العالمین ^و
مقصودی از این بیان ندانسته اند مگر آنکه شاید
الهی عباد از این جملودات فارغ شوند و فرودند اگر
ممکن میباشد البوم امر میشودیم که جمیع اهل الله بر آن
ذهب جالس شوند چه که آنچه خلق بشود در حقیقت
اولیه مخصوص مؤمنین بالله بوده کجا است این نظر
و این نظری که در جای خوردن اعتراض نماید ^{الله}
از مذهب بیان است ای اهل بیان تفکر در ^{عزای}
معرضین نمایند که چه وارد نموده اند تفکر و التکوین
همین من الضمیرین هر دو جمیع ثنونات الهیه را ^{بند}
نموده اند چه که مخصوص حضرت اعلیٰ روح ما سواه ^{مذاهب}
در کل بوم جای میل میفرمودند و جمیع احتیارات
امر فرموده اند شرب جای و صیغه ضایده بر یا ضای
مقام رسیده ام چنانچه خیال الهی صیغه ضایده ^{ضای}

نکشیده ام و از اهل علم نبوده ام بلکه این عنایتی که ظاهر شد
 از فضل پروردگار بوده من غیر استحقاقی بهر و لکن ^{بسیار}
 بسیار از نیای که از نعماء الهی بین دیدی هیچ شیئی نبوده
 نان و هم چنین دو سینه منوالی بحسب ظاهر هیچ از استیفا
 تعیش نبوده و لکن در کل حال شاکر بوده ایم و راضی خواهیم
 بود و ایوم اجبای الهی باید بهیچ وجه بر خود سخت نگیرد
 در صورت امکان با عنذیه لطیفه متعم شو ملود و در کل
 احوال بحدا اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد
 اجب است عند الله و لکن همدنوده که ان واحد از این
 لطیفه نباشد علی قدر وسع و باید اولو الغنا فقر را فر^{مود}
 نمایند چه که فقر امانات الله اند بین عباد ان انصوا
 یا قوم ما رد فکلم الله به و کونوا من الذین یؤثرون علی
 انفسهم ولو کان بهم خصاصة کذلک نزل فی البیان
 ثم فی الفرقان ثم فی الانجیل و الزبور و التوریه و صحف
 الله المهبیز العزیز الفیوم باری امر الله مع من از جمیع
 این امور نبوده و کل آنچه خلق شد نمایین سموات و زمین
 مخصوص مظاهر امر خاوند شده و لکن فوائد الله الذی لا اله
 الا هو که ان نفوس مشرقه از افق احدیه لازال خود ^{بفلسف}
 کفایت فرموده و تا س را در این امورات بر انفس ^{بنا}

خود مقدم داشته اند چنانچه بنا شده که آنچه در بیت حکما
بوده مخصوص اجناس تازه اند و از لیل و یا بوم را
اهل حرم گرفته مانده اند فلله الحمد فی کل الاحوال و
ان اطلع صالا اطعمتم به یا معشر المفتین اگر کل من علی الارض
و آنچه در او خلق شد از نعمای لطیفه و نوا که طیبه در
این مجلس جتائده از برای نفس مؤمن بالله حاضر شود
اسراف نبوده و نخواهد بود و لکن تو و امثال تو اکثر لغته
نالی تصرف نمائید صرف نبوده و خواهد بود چه که
اسراف در غفلت از حق میشود و است و همان لغته
که بنفوس از هر جن بالله معذب شده پناه میرد بخدا
از اینکه نصیب او گشته و والله کل ما یا کل لیسوح
و یضح و یقول یا الهی بای جرم جعلتو در زهد الفنا
الذی کفر بک و ما یاتک و لکن تو شاعر نشد و نتوانی
شد و از این مرتب گذشته و الله الذی لا اله الا هو
و بحق طلعت مبارک خود ایشان که اکثر اوقات در
غذای بوم نبوده و بنا از ایام که فریب بعضی از آنرا
اهل حرم تحصیل میکنند هم بدین و بعضی ایشان که
بعضی از اصحاب صیافت میشوند و بعضی از اصحاب با
جتائده طلب میفرمودند و بعد از فراموشی ایات الهی تکلم

عز صمدان هر کوی بنده خود مزوق میشد و این مقصود
 اظهار رحمت بوده بارودران ایام خیال نمی رفت که مثل
 تو معرض محبتی بینا شود که با نگونه امور را عترت از نما
 و لکن بخواهد الله الذی لا اله الا هو که ان نفس معرض بالله
 که جمیع این کلمات را بنوا القاعوده در جمیع ایام را حجت
 بوده و با نشاء متعدده بعیش مشغول و بحق خود آید
 که لا زال در ظرف ملکیت نزدش موجود و هر وقت که
 فی الجمله گفتگویی در عراق میشد عازم بصره و در آخر
 بوده چنانچه کل میدادند و لکن کلمات الحو لا تزدیک
 الا تبارک و اعراضاً و بدخبری بصره در حسین فرمود
 چه میگوئی که در حین حرکت از مدینه طیبه مبارکه
 ما بود چنانچه در حین حرکت فرمودند و با کمال استیسا
 ظاهر و چنانچه امثال تو میگویند که ساربان حضرت
 چون دیده بود که بنده از مبارکه مطر ز بلبلالی
 لقا استدار نشاء در حضرت رفقه و بعد واقع شد
 آنچه این عبد شرم میانه تبارک ذکر ان السنان را هم
 نسبت بدینا خواهی داد و از کل این امور گذرشته
 در این ظهور تا کمال استیسا بدینا فراموشی نماید تا حق
 و یا غیر تو اعراض نماید فی کل حین قدر کما فی قوله و نشاء

عظیم و انتم من المنصفین و ایمنه با بقای ان معروض صلی
 نوشته که جمال حدیثه با اجامه و او باش معاشر بوده اند
 و بصحبتهای لا طایله مشغول بوده اند بکنان کلمات
 بعد کلمات قبلاک می نویسی بیست سال با عرفا مجامع
 و موافق بوده اند و بعد نوشته با اجامه و او باش منت
 بغیظک یا ایها الغافل انک انت الذی ذكرت فی کتاب
 القبل بقوله تعالی کذلک الکلب ان تحمل علیه بلیه تنقر
 بلیه در کل احوال هوی با طغند و درصانک نفس
 سالت علی والله اکره اجامه معاشر خودند البتة بان
 محمد و مرشدش معاشر نمیشدند اجامه و او باش امشا
 این نفوس بوده اند و الا ان اجامه که بوده و او باش
 چه نفوس بوده اند البتة کلمات الهی و الا طایله در آن
 چه که نکلم نفرموده اند مکر یا بای الهی بروا ز اهل علم
 سوال کن بسیار کلمات صدق و حوالقا نموده اند بکنان
 کل شیء و لکن انت لا تشعر ان کنشته ای بی بضانت
 ظالم تو کجا بوده و کجا دیده که ایشان با اجامه و او باش
 نشسته باشند البتة اذال و او باش مؤمنین بالله را
 دانسته لازال در احوال هر ظهور مشرکین مخصوص همین
 کلمه تکلم نموده اند بقوله تعالی و ما نراک اتبعک الا

الذین

الدنیه از اذلتنا بادی الرئی چنانچه از قبل ذکر شد لا یقول
 انک با مثال این کلمات تکلم نماید فوالله همین کلمه بود
 بر حقیقت حقیق بوده و خواهد بود لعن الله اول ظالم
 نقطه اولی فی ظهوره الاخری و انتری علی نفسه و کفر
 با یاقه و ملا صدق من غله و بغضانه و بهذا لعن بلصنه
 کل من فی السموات و الارضین و الله الذی لا اله الا هو
 بلایاتی بر این جمال مظلوم وارد شد که بر احدی از اول
 ابداع تا حین وارد شده امری که مشهود عالمی است
 او را انکار نموده اید مثل انکه کل مشاهد نموده اند
 که در امر الله بنفسی مداهنه نفرموده اند و بنفسی ملحق
 شد و اند چنانچه در عراق سرکار مشیر خواستند معاشر
 نمایند قبول نفرمودند تا انکه بالاخره بمجهاد تشریف
 چنانچه کل مشید اند بعد از ورود مدینه کبر هم
 احدی ز رفتند و بنفسی توجه نفرمودند و کل شاهد
 و کواهند مع ذلك چنین نفس را می نویسید که با حکم
 و او باشد معاشر بوده و نفسی را که از برای لغمه نان بکند
 نفوس منکایت کرده که سواد عراض این وجودند
 مخصوصان سیریه فرستاده و باستانبول دود
 و هر نفسی ملحق شدن افعال چنین نفسی مقبول و

حق غیر مقبول ای والله کذاک یسعی لکم ولا یفتمکم ودر
 تفکر کن که همین کلمه امثال وجه مدد عظیم است و چگونه
 خود رسید و درانی را در فکر افتاده اند که سخبات بفرست
 هوی مسوز دارین و انما الز رضایع کنید در 4
 جز امثال تو احدی با این کلمات التفات ننماید چه که کل
 فعل حق را بصبر خود در یک اند یومی از ایام فرمودند که
 اعظم از این بلا یاد رسد و قضا مسوز است و باید نازل
 شود چنانچه خوانی در عراق دیدم و از آن جنین مستفا
 میشود قال و قوله الحق کنت نائما فی کسيلة السبلما بعد
 اذ ارایت بان اجتمعت فی حولی المتبیون والرسولون
 وهم و انما جلسوا فی اطرافی و کلام بیخون و سکون و بصر
 و بیخون و انی تخیرت فی نفسی فسلت عنهم اذ اشتد
 بکاهم و صرختهم و قالوا لک یا ستر الاعظم و ما
 المدم و کوا علی شان بکیت ببکاهم و اذ اصعبت بک
 اهل و انک انما علی و فی ذلک الحاله خاطوف و قالوا قد
 بلذک یا سدره المنتهی و کبر فضائلک یا ستر الآخرة
 و الا و فی علیک بالصیر الیه الکبری و ظهور نقطة
 الاولی ثم علیک بالشمیر یا شمیرة القصوی و ظهور الفضا
 فی فلکوت الامضاء و وف تری بعینک ما الاراه

احد من عشر النبيين وتشهد ما لا يشهد احد من الصحابة
 وتسمع ما لا يسمع الا واصفيا، والاولاد، فاصبر الى
 سمراته المكنون ودرم الخزون وكلمة المحنوم وكتابه
 المحنوم وكنت معهم في تلك الليلة خاطبهم وخطبوا
 الى ان قرب الفجر وارفعت راسي عن النوم وكنت متفكرا
 في نفسي ما ليلاء الذي ما شهد احد في الابداع وما
 حكيت عند صلواتي ان حضر تلقاء الوجه احد من علماء
 العراق الذي سمي بعبد السلام افسدى فلما حضر القضا
 واخبرناه وقصصنا له ما اراد ان يفتي السام وهو حزين
 تلقاء الوجه يحزن عظيم كذلك كان الامر ولكن الناس
 هم في غفلة مبين ابن روياني است كد در عراق ^{هه}
 فرموده وذكر فرموده اند و در اين ايام بعضي ازان نصير
 شده چنانچه شنيد ايم از احوال شما آنچه را كه احدى از
 قبل شنيد و ديد ايم آنچه را نفسى نديد و فرمودند
 در كل احوال صابر و شاكريم و جميع مفضودان نفوس
 اينست كه چرا حق ظاهر شده فوالله هذا لم يكن من عند
 بل من لدن من ارسلني بالحق و جعلني رحمة على العالمين
 قوله كبر غلظ مدكو و عوده بوديد كه نزن در صبر ^{مسأه}
 عرض عوده اند اولئك ظلم موجب زباده از اين خواهد

بود علاوه و مرخص از شما که با ادعای حقیقت شما و بر کس
 زیر این کتب دیگر از ابتدا و اولیا نمود میاید بحجت خدا حضرت
 فاطمه دست حسین را گرفت و بدو مهاجر و انصار و غیره
 افرین بر شما انهی صبر سنانک با آنها الکافر بالله تم
 صبر سنانک یا آنها المشرك بالله تم صبر سنانک یا آنها الحاکم
 بالله ولو اکثر ذلك الکلمة من جنینها الى اخر الذی لا اخر له
 لتكون مستحقا بها بل لا تذکر عند ما ارتکبت فی جنب الله
 یا آنها الخافق عن امر الله و المستأثر علی نصر الله بعد از و زور
 این ارض حال مبارک و حضرت کلمه و میرزا بیجی هر بلید در
 بیت علی و مقرر دانستند و این ارض کلمه نیست که ^{بیشتر} نفس
 ظلم نماید و ظالمی را که مشرب با الله ارتکاب نمود در وقتی بود
 که تفریق کبری واقع نشده بود و بعد از ظهور مافی صید
 تفصیل و تفریق واقع چنانچه ذکر شد و امیاد دیگر ملاقات
 نشد و گفتگوی سنانی هم بمیان نیامد فاسئل من ^{هل}
 تلك الارض لکی تجادل الصدوق بسبیل و دیگر آنکه مالک
 مال دولت علیه و در این ارض جمیع مسجون و غریب ^{بصر}
 از آنها ارضانی سوره احدی مخالفت نمود و جز در رویش
 صد قعله که بحجت خدمات او مراد و مینمود و هم ^{حزین}
 یک نفر در خدمت جمال اقدس و یک نفر هم خدمت حضرت

کلم

کلمه و باقی اصحاب کل در مترها و علیهم متفرق دیگر این ظلم
 چه بوده و از چه رو وارد شده با آنکه جمیع ذرات میدانند
 که سبب ظلم ان ظالم بود که ایشان را اقتضای خود را ضعیف شد
 و تفریق فرمودند و مع ذلک نقول ما لا نشعر اصل شجر ^{ظالم}
 عدل شمرده و شجره فضل و عدل را ظالم دانسته هذا میگر
 منک و منهم فی امر الله انقدر در ایت نداری که شخصی ^{سختی}
 نمودی بشکر کنی در همان ایام که زشتی بسیار بر رفته خواهی
 که در اول ماه مخصوص او از آن بفرستی که در هر شهر میاید
 مع نیک بقره اسباب در دریش که ما شکر او بود الا ان ^{است}
 برده و چند نفر هم محبت در در این ارض وارد شده بودند
 کل مطلع از جمله جناب میرزا حمید رعلی و سلطان و اسنا
 عبد الکریم از اهل صناد و مع ذلک مخصوصان زبیر ابه
 فرستاده و بطریق لفظ گفته نسبت بحال اهل بی که مسازا
 آورده و ناز و لباسها بماندند و اقتضای در این ^{من}
 بر پاستد که یکی از فضیلتهای این ارض بسیار است ^{عزیز}
 بشخصی ذکر نمود که امر و امر عجبی واقع شده و جمیع اهل
 اینهاست برخواستند که در این طایفه عصمت و عفت ^{است}
 و خود نصر غاقت انقدر دانسته که اگر هویدا ^{است}
 وارد شود بقصد مقدر و در عزت فائیه از او منع ^{نمیشود}

مع ذلك نوشتی آنچه نوشتی و فلیندا کتیب نمودی و لکن
 مطهرت باش که در هر ارضی یک سیده النساء داری و
 از آن رشته مرایای تام واحد بعد واحد هم بسیار در
 هر ارضی موجود و از ده سنه جمال ای در عراق تشریف
 داشتند واحدی از ایشان امری که فی الجمله مغایر و مخالف
 باشد ندیدم از جمیع اهل عراق سوال کن حال از آن رشته
 مرایای تام واحد بعد واحد کی در عراق است باید از
 اهل عراق احوال او را پرسید با و نوشته آقا جعلناک
 علی العالمین نوراً منیراً و هم چنین هو النور فی النور و
 مثل نوره ک نور نور من نور الله و با تم الفواجر من ایه
 مبارکه قرآن را بعینه نوشته یا هر ارضی که ترک و آنچه
 دارد که مع التراکین ان الله طهرک و اصطفاک علی سائر
 العالمین حال حفظ کن از آن سیده النساء و از آن مراتب
 کاش آنچه می رفتی و بیست سجده می نمودی امر الله الذی
 تحرفوا کلمة الله عن مواضعها و اعرضوا عن جمالها و انصرفوا
 لانیضهم علی من دونه فانه لا یبارک و لا یتقون
 ذکر امر الله العلی العظیم و الله فانه سبب و این کلمات
 می نویسم چه که امر مجانی رسیده که باید بچین اذکار
 مشغول شد قاضی عثم حرمة الله و حرمة انفسکم طهر

از کلمات

از کفایت او و هم مشرکین ظاهر نماید که اینها و مسلمانان
با ذکر آن نفس مشرکین مقترن میمانند که جمیع آن طاعتات
خان در سبیل محبوب داده و برای آنان تکلیف بر علی کرد
اعتنا نفرموده اند طال انصاف ده توان اهل قیاس و
این عبادت که چگونه فعلی را بجز فعلی قیاس نموده فایده
لتصرف ثم ارحم المراد فی سبیل الله دعاء المقتر
و عباد الله المخلصین قول عظیم که به عرض دیگران که
باب آمدن حاجی سید محمد در اسلامبول و خود
هم در مطلع و حضور داشتند شب اول آمد در سفار
جناب مشیر الدوله بودند و سرکار حاج میرزا صوفی
بنده و بن مشیر الدوله با و گفت که چرا آمده گفت
استخلاف خود و عرض حال عالی با اشارم من دیدم تا
آنکه رسولان ایشان آمدند و آغاز بدگوئی نمودند طوا
بجهت بن بدگوئیها بقدر لازم گفت انتهی و بدو
و همه الکاذب اگر مخصوص استخلاف آمده سیاه نمود
که احدی مطلع نبوده که داده هفت نفر بودند قبل
داده بیست و یک نفریم و شش ماه معطل شد تا
آنکه بهزار ندانم وصالی مقصوده و مقصود صا
باب عمو اویوسف الامر بدنام معدوده و اولم و لوفا

قاله بفعلهم ضيع امر الله بين الناس وامرنامه که از انست
 آمدن نوشته اند که بعضی از هم همان ایشان آمدن و شکا
 نموده اند که ایشان بمانان نمیدهند و الان ان امرنامه
 موجود مع ذلك نوشته انچه را نوشته لعن الله الذين
 بدلوا حرمة الله بزخارف الدنيا وادخلوا الى الشياطين
 يتبرؤن من الله وامروهم بكتيبن الى الكففاء من افعالهم
 انار و ساء الامر و مر اياه العباد و انما التوحيد و اول
 التبريد ولكن الذين جعل الله بصيرهم حديد ايشم دون
 و يظلمون بما ارتكبوا في الحيوه الباطله ولا يشعروا انهم
 يعبدون عن كل فعل من افعالهم و ايج الكذب و النفاق
 و التزوير و الشقاق و انهم من جواهر الخلق بين عباد
 الله و برقيته و عليهم ذكر الله و شانه في كل حين و بعد
 حين و حين حين و الله خوب بردي هسته و خوب
 لستر فحشا مشغول شد بعد از شهود و لكن بصير
 خبير امر پوشيده بنيت و مطلعيم که چيافتهها گفته
 و چگونه گرفتار بسته حتى گفته اند که ایشان مخصوص
 بطهران فرستاده اند بجهت امر شنيع لعنة الله على
 المفرين و الكاذبين خال فعل حق را مشاهده كن که
 بمانان مدینه وارد شد بند و ايد اليكم مروده نفرمودند

و در امر اهدا بنفسی مداخته نشد و چون از خبثت
 که سفیر ایران ملک را مست از ایشان محض خدعه و طبع
 و نفاق با حق بان مقرر و رد و التماس نموده و گفته آنچه گفته
 اگر او استخلاص میخواست کسی با او حرف نداشت او
 از حاجی میرزا احمد معرفت فرموده به هیچ وجه و از سایر
 کدرفته اند معتبر تر نباشد بلکه نزد بعضی ذکر نداشته فوالله
 که مخصوص شهرتیه آمد چنانچه این ارض هم عرضی که او
 و میرزا ایچی باب مشیر نوشته اند موجود و از امثال
 جمیع امور و از این استفسار نمودند که او میگوید هفت
 فقره نوشته اند و باقی بکس مشخولند و من و میرزا ایچی
 بیست و یک نفریم و شهرتیه نداریم سرکار وانی مخصوص
 فرستاده و استفسار نموده که با سایر امثال چه ذکر نموده
 و تو می نویسی که جهت استخلاص بوده حال که گفته
 مراد خود رسیدند بیکاش که دیگر باطن او نفوسند
 فان نداریم حال انصاف ده از فعل حق و این فضل
 این کرده آن کدام را بیهوش استنشام میشود و الله
 چنین درو سنا از برای امثال شما بسیار خواهند و بجهت
 مدان که سفیر ایران خاندان لا والله یومی اید که خود
 ایشان بصدیق بر فضل حق نمایند و منکر فضل آن

نفوس بشوند و اگر هم بر تو مشتبه شود بر ایشان مشتبه
نخواهند شد و دیگر رسولان را ندانستیم که گفته اگر
مقصود جناب عبد حاضر اینی الوجوه بوده و الله مخصوص
امری آمد در آن مدینه که هیچ دخلی با او نداشته چنانچه
فرز احدی بزفتی جمع مشاهده و خواهند که آن نفس خست
در این ارض جمیع افعال شیعیه قییر را بحق نسبت داد
و در آن ارض هم گفته اینچو را که احدی در حق احدی ^{تکلفه}
عبد حاضر لدی الوجوه حال میگوید خود نفس را ^{صلا}
و من کورینودی که سید محمد چنین و چنان میگوید
و چه مقدار کلیات تا لایق در حق ایشان ذکر نمودی
که او میگوید حتی مذکور نمودی که از برای هر چه خود
نسبت حرف گفته شود هر قسم هست اصلاح شود
و من در جواب گفته که معارضه نموده و نخواهد بود
اعراض از آن نفوس لامر الله واقع شده نه لاجل او
ظاهر جمیع شهر میرا و اگر از ندان نفوس مشر که
خسکی و جدلی نموده و در محالین معتزله از تو خوا
که در یک مقربا او مجتمع شوند تا بر تو ثابت کرد که آن
گفته با فترای محض نسبت داده امیدی گفته که قبول
نمیکند و الله کل وجود حقیرند از کذب شما و فترای

شما ای ز درایت سالها این میرزا عجب در خدمت ایشان
 نوبه ایا هیچ شنیده که گفتی از منتسبین ایشان حرف بزد
 مکر و هوس نیست با و گفته بات در جاهل میدانند که اگر حرف
 شود افضاح امر بوده و خواهد بود والله که همیشه فرموده
 که راضی بودم هزار مرتبه بنمید شوم و این امور بین نام
 ذکر نشود که بگو از منتسبین ایشان رای نایان شکایت نمود
 و بشهر هماغه بصره فرستاده لعن الله الذین ارتکبوا ذنابنا
 کل شیء و احترقت عنه اکباد القرین فوالله الذی لا اله الا
 هو که جمیع این عباد راضی بودیم که کشته شوم و این حرفها
 بمیان نیاید بخیر حال میگویم مکلفیم چه گفتند اهد عینی
 که جمعی که بسته اند در هتک حرمت امر الله چه که متذکرینند
 نموده و نیستند و لا جلدی است خود را بمهله انداخته
 و میاندازند قریب پنج سینه در این ارض بوقف شده
 و ابدان نفسی بیاب عالی نفرستاده اند و مطلق اظهار نهند
 و آنچه وارد شده حرمت امر الله صبر نموده ایم و لکن این
 مرتکب شدن امری را که نفسی از قبل مرتکب نشده اصدا
 و دریم که بمقصود خود نرسند چنانچه حرمت بیک سلسله
 تمام نمود او که شایسته داشته و نخواهد داشت خود
 ده اسم او در کتاب مذکور بوده او نایای دولت علیه کجا او را

بیست اختیارند بسبب که معروف شد خود تو میدانی و کن
 بفضا الله ستر میمانی زانت من الذین غطیت عبوب
 المشرکین وما ازلکوا التصبیح حرمت الله کذلک جری الامر ^{جندی}
 من هذا العالم المتکلم الصادق الامین قوله که حصه
 خلی خودی عجب است از شما که فریب بیست سال است
 بجوی را بخندان بر بستید بیکه خود مطلع در اصفه نمان در
 خودم از ار نمودید حال خود و مثلها میرزا محمد علی و میرزا
 ابوالحسن و دیگران و میرزا حسین و دزدان چه حوا را بگویم که
 ظرایفها هر روز یکی میچسبند یکی را حق میدانند و بعد
 باطل مینمایند این از عدم تمیز آنها است عجب است آنکه حق
 باطل نمیشود و این منافض است دین آنها بوالهوی است
 چنانچه میرزا ابوالحسن در طهران سخن گفت حیف از شما بچه
 اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافرا و
 عجب یک انصاف از شما بیستم شما را بخدا این است
 در بعضی مقامات با شما در وقتی حرکت کرد که در عرض
 هم بودیم حال از هر یک بدگری نمیتوانیم بگری عما نتم از
 هر قدر کامل شده باشیم اولاً این بحث بر شما و امثال
 شما وارد چه که سالها نفوس را پیشوا میدانستید که
 اخبت از آن نفوس در ابداع نیامده چنانچه حکم ان نفوس
 مهر

تتمت

معظم نفس الهی را بنجام ظلم شهید نمودند و نامیا اینکه این عیب
 با و خلوص دانستیم و مقریم چه که در کلمات حضرت ایلی
 بعضی اوصاف مشاهده میشود و هر چه کان منبوءیم که
 مرجع ان اوصاف نفس و هویم است انی ان کشف انما
 ما کشف و اطلعنا من انما له ملا فضل التمزیه و که انما
 ولذا کسرنا صنم الوهم و عرفنا ما هو لفت و در کلمات
 البدیع ثم اطلعنا به و باصل امره ما کان مقوقعا علی
 و عن مثلها و انک و تعرفت لفرمته و نشو سجات الی
 و تنوخر الی مشرق الجمال و تكون من الموقنین حمد یتکم
 که بیازوی توکل و انقطاع صنم و هم را شکستیم و بشریه
 یقین وارد شدیم و کاش توهم میبودی و بصبر خود مشا
 میبودی بخدا الله بدلت و نشکره فی کل حین و الله اگر
 ذره انصاف در تو میبود هر میر با بداییل و نماز با و ما
 این عباد منکم شوی چه که فعل ما بر دین ما کواهی است
 صادق و شاهدی است واضح و آشکار چه که سلاسل
 تقلید را شکستیم و بحق نازگشتم و از وهمیکه هیچ
 اخذ نموده بود فارغ شدیم ای فقیر بی بضاعت بسیار
 بسیار در هم مستغرق بنالیت رایته و عرفته و اطاعت
 بما عنده کما من ملاقات شد بود و از عرفه نمیکرد پس

ذكر من يود مدك ورميا مد ومطلع من يدي اذا نجر ان يا
 از او محض وانك ان لا تعرفنا نحن نعرفك انفسنا لنطلع و
 تكون من العالمين بمن عناء الذين جعل الله ابصارنا
 حديد وعرفناه بنفسه وانقطعنا عن العالمين وما مننا
 منع مانع ولا مكر ما كرم ولا خدع خادع ولا ريب قلوب
 المعتلين محمد الله بما عرفنا نفسه الذي كان موعودا في
 الواحة المقدم الحكم البديع وما منعنا عن عرفانه محمدا
 النبيهم كقروا بالله ثم سبحات النبيهم اشركوا انفسهم وال
 الفرد العزيز الحميد عجيب است كما بانكونه تحقيقات فتعول
 منك اذا ظهر الشط هل يلقى لاحد ان يلقفت الى ما الهة
 اذا فانصف يا ايها الحمير واذا الشرف العسر هل ينجم لا حد
 ان يستضيء بالشرح ولو كان سرا حقيقيا فانصفيا
 ايها الغافل الذي جعلتك ناع كل شيء ولو انك انت في
 حجاب غليظ واذا اتوج بحر الاعظم هل توجه العاقل الى
 سراب ببيعة لا نورنا الرحمن الرحيم ولكن انت ان تجد
 ما تذكر لان قلبك ضار محروما من نجات الله المقصد
 العلى الحكيم والله نسوان تلك دار نداد له توسيطا
 در هر امثالي باسمي معروف ومعلم ملكوت يوده و
 از الف سنة تكمل اسماء موسوم وعيد كبرته رحيم شد

این

این امور از بدایع قدرت الهی است هر تکلفها و آنکه بود
 شکر بصدقها عباده الموقنین ایانشیده بهود است
 اسمی بوطی یکی از حروفات اثناعشریه انجیل بوده و بعد
 بشقاوتی ظاهر که کلمه الله را تسلیم بهود نمود و کاش
 رئیس شما بفعل او ارتکاب می نمود چه که او بعد از آن
 عمل شیع نادیده و لکن مرشدت بقطر بیان و کلام
 انبیا و مرسلین و حرمت الله جمیع را از حروف از من
 منادله نموده و فریخته چنانچه ذکر شد و بوی جمع مطلع
 و دیگر را اسمعیل بن حضرت صادق چه می گوئی بعد
 از آنکه جمیع ولایات نوشته که او بعد از من امام است
 و پیشوای خلق بعد از من در امور از او ظاهر شد
 و حضرت او را عزل فرمودند که مخصوص زرار و ^{بسی} _{بسی}
 از اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله این امر بزرگ
 چگونه میشود شخصی امام خلق باشد و حق و بعد
 باطل شود حضرت ذکر بنا فرمود بر و روایت
 کلینی را بسین ای فقیر از هیچ امری خبر نداری نه از بسیار
 و نه از فرکان و نه از توریته و نه از انجیل و در ظهور
 این امر انقلابات بسیار شده و این عبد بنظر اختصاص
 ذکر نمود و در کتب خود مشاهده نمود و راست چنانچه ظالم

بعضی از اطراف اسمعیل را امام میدانند که ظاهر و با
 ندید و مطلع نیستی نشان شما نیست که بحر فزای عوام
 تکلم نمایند و باینگونه از آن مسئل شوید بر بصیر خیر
 مشتبه نشد و نمیشود و بسا از امور که واقع شده و احدی
 مطلع نماند چه که حق از قبل ستر فرموده ایگانه که از هو
 میکند شقی و چندی لله در کوی دوست معصی که
 تا بعضی از امور مستوره بر تو کشف میشود دیگر از علم
 با عود اطلاع نداری که بسیار از رئیس شما مشهورتر
 بود و لا یشتر که مسلم بوده مع ذلک بعد از ظهور شمس
 کلم من افق ربك الرحمن الرحيم فعلنا فعل و بذاتك
 بذل الله نوره بالتسار و انزل على كل شيء قدر كاش
 از رئیس خود اطلاع میداشتی فوالله الذي لا اله
 الا هو ان يد القدره والقوة فتأخذ كهنا من الترات
 و تفتح فيه روحا من ارواح التي خلقت بمشيتة ظنا
 اهتر و قام اليه بقميص الاسماء بين الارض والسماء
 الحكمة التي ما اطلع بها احد الا نفسه العليم الخبير زياده
 از این نبوده و نخواهد بود ظنا عا د على الله عا د الله
 عليه كما عا د كذلك يجزي عباده المعتدين بشنوس
 این عبد را سبب وهم ناس مشهور کن بر امره و بنا

در هر

در هر عصر نفوس متوجه مجتمع شدن و ناس را از شاطیج
 احدیه محروم نموده اند فندی بنگر نما که چه مقدار از
 نوقیات در مابین ملافرقان بود از ظهور قائم و
 قیامت و ظهور مساعت و بعد از ظهور نقطه اولی
 روح ما سوا ه فراه معلوم شد که جمیع خاطر بوده اند
 و بقطره از بحر علم مشروبند و آن جمال قدم بزحمت تمام
 کسر اصنام و هم وهوی نموده تازه امثال آن نفوس را
 نموده اند ناس را با وهام جدید مبتلا نمایند بگویند
 از خداوند یکتا و مرکب شوند با امری که از حقیقت عقرب
 بجای شک خون جاری شود حق را باطل نماید و
 باطل را حق مشمرد بی حق کم نزل حق بوده و لکن توان
 حق را شناخته و این مسلم بوده که بعد از نقطه حق ظهور
 در حروفات حق چه که کل خلق میان در ظل واحد اول
 خلق شده و میشود و حق هر ذی حقی باین نفوس
 ثابت و هم چنین کل صفات و اسماء حسنه و مع
 خطاب میفرماید یکی از حروفات حق که از ظهور بعد
 سؤال نموده میفرماید اگر بدایم که تو در یوم اشرف
 نیر معانی با ایمان با وفا بر عیشوی حال حکم دور ایمان
 در حق تو جاری میبایم و اگر بدایم بی انصاری در حق

ظهور مؤمن با و میشود خال حکم ایمان در باره او مشهور
 مع آنکه مؤمن نسبت و فعل محبوی را و ظاهر نند و قدر
 نفکر نما و حق را بشناس این نفوس حقیقتا داصیکه
 در ظل حق باشند چه که در انوقت دیده نمیشود در ان
 مکر حق و بعد از توقف دام الملك فی الملك و در حق
 المخلوق لا یشکله و مثله ان حقیکه کم نزل باطل اند و
 نخواهد شد ان شجره حقیقت است با عرف او تکلون من
 العارفين کذلک فضل الامر من لدن منزل قدیم
 بقدر یا عبد اهل تکلون من المهتدين ای عارف غیر
 بالغ بدانکه در بعث مراتب مالا نهایته بوده و خواهد
 و بعث اسماء را از دوش تمیز ده بنا نفوس که اسماء
 میشوند من غیر رسم ذلک الحکمة ان يعرفها احد ولو
 ان يعرفها فاسئل عن الله ربک بخضوع و خشوع و
 اقامة مبین لعلک بما عند واته طهو العليم الخیر در
 الواح قبل در این مقام از قلم امر فی الجملة نازل شده اگر
 اراده نمائی بدان الواح نظر کن شاید همان قدری
 نمائی و مقصود از این ذکر آنکه با اسماء از منزل ان محجبه
 نمائی اگر چه بیانی محجبه مانده که بدانجا نرسیده که
 حرق شود الا اراده الله و مشیتة بنقطه بیان حلت

عظمت در تبدیل کیفیات هم ذکر فرموده اند تا چه رسد
 باسما چنانچه بعضی از آن را قبل ذکر شد و هم چنین میفرماید
 قوله جل ذکره فان عند كل ظهور ادلاء اثباتها يبدلان
 بالنفي ولكن الله في ذلك اظهر بيبات امره و يتيقن صغره
 لان فيه لا يبدلان التور بالاثار الا في ظهور الله فان
 حزن على كل من في البيان من يومئذ انتهى ملاحظه
 نماید که صریح میفرماید نور مبدل بنار میشود چنانچه
 نوری که شما آن را نور فرض گرفته اید کیونقدر بنار تبدیل
 شد و لکن شاعر نیست و در کمال غفلت مشغول بتحریر
 کلمات الهیه بوده و هست و اینکه میفرماید الا في ظهور
 الله هیچ ندانید که قبل از ظهور تبدیل نور نمیشود بلی
 قوت نفس الحق غیر از نفس ظهور کل تبدیل شده و میشود
 و این مسائل موهوم نزد ما نبوده و تا این ظهور
 کشف نشد ظواهر فتم حجاب جرمه الله لذا خروج استرجاع
 با ما مل القدره والقوة فرق نیست که در صحت ارتقاء
 مظهر احدیه رفیق اعلیٰ ظهور بعد مشیت ظاهر
 مشهوره تا حکم نماید اگر چه لازال آنه هو حی فی الوجود
 الایهوی و لکن چون بر حسب ظاهر احدی را و عارف
 و کل نفوس ارتقا ممنوع لذا حکم تبدیل مستوره است

ظهور چه که در آن چنین اگر نور اقل من آن توقف نماید در
 قول بی حکم ناز از منبع علم لدنی الهی در حق او طاری
 در ظهور قبله شاهد شد و در این ظهور هم بصیر
 ظاهر و باطن دیده میشود که نفوس که خود را نور میسازند
 عند الله حکم نازد و حق آن نفوس جاری و اگر خود من غیر
 شعور حرکت مینمایند در کل چنین پناه بخدا رده که از نفس
 ظهور صحیح نمائی چه که مقصود بالذات او بوده و حق
 بود او است ای لیسر کسکه شی و او است ای لم بلد و لم
 لم مظاهر لم بلد و لم نور ضلوع عنده ان اتم توفیق و ان
 این مقام را هر نفسی در الی انما ابدا لا المنقطعون و هم
 عرفان بیع از اینجست است که نقطه مشیت اولیه
 ما سوآه و راه در مقام ذکر و وفات و مرابا و نور و منا
 من علی مرتب الی سما و الصفات الی ان یبتهی الی
 زبته الی انشیا میفرماید اینها از خود تحقیقی نداشته
 چون شمس حقیقی مقابل شد اندک اشراق تجلیات آنها
 بر آنها شد در این مقام دیده نمیشود در آن مظاهر الی
 الله میفرماید شما ناظر با شما نباشید بل باقیوم
 به الی شما ناظر شوید و هم چنین ما یقوم به الصفات
 چه که کل باقیوم الی الله و یا عیانها الله باقیوم

منبیه اسمها منزه و میشوند همی از هر وفات تا
 میشوند و همی از هر با و همی از ادلا بوزیه و هم چنین
 از مظاهر جمال و جلال و حی و قدیم و امثال این از اسم
 الله الحسنى مختلف ظهورات الفاضله باعتبار اتمهم و استغناء
 و الا ان القلح واحد و المحل واحد و بصیر خیر اذ راک
 می نماید که کل این اسمها نظر بان ایماقی است که در اینها
 هست و هم را بگذارد ملاحظه در اول من امن کن و هم
 ثانی من امن که هیچ نفسی را در بیان از یاد از من دور
 و سایر هر وفات همی و صفت نفی بوده اند چنانچه در
 زیارتشان یا سادج الله و یا کینوتة الله و یا ذات الله
 و با امثال این کلمات ذکر فرموده اند جمال اگر اول من امن
 نفس من دور نبود و نفس دیگر بود البته این مقام با و غنا
 میشود اگر در این بحر متغیر شوئی ادراک می نماید بعضی
 از امر محجبه مقصود را و فرقی شمس معانی را از
 ظلمت تمیز میدهی و مرتکب غنیشوی آنچه را که کل در آن شو
 مشغولند مثلا ملاحظه کن اگر ترا بی مبارک اخذ
 فرماید و بفرماید که این قصه خاک مسجد عالمی است
 حق لا ریب فیہ و هم چنین اگر صد قصه خاک دیگر
 بود و در باره کل همین حکم را فرماید جاری بود

وخواهد بود چه که در این مقام نظر ما برست که از مصدر
امر ظاهر شده نه نشی من حیث هو شیء و امیکه امتا
ان نفوس محجبه بند کرد صابیت از ما بقوم به الوصی و
نوفه من الولاية والنوة والرسالة والترتوبية غافل
شد اندا اولاد بیان فوانه الذی لا اله الا هو که ابتدا
نقطه اولی بحین کله مخصوص نفسی در بیان تکلم تمیز
بلیک توفیقی میرزا سلیمان القات فرموده بودند
در صدر ان توفیق کله بود که جمیع از خواهد ان عالم
شدند خود میرزا سلیمان در ایام مراجعت از ما کو
سکنت این لفظ وصایت است و بمن نوشته اند
در ستر ستر این ادعای این رتبه مینمود و بیکاش شهادت
با و منتشر میشدید در این امر که او عند القدر اوار
از این نفسی که با و مشک حسته اید و دیگر هیچ ذکر و
نموده مگر آنکه بعضی الواح نوشته اند و باسم نقطه اولی
شهرت داده اند کله با کتب رتبه البها و انیا این
رتبه رتبه بنیت که بخوایم از نفسی سلب نمائیم
با اثبات نمائیم چه که آنچه فخر و وصایت ان ما بقوم
الوصایه بوده و خواهد بود و بعد از انقطاع عند
الله ذکر ندانسته و نخواهد داشت چنانچه نقطه

اولی روح مناسواه فذاه در این مقام میفرماید ^و قول عز و جل
ذیرا که جوهر کل همان است که آن محبت مانده از چیز بله
وصی بان وصی است نه نیست که این شان وصایت است
بشان خاص نظر کنی بلکه ناظر شو بما بقوم ^{حقیقت} به که امر ^{بسیج} بجز
باشد که اگر فرض رسول خدا با هم وصایت نصیب می شود
امر و ذکر بغیر وصایت میشد کل اینها از او این است
که در یوم ظهور با ما سخن بمان بلکه نظر کنی بما بقوم به
الاسما من کل شیء حتی ذکر التی انتم طال غدی فکلر
بما تا عارف نشوی که کل با مر او معزز ندید کرا و
مفخر و این شان صادق است ما دامیکه از حد خود
نجا و زخمایند و در حین بعثت امر اولیه کل این اسما
از مستقیات خود خارج و مملکت خارج اگر تا نا اهر
مبور نازل بصدق علیهم کل الاسما من اسماء الله الحنی
والا بر حین الی مقرریم قبل از بقول ام او م باری نظر
از این تجدیدات بردار و بان نقطه ساریه در کل شیء
ناظر شو و آن نقطه را موهم مدان چنانچه از قبل کل
عبادت و توهمات مانده و الی حین غار فشد و نحو ^{شد}
شد الاسما و ربك و همین میرزا محی که بواسطه
او از حق معزز شد همین مدی مثل کی از خدا

حاضر بوده و القای کلمات الله را همیشه چنانچه
 حال جمعی تلقاء وجه حاضرند بهمان قسم را نشان
 القامی شود در کل لسانی و لایم و لکن فرق آن است که
 نفس معزود چون دو کلمه از لسان شر جاری شد از
 مالا و کتب مظاهر الشفی کرها و لکن این نفوس حاضر تلقاء
 وجه با مدع کلمات ناطق و معذرت لیس لهم من امر ال
 بعد از آنکه کلمات کان الامران انت من الهالین اگر چه
 کلمات مشرکین در قلبت مقترکفته و همچون مشکل
 مگر آنکه از این سلسله عنایت کرد و عیون کلمات
 بنفس کلمات جاری و ساری است بیانشی که کلمات
 نیا ناک و اخبار ناک و قصصنا لک ما کنت محجبا عنه
 لعل تحرق الاحجاب بعد از وقت انزال الوهاب و
 تشهد مالا شهیده من قبل و تعرف ما کنت غافلا
 عنه و لکن ان توفق بذلك الایمان تنقطع عما خلق
 السموات و الارض و توجه الی الله الملك المقدر
 الغریب المختار ای عباد در عرفان این ظهور بکل
 و اشارت معروضین و تصدیق و تکذیبین نفوس
 متمسک نشوید و باصل فرنا ظاهر شود چه که اکثری از
 ناس لم یزل و لا یزال محجوب و متوقم مشاهده شده
 و میبوند

و میگویند و در فناء و عصر نظر با استفکام ریاست خود
 ناس را از نظر احدیه و عرفان آیات الله مجموع و مابون
 نموده و خواهد نمود مثلا ملا خلد در ظهور نقطه فرقا
 نما که آنحضرت با آیات الله ظاهر شدند و در عرفان
 و برهان جزایات نازل شد مع ذلک بعد از ارتقا
 نقطه عرفان بر فوق علی و انقطاع رواج رحمن امر بند
 علیسا افتاد و آن نفوس بالمره ناس را از عرفان آیات
 نموده که شما آیات الله را ادراک نمینمایید و علم آن نزد
 ما است باینجهت هجیت آیات از میان رفت و زمان
 خلقی در بیستان نفوس آمد و ناس را با وهامی قوییت
 نمودند که ذکر آن ممکن نه چنانچه دیده و شنیده اید و
 آیات سیکه در ظهور بعد و قیامت و امثال آن نازل شد
 جمیع را بهیولای خود تفسیر نمودند و ناس هم متابعت آن
 نفوس را من حیث لا یشرع نموده تا آنکه امر عقیام رسید
 که ضرران وهام جمیع بشجره ظهور بعد وارد شدند و بعد
 از ظهور موعود در سنه ستین محمد دار باح فضل و
 و سموات علم مرتفع شدند و از عرفان منبسط و آیات
 الله از سماء مشیت نازل و لکن نظر با وهام قبل ناس
 در رجیت آیات توقف نموده که ما ادراک نمینماییم و

آنکه حق جل و جلال ذکره اعظم و اگر موافق از آن است که مظهر
 نفس خود را بفرستد و جمیع را بفرمان او که نفس عرفان الله
 امر فرماید و مع ذلك حجتی بفرستد فوق ادراک تا
 سجانه عن ذلك بالآخره باوهام نفس خود مشغول
 محجوب بشناسیکه بایات الله کفایت نموده مع آنکه نص
 فرقان است اولم یفهم انا انزلنا علیک الکتاب و
 مستدل با اینکه ادراک آیات فوق عقول و عرفان ما
 امر دیگر باید ظاهر شود و غیر و نعمه الله و حجت و در
 بغیر ما اراد الله لذل اکثر اعراض نموده بها و به راجع شد
 و هر چه اعراض مشرکین شدت نمودن شمس معشای
 حکم ترجمت آیات را نازل فرمودند تا میگردانند
 و ایشان را منحصر بایات نمودند و عمال انفس الکنین
 این آیه از اسماء احدیه نازل و اودت غلته ان نصیر
 فی القرآن و باطنه و باطن باطنه فی حکم سواد عینها
 لتفقد لان سر القصدانیه و تجلی الاحذانیة قد
 تلجلجت فی کل شیء و این آیه نازل که جمیع مستنصر
 شوند که ابواب رحمت و عنایت مسدود نیست
 هر نفسی مقبل شود و الی الله توجه نماید حجت آیات
 الله را بنصیر ادراک می نماید و ادراک از مقام

معلوم ظاهره منوط ننوده و نخواهد بود بلکه منقوس زکبه
 و قلوب ظاهره مقسله منوط طولی القبلین و هم چنین
 ان سادج معانی حجیات و اوها میکه از قبل بود و
 ناس بان محجب و منوقم جمع را غرق نمودند و با حق
 انشی انا حی فی الاخر الا بمی لجمع شد و حال جمعی
 انفسه و هو موه لا نیات ریاست و حفظ ان اراده نموده
 اولاً حجیت آیات را از میان محو نمایند و در این فقره
 بسیار سعی نموده و می نمایند و بی تمام مکر و حیل در
 امر مشغولند و لکن ابی الله الا ان ینشئ ایاة بالحق ولو
 تنکرها الشکون و حال در نفاق بمقامی رسیده اند که
 اگر نفسی حجیت آیات منکر شود با و استنزه او مستحربه
 می نمایند بعینه مثل صلوات قبل بله و لا استجاب
 و اکبر نفاقاً لو اتمتعون لزال عرفان منبسط الهیة
 نفوس محجبه محدود نموده اند و با این حجیت اکثر عنا
 از فیوضات رحمانی و عنایات ربانی محروم ماندند
 چنانچه نفس ملتقی بومی از آیام استنزه علی نقطه
 البیان ذکر می شود که فرموده اند که احدی بر ایشان
 ملک آیه قادر نبه و حال آنکه نامی بینیم که بعضی نفوس
 قادرند که دو کلمه آیات تکلم نمایند پس از این قرار این

نفوس هم حق خواهند بود فوالله من وجد بالحجة وحقاً
 المعاني يعرف من هذه الكلمة كفره وفاقه وبغیره واعتز
 علی کل المتیین والمرسلین مشاهده شد که ابتدا از
 کویر معانی مرزوق نشد و از رضوان معنوی الهی
 بغایت محروم ماند چه که این نبی واضح است که مقصود
 حضرت از این بیان چه بوده و کلمه حق اگر چه بیقرین
 باشد سلطان کلمات اهل لرض بوده و خواهد بود
 والله از نجات همان کلمه وحده غارین نجات حق
 میسایند و رضوانش توجه می نمایند ملاحظه نماید که اگر
 از شرط عذب فرات کاسی اخذ شود صاحبان ذنوب
 ادراک می نمایند که این ماء از کلام منبع بوده و از
 عذوبت او بی برکت منبع او و حال آنکه بحسب ظاهر
 ملت کاس ماء بوده و چون منبع علم و عرفان و عنایت
 و مکرمت و فضل و قدت و جلالت و عظمت حق
 و ساری است لذا از آن کلمه مخلصین و مقربین ادراک
 می نمایند و منبع ان بی می بیند که آن حضرت لک العمل
 تهنیدی بهدی الله ربک ولا تلقت الی خود است
 و اگر نفسی در کلمه بگوید و در کلمه ستم مطلق می ماند
 مبرهن است که این از منبع جاریه ساریه نبود و خواهد

بود و الله با عدد حق جمع شئونش از دینش ممتاز بود
 و خواهد بود بر خود مشتبه مکن مجواهری تحریر کن بین بی
 حاضر شو و با آیات از آیات الله سؤال نما تا اطلاع بر الله
 یتقوج بدانه لذاته و لم یکن لامواجر من فناء و قطع ممکن
 الخافی و العرفان و مخزن العلم و الحکمة و تكون من المؤمنین
 و این ظهور اعظم را چون نقطه بیان حل کرده بانه مخصوص
 در جمع بیان فرموده با آیات ظاهر میشود لذات آیات
 ظاهر شده و الا کل ما ظم من عند حجة علی العالمین در این
 ظهور اعظم جمع آیات قدرتیه و افاقیه و انفسیه ^{هده}
 شد و لا یکرها الا کل مغفل مکار بر نفسی الیوم لا یوم
 که از انفس خبیثه مشرکه اجتناب نماید چه که بکری ظاهر
 شد اند که در ابداع شبان ممکن نه چنانچه از ارض صاد
 بجنا باسم الله استمد مهدی علیه بها، الله نوشته اند
 که ام الفواجر و الخبیثات مکتوبی باین ارض و ستاره
 مضمون آنکه در بیت ایشان لوحی مدفون بوده از ^{خط}
 حضرت علی و فرزندان لوح را بیزین آورده ام و در آن
 لوح عنارانی مسطور و نسبت بنقطه اول داده که
 بطلعت الی در سفارش میرزا بچی نوشته اند و الله
 الذی لا اله الا هو کل متحیر قائم به از جعل این نفوس و مکر

این قوم و بعد از صدور امر حکم شده که بروند و بیاورند
 که آن لوح را از کدام محل بیت بیرون آورده و بجا العمل
 تنبیه فی نفسها و بیاورند و تا ثبات باین شدت بر
 افترا قیام نموده اند و این امور دستور العمل است که
 میرزا مجید از اینها میگوید و میفرستد اخذت الله علی الکاف
 والمضربین اذ استرء منهم نقطة السیان فی عز الخنا
 ویقول خسرنا لکم یا ملا الشکرین و نارا علیکم یا ملا الفکر
 الیوم باید بصر واحد نمود و قلب را طاهر و صدرا
 منزله تا انسان خود حق را از دست ندهد و غیر
 و این رتبه اگر بسیار بلند و عظیم است و لکن نزد
 متصفین بسیار سهل و سیر اگر چه حال اهل بنیان بجا
 رسیدند و با موری بر حق اعتراض نموده اند که از اول
 ابداع تا همین احدی در شان امور بر حق اعتراض
 نموده جمیع این عباد سالها است طالبان حوله
 و ابنة العظیم که هرگز نزدشان از حرف دنیا شنیده
 و اگر هم بوده جمیع بشریک بوده ایم و هر نفسی سبب عظیم
 وارد کوه خود صاحب بیت است کمال عنایت در دوازده
 او صدوزل و مع ذلك اهل میان اعتراض علیه الله تکلیف
 ما ظاهر من الحق اعتراض نموده اند حق شرعی محض

دولباس واما ان اقامتكم وحياتهم عند انتم حرمته
 كه صنفين در عقبة واقف و مستلوح و در اين ايام از
 مشرف مشيت دهن مخصوص كوي را اجناسه و نازل در
 اين مقام لاجل قننه ذكر ميشود بنا به هفتاد و شصت
 قول فقط اولي زاد و كره اخري از لسان امدع امهي وار
 صحيح و خين و قاله ان حضرت مشرف نمايند و با آنچه حاصل
 كه آيت كنند و هذه صورته انزل من جبروت الله العلي
 العظيم بسم الله الاقدس العلي الاعلى هذا كتاب نقطة
 الاولي الى الدينهم اموا بالله الواحد الفرد العزيز العليم
 وفيه يطالب الدينهم توقفوا في هذا الامر من ملائكتنا
 اعلي يا نحرن ببدائع كلمات الله ويقوم من عن رقد
 الغضلة في هذا الفجر الشرق المنير قلنا امرنا كرم في الكتاب
 بان لا تقدر واطا بفضة التي يظهر فيها محبوب العارفين
 ومقصود من في السموات والارضين وامرنا ان اكرم
 لنا، الله فوهوا تلقا الوجه ثم انطقوا من قسبي هذه الكلمة
 العزيز السبع عليك يا بهاء الله وذوي قرابتك ذكر
 وثناء كل نبوي في كل حين وقبل حين وبعيد حين و
 جعلنا هذه الكلمة عز الاملا لئلا العلي بها يرتقون الى
 مغارج القدس ويكونون من الفائزين وانهم تركوا

ما امر وايرجيت ما ظم احد لقاء الوجه بما امرناهم في الواج
عز عظيم بل وهو احوه من كل الافاق وهي التفاق وبذل
ملكيت وملكيت اهل جبروت العظمة نروح الامين قل
يا قوم فاستحيوا عن جمالي ان الذي قد ظهر بالحق انه الهاء
العالمين لو انتم من الغارفين وانتم ليهاء الله وعليه ذكر
الله وثنائه ثم ثنائه اهل ملا الاعلى وثناء اهل جبروت
البقا وثناء كل شيء في كل حين اياكم ان تحضروا بالخلق
بين الارض والسمان اسرعوا الى رضوان رصانه ولا
تكون من الرافدين قل ان جماله كان جمالي بالحق
وان نفسي نفسي وكلما نزلناه في البيان قد نزل الامر
الحكم المديح اتقوا الله ولا تقادوا بالذي اخبرناكم
به واثرا كما يظن بوره واحذت محمد بن محمد بن محمد
نفسى ويشهد بذلك كل شيء ان انتم من المنكرين تاه
منغمة من نغمة ولدت حقاوي كل يوم مرة اخرى ونغمة
اخرى استجذبت افئدة المقتربين اياكم ان تحضروا حتى
عن الذي كان لغتانه ذات لغتاني وفدى نفسي في سبيل
كما فديت في سبيله حيا لاله العزير المنيع قل لولا
ما ركب الحاء بالباء وما استقر هيكلا لها على الواو
وما خلق ما كان وما يكون لو انتم من الشاعرين

ولولا ما القيت نفسي بين يدي المشركين وما علت
 بين الهوانا لله باشتياقي اليه وشوقي الي نفسه قد حلت مالا
 حمله النبيين والمرسلين ورضيت كل ذلك على نفسي لنلا
 برد عليه ما يحزن به فواده الاطفال ارق اللطيف المنيع
 ورضيناكم في كل البيان بان لا يحزن احد احد العالايين
 عليه من حزن و الا مالي و ذكرى لكم واشتغالي بهم يا ملا
 التاركين واتي ما اردت في البيان الا نفسه ولا من
 الا ذكرا الا ذكره ولا من الاسماء الا اسمه المباركة الرفع
 الا قدس الابع البديع فوعمرى لو ذكرت ذكر الربوبية
 ما اردت الا ربوبيته على كل الاشيا وان جرى من قاني
 الا لوهيته ما كان مقصودي الا اللعالمين وان جرى
 من قلبي ذكر المقصود هو كان مقصودي وكذا لك في المحبوب
 انه قد كان محبوبي ومحبوب العارفين وان ذكرت ذكر
 السجود ما اردت الا السجود لوجهه المتعالي العزيز المنيع
 وان اثبتت نفسا ما كان مقصودي الا اثناء نفسه و
 ان امرت الناس بعمل ما اردت الا العمل في رضائه في عو
 ظهروه وبذلك يشهد كل انزل على من جبروت في العلم
 الحكيم وعلقت كل شئ بقصد بيته ورضائه وانه هو
 الذي قد كان بنفسه اللعالمين ومقصود القاصدين

وانتم لو تدقون الانصار لتشهدون مظاهر بغير ما يشاء
في ظلمة العبادين وانتم قد فعلتم بنفسه ما لا تفعل الله
الفرقان بنفسى ولا ملا اليهود بالروح فاه اه من حرقه
طوى وحين نفسى فيما ورد على محبوبى من ملا المشركين
اف لكم ولوفانكم يا معشر الظالمين انا خلقنا الوقاء
والادب لنفسه لعل عندكم هوده لا تفعلوا امر يخرج به
حقيقى وحقايق كل الاشياء وانتم تجاوزتم عاصدى
كتاب الله الملك العلى العظيم وخرتم حجاب الحيايم ستر
الحكمة وعلمت ما يستحي من ذكره قالم الانساب من الارض
والسماء اه بما ورد منكم على هذا المظلوم الفريد العزيم
ولم ادر ما تفعلون به من بعد لا فون نفسى العلم بل اعلم
وعند وعلم كل شىء فى لوح جعله الله محفوظا عن نظر
المشركين واخبراه من قبل بما ورد عليه ويرد لوانه
قد كان بنفسه عالما بما فى صدور العالمين ولزيعر
عن علمه من شىء ولا نفوت عن قبضته ما خلق بكلمة من
عنده لا اله الا هو الفرد الباعث المحيى الميت قل يا
قوم انه هو الذى لو يريد ان يجعل كل من فى السموات و
الارض حجرة نافية عن عنده ليقدر وان هذا عنده
سهل يسير وانه هو الذى قد خلق وصون البيان
لنفسه

لنفسه ومنه بده كل شيء ويعود لو انتم من العالمين وانتم
 بالذي كان في قبضة ملكوت الابداع ما رضيت ان يسوي
 نفسه باسم من الاسماء بعد الذي انما وملكوتها قد خلقت
 بامر العزيز الباع فاهاه عن غفلتكم يا ملائكة البيان فاه
 من احتجابكم يا ملائكة الشريكين وانتم لما اسرفتم في انفسكم
 وطغتم الى مارج العرفان بزعمكم تذكرون الوصاية لا
 من اعدائهم وتسدلون بها على الله الذي به شرعت
 شرايع الاديان في الاولين والاخرين ورجعت الى
 استدلاله اولو الفقان بعد الذي فهمناكم في ما
 عن كل الاذكار الابدادية وكان الله على ذلك شهيدا
 وخير اذا فافظروا في شاكلم وعرفناكم فافتكم ولعقولكم
 ثم درايتم يا ملائكة الاخصرين اما علمت بانا طوبينا ما
 الناس وبسطننا بساطا اخر فبارك الله الملك الباطن
 العزيز الكريم قل يا قوم لا تقفروا على نفسي واتقوا
 تكلمت الا من كر هذا الظهور وشاهد وما تنفست الا
 بحبه وما توجهت الا بوجهه المشرق المنير وحيث
 البيان وما نزل فيه ورقة من اوراق حديقته الرضا
 لنفسه المهين العزيز المتدبر اياكم ان تعصوهما
 وترجوها الى الذي اراد سفك دمى مرة اخرى بما

أتبع النفس والهوى وكان من الخارئين قد فصلنا النيا
من كلمة ثم رجسناه إليها وأمرنا الكلمة بأن تحضر تلقاء العرش
ليشهد خلق قبله ويفرح به بنفسه العليم الحكيم إذا انصسط
هل ينبغي ان يتصرف فينا صاحبنا أو دوننا إذا لم يمش
المحققين أنا أمرنا ملك البيان بان يلبس الخروف ^{ينظف}
انفسهم وانواعهم لئلا تقع عينه على ما لا يحبه وكذا لك
في كل شيء فصلنا تفصيلا في كتاب مبين كل ذلك لنفسه
لو انتم من المنصفين وخلقنا السموات والارض وما
قد ربيتهما للاختباء فلكيف جبال المشرق الغربي المنير
وانتم تستلم بمائة رزاهه واعترضتم بعلى محبوبي فالك
ياملك البضار وما يعينكم اليوم يا معشر الفسدين
وانتم اعترضتم عليه بكل ما ظهر من عند بعد ما وصينا
به في الاواح بان كل من يخبر بها له ذكر اسمه لا يحط ^{الهدج}
يقوم عن مفره ويقول سبحان الله ذوالملك والملكوت
تسعة عشرة مرة ثم سبحان الله ذى العزة والجلوت تسعة
عشر مرة الى اخر ما نزلناه في لوح عظيم وانتم كمرته
وباباته وما اكتفتم بذلك وما لا تحطم حقوق الله
في حجة وما راعيت امر الله في نفسه العليم الذي
اعترضتم بكل افضاله واحدا بعد واحد وكنتم من الذين

ومنكم من قال انه شر ما الجاي ومنكم من قال انه باكل الطعام
 ومنكم من اعترض عن علي بن ابي طالب بعد الذي كل خيط من خيطه
 يشهد بانة الاله هو وانتم لقصد المفرجين وان في عهد
 بنفس ما كان عند حنيفة في بعض الاحيان من توبين
 ليدل احداهما بالاخر كذا الي شهد ان صدق عليم
 وما كان في بعض الدنيا ما يترق به الله والله
 ستر امره حفظ الامرات الحكم المير بعد الذي خلو
 كل ثوب لنفسه وعند مفتاح خزائن السموات والارض
 اوت كذا انكم يا ملائكة الدنيا تالله غلبت من فعلكم واذا
 اعتبر منكم يا ملائكة الشياطين فاه او من ابتلا بغيركم
 فاه او عمار وورد عليه في كل حين يا قوم ^{بصفتي} فاني
 ثم تفكروا اقل من ان لو انتم في تلك الحجابات لم اظهر
 نفسي وما ثم ظهوري يا ملائكة المنافقين قد بعثت
 الله لحرق الاحباب وتطهيركم لهذا الظهور وانتم
 فطمت به ما يندرت به عياني وعيون المقدسين
 مما بيضت وجوه ملائكة الصبل من فعلكم لا اكرم احب
 منهم واغفل من ملائكة التوراة والزبور والانجيل
 فيا ليت ما اولدت من امي وما اظهرت نفسي بينكم
 يا ملائكة الخابئين فوالذي بعثني بالحق احصيت علم

كل شيء وكل ما كنز في كائز حفظ الله وما استر عن انظر
العالمين ولكن ما احصيت نفوسا اشغى منكم واجيد
عنكم لا تاخذ ما فضلناه في الالواح وما نصحنه انفسكم
في كل الاوراق بما ظننا بان يظهر في الملك احدنا ^{يعجز}
على الله الذي في قبضته ملكوت ملك السموات ^{وهو} والارض
اذا تحيرت فامن خلقكم ولم ادر باي كلمة خلقتم يا من تحيرت فكم
ومن فضلكم افئدة اهل ملا العالمين ثم افئدة الخالصين
والمقربين كنت لك قصصنا لك يا عبد في هاتلوا
ما تفردت به جماعة البيان حينئذ لدى عرش ربك
العزيز الحميد وانك انت فاقر ما نزل فيه ثم احفظ الو
الحاني عن كل خان سارق من ملا الشياطين وان
وجدت من ذي بصرفا نشرها امام عينيه ليشهد و
يكون من الفائزين لعل ولي الابصار من عباده الآحاد
يطلع من بما ورد على جمال المختار من هؤلاء القهار الذين
اتخذوا الجهل لانفسهم ربنا مزون الله ويسجدونه
في العشي والابكار ويكونون من الفرحين وانك انت
لا تحزن عما ورد علينا ثم اصبر كما صبرنا وانه لخير
ناصر ومعين ان اذكر ربك في الليالي والايام ثم
انطق بثناء نفسه بين عباده لعل بثناءه تحدث
نار

نازحه فی قلوب المحسنین وکل یقوم علی نساء الله و هم
 و رب ما یرى و ما لا یرى و رب اباکم الاولین و الله
 رب العالمین هر صاحب بصیر و ادراکی از این آیات متذکر
 البتة بر حق و نفس خود هر دو فوخر نماید اما تحقیق
 چه که در دست امثال ان ظالمین مستحلی شده بشانیکه
 عین ابداع ندیده و سمع اخراج نشنیده و اما بر نفس
 چه که بشانیکه باید بر این امر بدیع قیام نماید بنموده
 الله بان یعبث بسلطانة خلق الیات بما فاءت من
 که نشان میدان نفوس مقتدره با آنچه لایق و سزاوار و در
 قیام نمایند بطوف حول الروح بقول لا تسترفحرف
 الاحجاب ثم اظهر ما کنز فی السر من علم الله المبین القیوم
 و الذین یطوفن فی هول العقل یقولن ایاک ایاک ان صبر
 و لا نفس ما یفرع به هینا کل المظلمین و تمیز به صدور
 الشکرین ان التو علی العباد ما ینبغی لثانهم و مقام
 ایاک ان تلوق علی الرصیع مقامات البلوغ او علی الحزم
 اسرار حرم الله او علی الاصم نغزات الله الغریز المحبوب
 ای غیر منصف غیر بصیر طراز شجره اعراض سؤال ننویس
 که چرا نفسی را که بیست سال با شمش معروف و موسوم
 بودی و بکل اتش از برای خود نشان ثابت نمود محال

فتوی بر قلس داده و عامل شد آنچه را که احدی عامل
و در کل همین مگر جدید در تزییع امرش مشغول و حال
آنکه تو و امثال تو کل از کله او خلق شد و لکن چه ذکر شود
که آنچه گفتند شود ابداد در نفس مغلین و مشرکین تا شیر
نموده و نخواهد نمود و این بسی واضح است که اگر نفس
بجد و از ناحیه الهی فایز میشد ابدای این کلمات ^{مشغول}
نمیگشت و باین اعتراضات بر سلطان اسماء و صفات
وارد نمیاورد آنچه شبان در ابداع ظاهر شده و سوف
یعیش الله خلقا ینبئهن من کل لانه و غیر فرق مراده
و توجهن الیه و یقطع عن الغالین و اینکه نوشته که جواب
میرزا محمد علی و میرزا ابوالحسن و دیگران را چه بگویم شما
قاضی کایان نبوده و نیستید قاضی نفس خود باش
و فکر خود را کن که جواب خدا را چه بگویی جواب خلق است
ای بی شرمی چند در جواب مخلوقی چند اظهار تحقیر نمود
و ابداد در فکر جواب حق نیفتاده حال انصاف ده تو که
از چند نفر مخلوق اظهار شرم و تحقیر از جواب نبوده این
عباد در مقرر عرش اعظم مقاصد همه انبیا و صغیرین
خاضرند جواب چه بگویم تا شهید نشک فی ذلک ^{الله}
ثم ملا الیایا کلهم اجمعین و نقطه الاشارة ^{عبر}

میخاطبند و آیاهم بغایری ذکر میشود تا درست ادراک نماید
 میفرماید ای ملک بیان ایستما خبر ندادم در کل الواح
 که بعد از من ظهوری ظاهر خواهد شد البته کل ^{شود} میگویند
 بلی و نفسک الحق در جمیع الواح بسارت فرموده و آمد
 عهدان نیز اعظم را از کل فرموده بعد میفرماید که ای
 نگفته ام که آن جمال قدم بایات الله ظاهر میشود و ای
 نفرموده ام که طویقون در آن مقرر منصف و ^{بند} وقت میشود
 و ایان فرموده ام که اعلی شجره اثبات از ادقی ^{میشود} شجره نفسی
 و ایان فرموده ام که هر ذی نوری نزد ضیاء انوار ^{بیشتر}
 مظلم مشاهده میشود و ایان فرموده ام که بعضی ظهور
 احدی جز ذائق مطلعند و ایان فرموده ام در همین ظهور
 با شجره در بیان نازل شد از او صحبت نشود و ایان فرموده
 بحروفات بیان که اول خلق میانند از آن جمال قدم ^{مخبر}
 نمایند و ایان فرموده ام کل بیان و رفته است از اول
 جنت نردان شجره احدیت ایان فرموده ام که او قادر
 بر آنکه نفسی را که اعلی است از کل خلق در فرماید و ایان
 فرموده ام که کل بیان خلق او میدد ظهور قبل و البته
 جمیع را تصدیق مینمایند چه که کل در الواح بیان ^{صواب}
 نازل و مسطور مع این وصایای لایحه و بیضا صحاح

متفحصه بجهت دلیل و وفات با بنحال مبارک سیف حاکم
 و جمیع برهنه حرمتش قیام عوده آید و اراده سفید
 مطهرش کرده آید و از جمیع اشعار با سیاف تفتاح
 آورده آید مع آنکه بختی ظاهر شده که من از قبل بان
 ظاهر شده ام و هم چنین از قبل بختی از رسول الله
 و از قبل قبل قتل روح اگر گویند از کجا این آیات من
 عند الله است میگویم همان دلیل که آیات مراد از
 عوده آید که من عند الله است مع آنکه جمیع مقربان که این
 آیات مدعی در کلمات منتشر و در کل چنین بایستی
 تکلم فرموده که کل نزد کل آن معدوم بوده و خواهند
 بود مع ذلک شما نفسی را که محارب با حق است او را
 رب آخذ عوده آید بعضی متمسک شده آید که من او را
 عمره خوانده ام مع آنکه در کتاب من نازل که اگر مشاهده
 شود بر من غضب یا رقی و عمری که معبره نماید از
 برای آن شمس ظهور در یوم ظهور او نیست از من و
 راجع نمیشود بسوی من و بعضی متمسک که من او را
 حرمت آخذ عوده ام مع آنکه صد هزار امثال انبص
 من از یک بجلی شمس ظاهر و مشرق و حال آنکه امر آن
 در امتداهم ندانسته آید بر فرض تسلیم که او ان حرمت با

شک

مشکى نیت کہ بقول من اور امرات دانسته اید و من منصو
 فرموده ام کہ از آنجا نازل شد در کتاب از آن مظهر رو
 الازاب محبوب نمائید و ہم چنین فرموده ام کہ طور یون
 نزد ان ظهور اعظم میت و لاشی می شوند و صد هزار
 امثال ان مرا با نزد نفسی از ان نفوس طوریه بیشتر از ان
 احدیه معدوم صرہ بوده و خواهند بود و اگر گوئید کہ
 این مرات هم حال همین دعوی را بفرموده مشکى نیت کہ در
 این قول کاذب بوده چه کہ محض من نازل فرموده ام کہ
 اگر مرات دعوی شمس نماید نزد شمس واضح است کہ او
 شعی است از او و از همین بیان من محقق کہ مرات علی
 زعم شما دعوی شمسى خواهد نمود و همین نفس را دعا
 او در این ایام دلیل بر کذب او است چه کہ بعد از ظهور
 اشراق شمس احدیه اعراضاً علی نفسه و بغیاً علی کینوتہ و
 استکباراً علی انہ و الخاد ا فی امره این کلمات متکلم شد و اکثر
 از شما هم متابعت او نموده ایما ف لکم یا ملا البیان ثم
 لکم یا ملا البیان ثم اف لکم یا ملا البیان ثم اف لکم یا ملا البیان
 الذی لا اخر له لان من فعلکم ذاب قلوب و احترق کبدی و
 نقل حشائی و تقطعت اعضائی و نزلت ارکانی
 و افشع جلدی و اهنرت نفسی و جنت کینونى و بیخ

سزای و حزن ظاهری و باطنی و اولی و آخری آنچه شفا ذکر
 نموده و صیغها بنید بمن نسبت میدهند و بقول من او ^{استمکن}
 شده اید و محبت نفس من بپیان ثابت و مخصوص ^{من}
 بپیان از نفس سخن میخیزد نمایند اما در بعد از تکبای
 عن رفعت کون و بای حیلت نشینون با من ناظر نیستید
 و نصیحت الله را نپذیرفتید نفسی را که حال محارب با ^{است}
 با سبی از اسماء موسوم نموده بنفس من محاربه و مجادله ^{صیغها}
 مع آنکه مظاهر کل اسماء از نصیحت محاربه نموده ام که در آن ظهور
 عزت تقدیر ظاهر مند و طائف چنانچه فرموده ام آن قول
 انه واحد ذلک اسم من اسمائه وان اقول انه سبوح ^{ظنیر}
 ذلک اسم اسم من اسمائه وان اقول انه قدوس ^{هو الذی}
 یجلی بذلک الاسم با مثاله وان اقول انه عزیز فکل عزیز
 صاحب لعل و عزت و ان اقول انه محبوب فکل محبوب ^{شعین}
 فی حب عرفانه و صلاح عزت و ان اقول انه همیز هو الذی
 من یتبدل و یم ظهوره قد جعله الله همیما علی کل شیء با ^{من}
 وان اقول انه فیوم فذلک مظهر احد من توأم بساط احد ^{تت}
 فتعالی تعالی ذکر ثم تعالی تعالی شأنه که معنی پارسوان
 اینست که اگر بگویم او واحد است این واحد یکی از اسماء
 او بوده اگر بگویم او سبوح است محل ظهور این اسم ^{اسمی}

از اسماء

از اسما، او بوده اگر بگویم او قدوس است او است اینها
تفسیر که نقل فرموده و میفرماید باین اسم با مثال او و اگر بگویم
او عزیز است هر عزیز ساجد است از برای علو عزت او
و اگر بگویم او محبوب است هر محبوبی شوق نموده پرده قلب
در دوسوی و محبت او و اگر بگویم او همیمن است او است
سلطانیکه هر نفسی استدلال نماید بدلیل او در یوم ظهور
او تحقیق میکند او را خدا همیمن مکل شیخ با مراد او اگر
بگویم او قیوم است پس آن منظم هر یکی از فاعلین بنا بر احد
او است مع آنکه باین تصریح جمیع اسما، حسنی را از حد ام
در کفش ذکر نمودم و از جوهر مقصود و طاعت و معبود را
از کل معتدس و منزه و مبرر امع ذلك اسمی از کتاب من
احد نموده آید و باین اسم ثبت نموده وارد آورده آید
انچرا که هیچ ملتی از قبل وارد نیامده گذراند نطق
لسان الله الملك المعتد بالعلی العظیم این بیانات
نقطه اولی روح مناسواه فذاه ایامتی قادر است بر خوی
لا والله بل جمع منفعل و تجل و شرمنا ریم چه که نفوسیکه
مقبول شده اند علویها هو علیه برابط اقبال قیام نفوس
و نفوس معرضین معلوم که چه از کتاب نموده و ضیقاً
مع انکه بعضی نقطه اولی جمیع اسما، حسنی از همیمن

و فوق آن و در آن جمع نفوس هستند که در امر این ظهور
 بدیع بینه خود این ظهور استدلال نمایند دیگر ملاحظه
 کن نشان نفوسیکه بیان و قلم در اثبات این ظهور را
 استدلال عوده و نوشته اند آنچه را که بران قلوب مجرد القا
 شد تا الله انهم من اهل الخلق و اهلها هم بحیث ما سبقهم احد
 من قبل و لذیقه هم نفس من الاخرین ای نفس اماره
 چرا بند کنان نفوس مشغول شدی باطنها را تحمیر در حوائج
 نمودی و تنبیه نمودی از فعل نفوسی که در سبیل این
 امر خان دادند و فعل هر یک در اثبات این ظهور اند
 اصح برهانی بود واضح و حجتی لایح بین السموات و الارض
 از جمله محبوب الشهدا جناب اقا سید اسمعیل زواره
 که بدست خود جانها را الظهور سر فدا نمود و هیچ نفسی
 در زهد و تقوی و ورع و فضل و علم او با الله مثل بود
 از فضل چنین نفسی محمدی نشدی و ذکر نفوسی که
 حال معلوم نیست که در چه صراط قائمند بین بدی و شر
 فرستاده و لعل الله یؤتیهم علی امره و ینقطع هم عنک
 و عن امثالک و یجعلهم من المخلصین باری لازم شد
 که تفصیل جناب سید شمسید علیهم السلام با الله و علیه عز
 الله و علیه نور الله و علیه کبریا الله و علیه سر الله علیه

عظمة الله وعليه ضياء الله وعليه نساء الله ونساء كل شيء
 ونساء العالمين در این مقام ذکر شود که شاید مطلع شوی
 بر آن نفوس که نقطه میان حیل افتاده خیر فرموده که قبل
 از ظهور آن شمس جدید بنا بر حشر مشعل شوند چنانچه
 مخاطب الظهور بعد میفرمایند که مضمون پارسوا این است
 قوله عز واره اگر چه عباد کل از تو محجوب بوده و خواهند
 و لکن از برای تو عباد می هم خواهد خلق شد که قبل از ظهور
 تو بنابر محبت تو مشعل گردند چنانچه مستند مذکور شد
 از ظهور مشعل شده و البته امثال این نفر هم ظاهر ^{شد}
 شد و لو انتم و امثالکم تنكرون او نکه زون حکایت این
 شمس پیدا نکه وارد عراق شد و در جوان بیت اعظم بیت
 ائمه رضاء علیهم السلام منزل و مقر کردند اسم مذکور
 از حضرت امیر مستدعی شده که وقتی از اوقات بیت
 او تشریف میبرد چند یوم تا خیر افتاد و در جوان ^{توضیح}
 فرمودند تا آنکه بومی از ايام قبول فرموده و بان مقر
 تشریف بردند و جناب مذکور بعد استطاعت خود
 مجلسی راست و چند سیخی از مرکبات و میوه و حلوا
 بحضور آورد اذ انوخر وجه الله الی وجه الذی ^{استند}
 فی سبیله و خاطبه تعالی و کل ما حضر بین یدیک من

ألاء الله ونعمانه إذ تكلم بين يدي الله بخضوع وخشوع
 وصبر وخوابة وقال أريد من بديع مواهب بان ترزقني
 من نعمائك الروحانية إذ اشتغل وجه الروح ثم قال
 فقال يا عبد وامر عبوسه أمام وجهه ثم تكلم لسان الله
 بكلمات يترشح منها رشحات المصاني على كل ما كان وما يكون
 ولئن لم اقدر ان اصفها واذكرها ولم ادر ما انفق عليه يد العنا
 من نعمانه المكنونة الروحانية بحيث استجذبت منها نفسه
 وروحه وكيونته وذاته واخذت غلبات الشوق على شأ
 غفل عن نفسه وعن كل من في السموات والارضين فتوجه
 بسره وهجره الى محبوب العالمين الى ان انتهى المجلس ورجع
 الى صقره ولكن انه بعد استماع كلمات الله وماذا عرفنا
 اذ ما شهد احد في نفسه سكونا وقرا واقصت عليه ابا
 معدودات وفي كل حين يزداد شوقه ويستد شعفه
 بالله بارئ الى ان حضر في فجر يوم من الايام وكمن بعجائمه
 فناء البيت ورجع واخذ سكيناً ونجس عن العباد و
 خرج عن المدينة الى ورد شاطئ الشطآنم مقبلاً الى
 البيت بيديا خذ لحاه وبيدا خذ قطع حجره حتى الله القند
 المصين القيوم اذا ارتفع بين الناس وضوءاً ولد نفضت
 الصياح من كل التنوس واجتمعوا في حوله خلق كثير

وروا بان التكين كان بيده ووضع يده على صدره فخر
بذلك كل الوجود ثم اهل ملائحة الا على ثم اهل ملائحة الكبر
ثم اهل ملكوت السما وجبروت البقا وكلهم صلو عليه و
كبروا على وجهه ونزلوا عليه وطافوا في حوله واستنشقوا
روائح حبه وانى لو اذكرنا ظفر في ذلك اليوم انك لن تقبل
ولن تستطيع ان تعرف وكان الله على ما اقول ثم سيدنا
يارسوى ذكر مشهودك سيد من كور بعد از ورود حضرت الهی
عزای روحانی طلب نموده فرمودند بیا و دره مقابلتین
بعد از جلوس بیاناتی فرمودند فوالله سكر خرمعانی
كلمات الهیة چنان جندیش نمود که از خود و کونین غافل
گشت و اگر عالمین اراده نمایند که تفصیل از مجلس ذکر
کنند و یا بوصفان کور معانی که از بحر بیان طلعت
خاری شد مشغول شوند البته خود را عاجز مشاهده نما
و بیانی کلمات الله در قلب مقبل الی الله مؤثر افتا
که جمیع ارکانش بنده محبت الهی مشعل و دیگر حق عالم است
که با و چه عنایت شد قد اذق ما لا اعرف احد الا الله العليم
الخبیر و بعد مجلس منقض شد بحال الهی تشریف بردند
ولکن ان سید در کل حین بشان بدیع ظاهر و بیانی حقیقت
الله اخذش نمود که بالاخره از اکل و شرب منقطع شد

با خیالت بوده تا آنکه در یومی اشعاری در مدح الله گفته
و با خطاب داده والا ان موجود اگر نفسی ملاحظه نماید
از اشتغال کینونت ان سانه قدس مطلع میشود تا آنکه
یومی از ایام در اول فجر بر خواسته و به بیت اعظم توجه نمود
و بجا آمد خود فناء اطهر بیت را بخاروب نموده و بعد از
تبعی اخذ نمود و به بیت الحمد رضاهم رفته و دیدنی نمود
و بمقتضای نگاه دوست شناسان منقطع امر کل من فی
السموات والارضین و در ان عین توجه جمیع ملئکة عالم
در حوش بوده و با او بقره نگاه توجه نمودند تا آنکه در خاک
مدینه در بیضا مقابل بیت مدست خود خجسته مبارک
خود را قطع نمود شوق لحبت ربه و شغفافی و ده و ضایبا
لوصاله و راضیا القضاة و مقبلا الی حرم و صلوه و بعد
در مدینه این امر شهرت نمود بسا آنکه کل اجتماع نمودند
و تفنیک باشی با جمعی از عرب و عجم توجه بان مقر اطهر نمودند
مشاهده نمودند که ان هیکل مقدس خوابید و تیغ در
دستش و با خیالت جان نذا نموده بعد از ملاحظه کل
مستحیر شدند و همان فعل سبب شد که چند نفر از اعدا
از افعال خود نادان شدند حجت الهی بر سر شدند و در هیچ
عصری چنین امری واقع نشد خال ملاحظه کن که اسم

این

این نفس مبارک هم اسمعیل بوده و لکن این اسمعیل از قرآن
 دوست زنده بر نکت و خان در رهت اینار نمود تو الله
 این جعل تحت است بر کل من فی السموات و الارض و لکن
 تو نیای و امثال تو نیاید تو را چه با این عوالی تو برود ذکر
 و صایت مجبول کن و در اعتمام تحقیق کن و رساله نبوی
 هم چنین نفوس دیگر که در این طهر و رخان داده اند و با حق
 مزبانکا این که محبوب ناطق بوده اند ذکر این نفوس را که
 مثل شمس مشرقه ما بین ناس مشرق و مغرب اند بعضاً
 علی الله بنموده و منبوسی که جواب فلاں و فلاں را چه بود
 در خسران بینم که با آیات الله و استجول و امثالک
 الدنيا و الآخرة وان الناس مشرکون فی حق ربهم و انهم
 اینکه نوشته که چه جواب گویم که فلاںها هر روز یکی میبندند
 و یکی را حق میدهند و باطل مینمایند این حضرتیکه ذکر تو
 لا زال خلق بوده بهیچ از تقابل اما مضمحل شد و بعد
 از طغیان و عز و در و اعراض از حق از او اخذ شد هفت
 زمام العلم لان بما جرى منه بلغك اهل عالم القدر
 و یهد بهد لللسان الله الصادق و الناطق الامین
 مفرق و ای طوریون در کتبه آخری عند شیخ من ملک نور
 المهین الحرامیت و لا شیء میشود تو تازه ذکر صیغ

که چگونه میشود مرئی علی زعم تو باطل شود و یا ثمره ساقط
 گردد منصوص است که بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از
 از شجره نفعی میشود و نوعاً بیک ثمره بزعم خود چسبیده و
 متمسک شده لوکون ثمره حقیقیه باعراضها سقطت عن
 مدد الالهیه و رحمت الی اول مقرها فی التاردر انما
 یک بیان از نقطه بیان و طلعت دهن و نفس سخنان
 من فی ممالک الاکوان و الامکان فانه ذکر میشود که شجره
 حیائمانی و دست تعدی بسردق علم و عرفان الهی دراز
 نمانی اگر چو تو و امثال تو عند الله از محرمین محسوب
 و لکن وجه بیان بمقربین بوده و خواص بود قال و قوله
 الحق و احبل الله تمک الشجرة کما طها لتظهرن ما فیها
 ثمرات ما قد خلق الله فیها من فدا الله ان ینظر رب ما
 اراد فاقنی انا و عزمتک ما اردت ان یکون علی تلك الشجرة
 من غصن و لا ورق و لا ثمر ان یجید له یوم ظهوره و لا
 یسجک به بما ینبغی له ان یعلو ظهوره و سمو سمو بطونه و
 ان شهدت یا الهی علی من غصن او ورق او ثمر لم یسجد
 له یوم ظهوره فاطلبه الله عن تلك الشجرة فانه لم یکن
 و لا یرجع الی انتمی نفسی فداء و روحی فداء و سرّی فداء
 و ظاهری فداء و باطنی فداء و المملک و المملکوت فداء
 و الهرة

والقدرة واللاهوت فذاه والعز والباقوت فذاه والظهور
 طالتا سوت فذاه وما خلق في ممالك التدم فذاه لانه روجي
 فذاه ما تحرك قلبه الا في هذا التكر الديدع وهذا الظهور والتبا^ذ
 المبيع وهذا العلو المتعالي الرفيع وهذه التمس المشرقة المنير
 وهذا الامر الظاهر الباهر العزيز المبيع قدري تفكر كن كه
 ميفر ما بيان نطقه وجود وجمال معبود ميفر ما يداي پرورد^د
 من اراده نكرده ام اينكه باقى نماذ بر اين شجر از غضن وورق
 وثمرى كه ساجر نشود از فراى او يوم ظهور او و تسبيح نما^ط
 بودا بان مظهر ظهور با بچه سزاوار است از براى علو علو^س
 ظهور او و سهو سهو بظنون او و ميفر ما يداي كه شاهه نو^د
 تو اى پروردگار من بر من از نخس و ورق و ثمرى كه سا^ط
 نشود از براى او يوم ظهور او و پس قطع كن او را اى پروردگار
 از اين شجره هبه دستيكه او نبوده است از من و در انج^س
 نسوى من قدرى تفكر نما غره شجره حقيقت در ظهور
 قبل از ان است كه كل اهل بيان در ظل اين شجره ساكن^ن
 اين بوده اصل مقصود از انچه بقدر بر شد در شجره قبل
 حال هر نفسى بان مقام فايز شد از آثار واقفان و
 اعضان و ما قدر لها من كور و من دون ان سا قط
 و مقطوع حال قدرى بوجه نما بر شجره كه من دون الله اخذ

نموده و اگر عمره حقیقی باشد بعضی نقطه بیان که میفرمایند
 اگر حق را در یوم ظهور تصدیق نمایند از من نبوده و بخوانند
 بود مع این بیان واضح لاج اشکار تعجب مینمایند که چگونه
 میشود عمره باطل گردد و یا ساقط شود حال عظمت امره
 مشاهده کن و شان خود و مرتبت را بگو ای طفل دستان
 جهل هنوز بالغ نشد چه که اگر بالغ بودی باین کلمات مشغول
 نمیشدی فاتک و بما عندک و بما استدلت به و بما
 تكون مسرور باینه الیوم بالغین انا منذک بظهور ربنا لعلنا
 عارون شده و بر لعناتش تمکین و وقار ممکن نزد تو و اوستا
 تو بسیار مشکل است خرق این حجابات و لکن از برای
 حق جل شانہ نفوس و هست که بنفوسش جمیع احوال
 خرق نمایند و ایشانند ان نفوس کمال نفس ایشان
 بر کمال اهل بیان و هم چنین کلمات ایشان و افعال ایشان
 و عرفات ایشان چنانچه نقطه بیان میفرمایند که نقطه
 یکسان ظهور بعد قوی است از کل من فی السیان و الله
 الذی لا اله الا هو که اگر در همین میان نقطه بیان تفکر
 نمایند جمیع از کل من فی السموات و الارض و از روح و
 نفس و ذات خود منقطع شد بشر احدی توجه نمایند
 و این کلمه بسیار بزرگ است لوانتم تتفكرون چه اگر

عظیم

عظیم نباشد چگونه چنین میان از نزل بیان ظاهر میشود
 اذ انشده بان صدق الله العلی العظیم چه که اگر قوی
 از کل خلق نباشد نمیتواند این سخات او هام را خرق نماید
 و این اصنام کبیره را بقوه خلیل لفاق بشکند کجا است مقام
 این عباد و مقام عباد قبل هو لا عباد بصلین علمیم
 اهل ملا الاعلی ثم حقایق الاشیا ولكن انتم لا تعرفون
 و اینکه بقلم غل و افتر نوشته که بعضی مردم نسبت عصیا
 بحال هم میدهند و نوشته است بقره حیامینا لیا ذکر کن
 تکلم اذ کرمت کذب صراح جمیع این کلمات دان مملی کن
 سبوالفانموده و نوشته و الی تکلم بذلك افتر و علی الله
 المبین القیوم اذ یخاطبک ملئکة التقدیس من فردوس
 الاعظم و یقول یا ایها الشریک صد لسانک بقطرة من بحر
 تقدسیر خلقتنا و بعثنا و جعلنا الله مطهر عن ذلک
 غیره و منزهها عن ذکر ما سواه و اذ انسجنته و نقد سنه فی
 ذلک المقر الاعظم العظیم ثم یخاطبک ملئکة التشریح من
 حنة الاعلی و یقولن خذ قلبک یا ایها الشریک بالله الله
 بهبوب من اریاح تنزیهه قد بعثنا و خلقتنا و اذ
 تنزهته و نسجنته و نقد سنه فی هذا المقام الذی
 جعله الله مطهر عن ذکرک و شامک و عرفانک و عرفان

العالمين ثم مخاطبك ملئكة التبريد في جنة الائمة وفيه
 فاستحي يا ايها المعرض عن الله قد خلقنا الله من امر تبريد
 وانقطعنا عن كل ذكره وون ذكره واذا نير في هذه الجنة
 الاعظم ونذكره ونخبره في كل بكور واصيل ثم مخاطبك
 اهل جنة الامر ويقولون يا ايها العاقل عن ذكر الله والمخار
 بنفسه انا خلقنا بامر الذي جرى من قلم العزيم السبع
 وانه هو الذي بامره رقم قلم الاعلى على الاواح كلما ازاد
 وانه هو الحاكم على ما يريد انه لا يسئل عما فعل وما سواه
 يسئلون وان انت من العالمين انه هو المختار في نفسه
 يفضل ما يشاء بسلطانه ليس لاحد ان يعترض عليه وانما
 الاعتراض يرجع الى نفسك الشقي العبيد ما احصينا
 احجب منك من ملل القتل فانه بنا وعلك استعلت
 نار التعير خضع عن الله ولا تنسب اليه ما يامر بك نفسك
 وهويك ولا تكن من المشركين فان الله يشهد بتقديسه
 كل الذرات ثم يتنزه بهم كل الاثنا وتجريه اهل
 ملا الاعلى وتوحيداته اهل صدين البقائه ووحكم
 لفر الشر لحكم التوحيد يقدر بسلطانه المقدر القدر
 ولو يريدك بيدك لذنوب المكات بكلمة من عنده ليكن
 في درابره وانما الجزئيات وسان امثالك يا ايها

التي جعلت نفسك محروما عن نجات الله وهذه الآيات
 الأبدية البديعة التي لك ولعرفتك اما عرفت بان الحكم
 يظهر منه ولا يرجع اليه حكم احد وانه هو الامر في ازل الازل
 ولا يجوز عليه امر احد لان كل فضاء عنده وخلقوا بقوله
 العزيز البديع هل ينبغي لورثة التي سقطت من السند
 واصفرت من هواء نفسها يعترض على صدره التي تنطق
 بكل وردة منها بانه لا اله الا هو العزيز المتعالي العليم الحكيم
 هل ينبغي للعدم بان يعترض على سلطان القدم او يقين
 له قوانين نفسه لا قوته العلي العظيم اذا مع
 قول ثم استغفر بيا وام عرك لعل الله يغفر لك ويظهر
 عما ابتليت به وينقطعك عن نفسك وهو بك وتبريك
 الى ما هو خير لك عن ملكوت السموات والارضين
 فوالله ما اردت فيما ذكرت الا تضيق امر الله وسئل
 بان يضيقك ثم الذين ايدوك على ما فعلت وارتابت
 وانه لعل كل شيء قد يران عبد راجعا نحوه اكره اب
 ذكر نشود به ان است كما بعض از نفوس ضئيفة بان كلما
 جعلية از حق محروم ما مند واكر ذكر نشود والله الذي
 اله الا هو فطرت اصلية واضع نيت وده اذ ذكر الله غاظر
 شود وبكلمات مشركين توجه نمايد ولكن چه چاره تكلف

اینست آنچه گفته اند جواب ذکر شود اهل ان محمولات من
 عباد و سلطان بوم میعاد حجاب نکرد و از این کلمات که
 بتوالقا عوده مقصودی نداشته مگر آنکه بعضی نفوس را
 از شرط فردوس منع نمایند و عباد را بام کلمات حسد
 درد و ازده سنه توقف در عراق جمیع میدانند که مقدار
 حد و جهد فرموده اند تا آنکه بعضی فواحش را از مابین این
 طایفه برداشتنند و اگر هم نفوذ بالله بعضی مرتکب شده
 در سر بوده فوالله یا غافل مطلع نیستی که بر چه مقصدی
 اعتراضات نموده لوتعرف لتهلك نفسك
 علت و نسبت اعظم که درت جمال الهی از میرزا شیخ و الله
 الذی لا اله الا هو این بوده که در حرر منقظه اولی روح
 ما سواه فذاه تصرف نمود با اینکه در کل کتب بهماوی
 حرام است و بی شری او بمقامی رسیده که مخصوص زوجات
 خود را در ملکوبات خود حرام نموده مع ذلك دست
 تعدی و خیانت بجرم منظر ملک اعلام کشوده فاف
 له و لو فانه و کاش نفس خود قناعت مینمود بلکه او را
 بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل بنا
 نشنیده و میدانند سننات او را باید از معاشرین او
 سؤال نمود و از اینها آکنشته عجیب را این است که همین قنده

که نوشته دلیل است واضح و برهانی است قاطع بر حقیقت
 این امر و تو هنوز مستعز زده نفسی که خود تو میزانی
 که از اهل علم در عهد نبوده و از عرفا و در باب عجایب محسوسه
 و بقول تو با امثال مشیرالدین و لغتاش نبوده و بعد بگفته
 کون معانی الهیه من غیر حجرات از او جاری شده و حرکت
 ربانیه از انفس آورده اش مشرق و مضمی ای فی بعضنا
 این مقامی است فوق کل مقام او تون من النصفین
 این فضل کبریا حقیر شمرده و بحیال خود این کلمات را
 بجهت اغوای ناس ذکر کرده و تا خطای ما اینها الجرم العظیم
 هر عاقل بصیری که بشود البته در امر الله ثابت تر و مستقیم
 شده و خواهد شد باری فکر دیگر برای خود نموده که این
 و ما و سر در انفس خستاسته اثر نمایند در انفس رحمانیه
 قلوب بکره محرومه شاید با این کلمات کنه بلا یقده از
 ذکر سلطان احدیه غافل شوند و لکن انفس محرومه بجان
 بشر رحمن توجه نماید حال از تو میپریم اگر نفسی از ما
 قوی که ابد معرفت بعلم نبوده و با اسم فضل و علم
 ناس مشهور نبوده و بخیزد و بجوهر کلمات الله فاضل شود
 چنانچه شنیده و می شنوید این نفس اعظم است و یا ^{نفسیه}
 در میان اهل علم تربیت شود بشکی نیست که اول از حج

بود مگر که او بصرف قدرت الهیة ظاهر خوب است که حق جل
 اجلانه از زبان خود شما کلامی ظاهر فرموده که متصبرین را
 در معرفت امثال آن نفوس کافی بوده و خواهد بود که
 حق جل ایلگون اعتراضات بوده چنانچه بر روح الله عز
 عودند که با خاطمین و عشارین بخالس و مؤانس است
 فوالله بر این ظهور مع و صائای نقطه بیان جل اعزازه
 بلا یانی وارد شد که بر احدی از مظاهر قبل وارد نشده
 بلا یانی اولین و آخرین معناد له نمیاید با همین قرطاس
 که بساحت اقدس رسال داشته بانکه از هیچ امری مطلع
 نبوده و نیستی و محض هوی و مجرد نفس تکم نموده و این
 از زبانانی است که مشهود شد و لکن بلا یانی بر این ظهور
 وارد که احدی محض آن نه الا الله چنانچه در توحیح
 خود علیه بناء الله یک ایر نازل که والله کب اهل افاق
 کداخته قول جل که برانه انک را بیتی و غاشرت معی و عر
 مجر سگونی و جبل الصطباری فکر ما اقامنی علی الصبح
 بین السموات و الارضین و لکن چه فایده که آیات الهی بر
 الفاعلون مثل ان است که عند لی از برای کر نفی
 نماید بسئل الله بان یظهر الامراض من رجسک و رجس
 الذینهم كانوا معک و انهم لیحیی دعوة السالین قدرت

انقدر معلوم شد که بقول اجتناس وادغام از خودی
 شد و شجره نفس وهوی متمسک و دیگر نوشته بودی
 که در مجلسها صحبت میشود که مجال ابعینهای فساد و
 کد آمده اند و مشهور شد که اول برادرش بقائم و
 کرده با اسم او نانی بخت حالا او را در کرده میخواهند
 بخورند آنهمی لعن الله من العتاک و لعن الله من کذب
 و افتری ثم بغی و الطغی ثم کفر و اشقی و الله بیایا زان
 احمق یافته جمیع میدانند که ایشان حساب لامرد و
 ایزان بهراق شریف او ردد و میرزا یحیی بعد از وفات
 ارض طار و ارموده بعراق آمد قلان یا ایها الشراک
 الذی انفق روحم فی سبیل الله و کان من یدی الناس
 و ورد علیه فی کل جن سهام القضا ما لم یحصیها احد
 الله الملك العلم الخبیر و قام علیه اکثر الناس فی الامم
 التي کان فی العراق و لی کل یوم بیادی منهم بان یاخذوا
 و یرسلوه الی ارض المطا و منهم من قال فسوف یغزقونه
 فی الشط و منهم من قال یغنیه الذر و کان الله علی
 ذلك شهید و علیم و بکت علیه عیون کل الاشیا بما
 مسته الباساء و الضراء و انک کتبت ما کتبت الا
 لعنة الله علی الکاذبین کل اشیا شاهد و کواهد که

در سنین توقف در عراق بعد امید جان نبود و در کنگ
 میان پای جدید مبتلا و مع ذلک امثال آن نفوس در زلته
 ذکر نان و اجیل می نمایند ملاحظه کن که چه قدر از عقل
 ظاهر و محرم نشود و الله هر نفسی کلمات را ملاحظه نماید
 چه حق را ظاهر و آشکار در تو مشاهد می نماید سبحان⁴⁰
 نفسیکه عاجز است و کله پارسو را بعبارات حسن و خیر
 نماید عترت رضی عنی الذی بار اده منه خلق قلم الاعلی و ضمیر
 الصریح الذی به استجذبت قلوب ما کان و ما کان
 افتتک و بما ظمیرک و لکن از این مردم غافل بعد نیست
 که همین کلمات نور و برکات حق بر جمیع دهند چنانچه
 سنین لا نهایتها عمل ابر حق بر جمیع داده و پرستید⁴¹
 و طال هم بان مشغولند بسیار و حقیقت است که انسان با نیکو
 کلمات بالا بقدر تکلم نماید چه که کلمات خاکید از نفس
 انسانی لذت انکذات اهل منظر اکبر مرتین است بطراز
 ادب نسل الله بان لا یجعلناعرا تا من هذا الثوب الذی
 به بظهور قدر انسان بین ملا الا کوان و امتیازه
 عن الجوان ثم سئله بان یقریب الیه و یقطعنا عن دونه
 و یطهرنا عن رواج الوهم و التقليد و یجعلنا من الذین
 قالوا الله ربنا ثم استقاموا و افاضنا عنهم استمر از الحلاله

لجمعين ولا شماتة العاقلين اللهم يا الهى فتح ابصار
 هؤلاء ليردك ظاهرا من خلقك وشرفا في ملكك
 انك يا الهى لو فتحت ابصارهم ما ابتليت باسمهم ارا
 واحجار ظنونهم وسهام او ضامهم كما فتحت ابصار
 احبائك وعرفتهم ما لا عرفتة دوهم وانك لو كشفت
 الحيات لهم كما كشفت عن وجوههم ما اجهوا وما
 اعترضوا لاسرت عن هؤلاء وكشفت لاجنالك
 لذار ترفع ضيق العاقلين من ربك وضيق التو^{هين}
 من اهل ملكك اذ اسلك بنفسك بان تكشف
 لهم حيات التي منعتهم عن عرفتك وعرفون مظهر
 نفسك ليجمن كل على شاطئ بحر توحيدك ومقر عز
 تقديسك وتقر يدك وانك انت على منافاة آفة
 انا نكذ كر عوده اندك ايشان بان باسم او درست
 موده والله حجت مير او ذ كر حين نفوس في ابد
 رذلى وان خود سيد محمد حيث است اين اذ كر
 اذكار اولي الخاتم نبوده ونحو اهدود وهر بنفوس
 حين كله نكلم موده مثل انت كه كسى بگويد پس
 از ظلمت مير شده ويا عندليب از ذراع نغم
 اموخته ويا قطعه با نوت از حجر كسبضيا ولون

کرده چه فایده که ان غافل مطلع نیست و نفوس که
 ما بین بوده جمیع را کذب نموده اند که منادان
 حرف صدق میمانند و ناسر بشوند سید محمدی
 که والله العظیم افتخار می نمود که در حضور مبارک
 بایستد حال آمدن و اینگونه مفتریات نسبت بحق
 داده حمد خدا را که این عباد بغیر حق و راستی
 تکلم ننموده و بخوابیم نمود و دین بد نیاماده بلکه
 ننموده ایم و از حق چشم پوشیده ایم جمیع شکر میمانند
 که با ایمان بالله در این ظهور فایز شده اند و این
 عبد ناطق بالیتی ما اولدت من امی و لو اولدت
 ما رضعتم و لو رضعتم ما اشد ظمیر می خیالیت
 کنت من الفاندرین در هر نفسی که اقل من ذر حبت
 الله باشد راضی نشد و نخواهد شد که چنین
 امور مشاهده نماید الی الله فوضنا الامر علیه
 فوکلنا و نسل من بدایع جوده بان یوقنا علی
 الاقرار بوحدانیته و الاعتراف بفرقانیته و
 یقطعنا عن دونه و انه لعلی کل شیء قدير ^{نسله}
 باسم الذی به فضل بین الحق و الناطل بان تو
 علی ذکره و عرفان مظهر نفس و بطن ترک عن اشارت

هؤلاء الكاذبين فوالله الذي لا اله الا هو لا اله الا هو
 در این ارض وارد که احدی در بر احصای آن
 نه بکرات فرموده اند آنچه در سخن و تحت سبیل
 و اغلال بوده ام و در دست مشرکین مبتلا بشانکه
 دیار بد یار فروده اند و سر و پای برهنه از میل مجمل
 کشیده اند هیچکدام از بلا محسوبند اعظم بلیه
 که در ابداع شبه ندانسته و نخواهد داشت آن
 که حق بدست ظالمی که با اسم عدل معروف است
 مبتلا شود چه که آن بی انصاف اعتماد اعلی
 الارض لا یخاف ولا یبالی یفعل ما یامرہ التفسیر
 الهوی چنانچه مآلهه میشود نفسی و اگر از همه
 تربیت و حفظ نمودم بعد استکبار اعلی الله
 و اعراضا منه و اعتراضا علیه وارد آورده آنچه را
 هیچ ظالمی وارد دنیا ورده و علت این ظلم اطمینان
 از عباد غافلین بوده چه که اگر موقن بود با اینکه نام
 صاحب بصیرند و اعمالش را تصدیق نمیشدند
 اعمال ارتکاب نمیشود که زال با کثری از عباد هر قدر
 عنایت بیشتر نشد بیشتر بکفران قیام نموده اند
 حکایت شیطان از قبل ذکر شد که در هر یک

از تسموات با اسمی معروف و در ملکوت اعلیٰ کمال ^{صفه}
 موصوف و فرقی ندارد در قیام و رکوع و صعود و سجود بود
 و بعد چنان شد که بر مراد خالس و عباد را از
 سطر رحمن منع می نمود و گناش اینتر می کرد در این باب
 با این مقدار کفایت می نمودند لافوالدی نفس
 می کند لکن عطر بغضهم الاشریدی و کان
 الشیطان استعاذ من یدی الرحمن منهم و من اعالم
 و لکن الناس هم لا یفقون ولا یعرفون معلوم شد
 که مقصود از اجیل که از قلم تحت جاری شده
 چه بوده هرگز اشیاء فانیه و زحارف دیوید در میان
 نبوده گو یا مقصود در راهی که در هر شهر از باب عالی
 مخصوص حذام میفرستاده اند بوده اگر این است
 حال که راجع بمشرك بالله شده و محبوب خود فایز شد
 ات لهم و کفناهم و لوقایم از باب الله منقطع شده
 در هر بابی توجه نموده و انجا نموده اند و از حال مردم
 شکایت کرده اند تا آنکه بمطلوب خود رسیدند
 خوب حق بافق محکم متمسک شوه که شاید متابعین
 ان نفوس باسفل التیران وارد شوی ای غافل ^{مقاله}
 ردیله که باطراغ نفس محبت مخصوص در ظاهر چه

قلت نموده اند و تصبیح امر کرده اند مع ذلك خیرین
 خود دانسته و از حق که ابد اعتنا بنفسی نفزوده بلکه
 خدا مشرعتنا داشته اند عرض شده لعن الله من شهد
 برهان الله و انکره و عرف تزویج عاصوا و اعرض
 ای ملاء نبيان اعتراضات این مرود که بالقای میر
 یحیی و سید محمد نوشته مخصوص ذکر شد تا بدینند
 که چه مقدار ضرر وارد شده و ادراک نمائید فوحه
 و ندیه فقط اولی را بر نظر و راعی و ان جمال صبارک
 چون مطلع بوده اند بر نفوس مشرکه که چه خواهند
 نمود لذا در جمیع بیان و صلیبای لا یحیی کل و صیبت
 فرموده اند و بیانی تا کید فرموده اند که فوفان
 ممکن نه چنانچه از قلم علی نازل که جمیع بکال تقدیر و
 تنزیه خود را مقدس و منزّه نمایند و هم چنین لها
 و اسباب بیست را که مناد کاظ الله در حین ظهور بر
 شی غیر محبوب افتد و همان قدر سب حزن قلب
 اظهر کردد با این وصایا نشان اهل بیان را ملاء
 نمائید که مخصوص رسائل ردیه نوشته و عقرب عرش
 فرستاده اند این بیان اولو الافئده و اولو العزّه
 و اولو الوفا را کافی است فوالله لو دشد آخر
 ۳۱۸

از مظاهر قبل وارد نشد و با جمع بلا یا و زنا یا و محرمی
وارد شد مثلاً اگر وضو نکریم و نماز نخوانیم و لکن از تسبیح
امر الله قلب را احتراق است پس نمیجو که بر جمع لازم است
نوحه و نذیر بر امر الهی چه که بشانی امر الله تصدیق
که فاسقه ارض را خیر النساء امید اند ما ملاحظه کنید
که چگونه بطلان این قوم را حق ظاهر فرموده و ما الله
بهمین نقل بر کل حجت تمام شد چه که اکثری از قبا
منشأ سند و رجاله من طلعت من ارض خیر النساء
الرجال را عارف شوید یعنی این نفسی که او را سید
نساء نوشته و الله لعنه کل الذرات و لکن هو
ما استعمر فی نفسه و یکون من الفرحین یعنی همیشه
بمقامی رسیده که زوجات خود را خیر النساء امید
و حرم نقطه اولی را تصرف نموده و بخشیده و بویک
لهم من عذاب یوم عظیم در این مقام این آیات ابع
اهلی من لسان الله العلی الابهی نازل هدا مانر
حینئذ من جریت عز علنا یا قوم فاعلوا باانا
اصطفنا ام نقطه اولی را آنها قد کانت من خیر
الاماء لدى العرش مذکور و حرم اطلاق هذا الام
علی غیره فالدلت رقم من قلم الاعلی فی لوح القضا

الذی

الذي كان في كائنات عمة ربك محفوظا وانها
التا وبعد ما نطق على صلح النقطة التي اخرجت
عن حسن العصمة وما قسمتها ايدي الحائسين ^{ولذلك}
كان الامر مقصيا والوقاوت انها اخرجت عن النقطة
وقطعت نسبتها من الله الذي قد ذكر كل امر في لوح
مينا قل ان الشركين طوبا ما اردنا ان ننسخ ما نزل
على نقطة البيان فلورثي الرحمن لو زيد كما طوبوا ليس
لاحد ان يعترض على الله الذي خلق كل شيء بامر ^{عنده}
وانه كان على كل شيء قديرا وكلما تريد هو ما ارد
الله وما يطعم متى هو ما ظهر منه ويشهد بذلك
موجد علميا ولكن الله اراد بهذا الطهور ان يثبت
ما نزل من عند نقطة البيان ويضع احكامه على
اعناق المراجعة من ملا الطغيان وكان نفسه
الحق على ذلك تمسيدا وانا اردنا ان نقدي ^{نفسنا}
في سبيله كما فدي نفسه في سبيل تقوا الله يا قوم
ولا تقفوا على الذي به اشرقت شمس البيان و
ظهر حكمه بين الخلايق جميعا فنوف نثبت احكامه
ونبرون انا وفي الارض بقدره وسلطان مبدأ
اليوم خير الناس ام نقطة اولي است وحرمان شد

اطلاق این اسم بر ابناء الله وهم جنین اذن داده بشك
 اطلاق این اسم بعد از برضلع نقطه كدر فارس كند
 و از حصن عصمت ربانی خارج نشاند و عرصة
 الله را رعایت نموده و دست خائنین بدیدل ^{عصمت}
 نرسیدك فونفسی الحق او است بقول عند را و حرم
 اعلى و عصمت كبری ان احد و هاتیا الاحتالی بصد
 مبین لانهما بقیته الله بیدك ان انتم من العارفين
 نزل الله بان یستقیمنا علی ما هو علیه و عصمنا
 عن من الهاتكین الذین یتحركم اریاح النفس الطوی
 كیف یأتاء اولئك هم فی ضلال مبین و بان تنها
 علی هذا الامر و انه علی كل شیء قدير یا قوم انی ما
 اردت فنیما اقول نفسی بل نصر الله ان انتم من ^{المنصفین}
 و یلقى علیكم ما اراد ربكم العلی العظیم حرمتكم
 الله بر كل لادم در جمیع احوال رعایتان محبوب
 بوده و هم جنین نفوسیکه نفس الرحمن از ما بین
 ان نفوس طاهر بشك عز و هم و و قروهم یا قوم
 ولا تكونن من العاقلین و جمیع من فصل محقق
 ما دام كه حبل نسبت منقطع نشود و انت تعلم
 یا الهی ما فی احب هؤلاء و كل ما نسب الی نفسك

واحد

وأحد منهم نفحات نصير رحمتك وفوضات ثوب
عزك ومواهبك واستأق لعالم والأجماع مع
المواثبة بهم إذا استلك يا الهي باسم الذي جعلته
سلطان الأسمايين الارض والسماء وبكسرت
اصنام النفس والهوى وبمغسلت العارفين و
الثاقين وظهرتهم عن رواج ما سواك في ملكوت
الانساب ان تشتغل في صدور هؤلاء مشاغل
ليمتدى بها اهل الملك الذين هم غفلوا عن ذكرك
وشأنك وبعدوا عن مشاغل ذمك ولفانك
فيا الهي لا تمنعهم عما ظهر بينهم ولا تحرمهم عما سحت
في تلك الايام من مطاب رحمتك ونعام فضلك
ثم اسمعهم يا الهي في كل حين نعمائك والحمد لك
التي ارفعت عن مقر عرش وحدانيتك وكرمت
عز ودينيتك ثم اقبل منهم يا الهي ما ترك عنهم
في ايامك التي فيها اشرقت شمس جمالك عن افق
مشيتك وكان ان يثوي فيها سلطان الرسل
باقدارك وعظمتك وانت ترى يا الهي بان الكا
منعوق حينئذ عن ذكرك وشأنك وشأن الذين
نسبهم الى ظمير نفسك بما خطر به الى ذكر محبوب

ومقصودى وروحانى وذكر ايامه وشؤوناته فوعز
 يا الهى بنفى ضيع اسم الوفا بين الارض والسموات
 محبولى فدى نفسى بسلكى الى ان اكون موجودا
 فى مملكك بين يديك مع انك تعلم يا الهى بانى
 فى كل حين احت ان افوق روحى ونفسى وسيله
 فى كل ان انتظر هذا ولكن ادره فى حبه فبعث
 عما اردت فوعزتك اذا انقطع الصبر منى حشا
 للضالك وطبأ لوصالك ولا تفرح نفسى الا
 حين الذى تشهد وحي محمد ابى وكلما اقيمت
 نفسى بين يدي الاعداء لك حفظنى سلطان
 مشيتك وكلما اودعت جسدى تحت ايدى
 اولى الغضا انت عصمتنى بقدرتك وقوتك
 فلما جعلتنى محروما عما اردته فى سبيلك قربت
 الى ارض الحق استوى عليها وولى ومحبوب الغيا
 ومقصودى ومقصود العارفين لا ستان لها
 واقبل ترابها ولحد منها ووايح ذمك ونجات
 رحمتك لعل بذلك تسكن نفسى من اضطرابها
 وروحى من احراقها وجسدى من اهترازه وسعف
 يا الهى عن كل ذلك لانه حينئذ يكون حيا فى الاق

الابهی بشهد ویری و بتلك تمهد نفسی و روحی
 و ذانی و قلبی و لسانی و ظاهری و باطنی و ازل و اخر
 لا اله الا انت العزيز المتعالی القدر المهيمن العليم
 الحكيم بدانید ایقوم که این غلام رحمن در جمیع ادیان
 اراده امش آن بوده که آنچه از ظهرو زینش نقطه بیان
 روح من فی الاکوان فراه نازل شده ثابت نماید
 حرکت نموده ام مگر رضای او چنانچه او حرکت
 نکرده مگر رضای این غلام مع آنکه کل آنچه از این
 مشیت ظاهر شود نص مشیت و اراده او بوده و
 بنفسه شهید و لکن مشرکین بیان بکن خوده
 و در بادیه های مهملکه طش مشی کرده اند چنانچه
 داده اند که این غلام گفته که نقطه بیان از کبر
 من خلق شده لا والله آنچه نازل شده منزل حق
 تعالی مسلطه و تعالی قدیر و تعالی عظمت و تعالی
 اقتداره و تعالی عزه و تعالی رفعت و تعالی شان
 و تعالی بکانه و تعالی امر بوده و خواهد بود بگو
 ای پیشترهای ارض آنچه در این ظهور نازل بعینه
 همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود و این
 غلام لازال جز عبودیت صرفه دست نداشته

هو الذي نفس بيده عبوديت محبوب جانم بوده نشأ
 كلنا انما هدموقنا من موافق الارض الحين اخر
 عليه يتجدد الله محبوبى ومحبوب العارفين فيا لبت على
 كل ذرة من ترابها صحبت لله رضى ورت العنا
 وابتك در الواح ذكر مقامات عالیه بشه ناظر الى
 امر الله وشنانه وعزّه واجلاله بوده چنانچه نقطه
 بيان فرموده انه يظن في كل شئ باقى انا الله لا اله
 الا انا ان با خلقى اباى فاعبدون واكرنظرا بمقتا
 نبود فونفسه المحبوب ما ذكرت الا العبودية الصفة
 لله الحق كذلك كان الامر ولكن الناس هم لا يشعرون
 در اين مقام مناخاتى كه مخصوص بكي از احبها از سما
 عزراهمى نازل كرميشود تا كل عارف شوند كه در
 جميع مراتب اكل از كل مظاهر ظاهر شده اند حتى در
 مقام عبوديت سبحانك اللهم يا الهى تشهد السن
 المكانات على سلسلتك واقتدارك وعلى فقري
 واقفتاروى عند ظهورات غنائك اذا ما الهى ناظر
 هذا العاصم الذي لم يزل كان ناظر الى سطر عظمى
 وقلبه متوجها الى افق فضلك ومواهبك ولى
 يا الهى من اول يوم الذي خلقنى بامر لى واجيبته

من نعمات جود رحمتك ما توجهت الى الحدوث
وفشل في مقاومة الاعتدال السلطنة واقتدارك
ودعوت الكل الى مشاطح بحر توحيدك وسما عزتكم
وما اردت في ايام حفظ نفسي من ضغاة خلقك بل
اعلاء ذكرك بين ربك وبذلك ورد على من
احد من خلقك وكم من ايام يا الهى كنت فريدا بين الذين
من عبادك وكم من ايام يا محبوبى كنت اميرا بين
الغافلين من خلقك وفي موارد السماء والارض
كنت ناقصا ببناء نفسك بين سمائك واصحك
وذاكر ابيد ابع ذكرك في ملكوت امرك وخلقك
لو ان كل ما نظم منى لا ينبغي سلطان عز وحدتك
ولا يليق لشأنك واقتدارك فوعزتكم يا محبوبى
لم احد نفسي وجودا لتمام مدين عزك وكلما اريد
ان اثنى نفسك ببناء يمنع فوادى لان دونك
لم يصدر ان يطير في هواء ملكوت قلبك وان يصعد
الى سما جبروت لقائك فوعزتكم ان شاهد بانى
لو اسجد لكف من التراب الى اخر الذي لا اخر له
الى اسمك الصانع لا حد نفسي بعيدا عن التقرب
اليه ولو شاهد بان على لا ينبغي له بل كان مجردا

بعد ودان نفسي ولو اخدم احد من عبادك بحيث
 اقوم بين يديه بدوام ملكوتك وبقا جبروتك
 بالنسبة الى اسمك الخالق فوعزتك لا جدي نفسي مقصرا
 عن ادائك خدمته ومحروما عما يليق له لان في هذا اللقاء
 لا يرى الا نسبتهم الى اسمائك وصفاتك ان الذي
 كان مثله ذلك كيف بعد ان يذكر الذي يلبس
 من اصعبه خلقت الاسماء وملكوتها والصفات
 جبروتها وابشاره اخرى ركبت الكاف بالنون
 وظهر منها ما عجز عن عرفانه اعلى افئدة المعتبرين من
 اصفياءك واهمى مشاعر الخالصين من اودائك
 فوعزتك يا محبوبي صرت محيرة في مظاهر صفتك
 ومطالع قدرتك وامشاهد نفسي عاجز اعز عفا
 ادنى ايتك وكيف عرفان نفسك اذا اسلك يا
 الهى باسمك الذي به طيرت العاشقين في هوى
 ارادتك واهديت به الشاقين الى رضوانك
 ووصالك بان هنت من رضوان عنايةك وريح
 الاطمينان على المضطربين من احبائك في تلك الايام
 الواحاطتهم ارباح الافتان من كل الجهات
 بحيث اضطربت النفوس من سطوة قضاك وتزلزلت

أركان الوجود عما نزل عليهم من مناهة فقد تركت وبلغت
اضطرارهم الى مقام تكاد ان تتحد في مشكوة قلوبهم
سراج حثك وذكرك وانك انت المقند على ما نشأ
وانك انت العفور الكبر فينا الهى وستدى نسمع
صحيح محبتك وصرحهم من كل الأقطار بما ورد عليهم
من الذين كانت قلوبهم محرومة عن نجات حثك و
ليس لهم من معين ليعينهم ولا من ناصر ليسضمهم وكذلك
ليس لأعدائهم من مانع ليمنعهم عن صفة هؤلاء ^{الصلوة} الدواعي
ما يريدون ويعلمون ما يشاءون اذا انضروا الى الهى
نضرك احتياك الذين ما استضروا من غيرك وما
توجهوا الى دونك وكانت عيونهم منتظرة لبدايع
مواهبك والطاقت ثم ارحمهم يا الهى ببدايع رحمتك
ثم ادخلهم في حصن حمايتك وعنايتك وانك
الذى يا الهى لم تنزل كنت ما من الخائفين وملجأ
المضطرين اسئلك بان لا تحرم هؤلاء الضعفاء
عن بدايع جودك وافضالك ولا تدعهم بين ايدي
الذين ما خلقت كيوناتهم الا من بار غضبك و
قهرك وما وجدوا رايح الرحمة والا نضاف وعظم
الذي يغربوها الى شان فكر وارهاقك واشركوا

نفسك وكفر باباياتك وسفكوا دم اجثالك ومنا
 فوعزتك يا محبوبي ازلتوا امامي ركبته احد من قبل
 وبذلك استحقوا غضبك وسياطقهم كخدم
 لسلطانك ثم سلط عليهم من لا يرحمهم الا بان حرم
 اليك ويدخلوا في ظل عرشك وموتوا اليك وانت
 انت لم تزل كنت قادرا ولا تزال تكون مقتدرا و
 انت انت المقتدر المتعالي العادل الحكيم سبحانه
 اللهم يا الهى فانصر هذا المظلوم الذى ابلى بين
 يدي الظالمين من خلقك والشركين من اعدائك
 بعد الذى ما تنفس الا باذنك وامرك قد كنت
 يا الهى لقد اعلى محمد السكون مرت على اربابك
 والطائف وايقظتق بها سلطانك ومواهبك
 واقترق بين عبادك بشاء نفسك واعلا ملكك
 اذا اعترض على اكثر ريتك فوعزتك يا الهى ما
 ظننت في حقهم ما ظننتهم بعد الذى انت شرهم
 بهذا الظهورى صفايف العرك والواح قضائك
 وما نزلت من عندك كلمة الا وقد اخذت بها
 عمده هذا العلام من خلقك وعريتك اذا صرت
 مخيرة يا الهى ولم اد رما افعل بين هؤلاء وكلما

اصمت عن بدايع ذكرك ينطق الروح بين سمائك
وارضك وكلما اسكن يهتزن ما نهت عن عين
مشيتك وارادتك واجد نفسي كورقة القوت صرحت
ارباح قضائك وقدن هبها كيف نشاء بامرک وادتك
وبما ظهري يوقن كل بصير بان الامر ليس بيدي بل
بيدك ولم يكن زمام الاختيار في قبضتي بل في قبضتك
واقدرارك مع ذلك يا الهى اجتمعوا على اهل علمك
ويزلن في كل حين ما تفرغ به حقايق صفائك
وامانك اذ اسئلك يا الهى باسمك الذى به اهتدى
الغاشقين الى كور فضلك والظالمين واسحقبت
المشتاقين الى رضوان قربك ولقائك بان تفتح
ابصار برئت عليهم يدن في هذا الظهور ظهورهم
فردا نيتك وطوع انوار وجهك وجبالك ثم ظهر
يا الهى من الظنون والآوهام ليجد رواعيق القدر
من قبض ظهورك وامرك لعل لا يردن على ما تمنع
انفسهم من نجات مشون رحمانيتك في ايام ظهور
مظهر نفسك ومطلع امرك ولا يركبن ما تحبل به
ذواتهم مستحقا لظهورك وتتمرك وعصمتك وانت
تعلم يا الهى ما نى كنت بين ملا البيان كاحد منهم

وعاشرت معهم بالشوق والأشتاق ودعوتهم الي
نفسك في العشي والأشراق ببدايع وحيلك عليهم
وورد على منهم ما عجزت عن ذكره سكان مدن الشا
هو عزتك يا محبوبي ما أصعب الأقدار وقد صرت هذا
لسهام علمهم وما أصعب الأقدار وقد صرت هذا
بعضهم ومع ما جعلتني عالما بما في أنفسهم وقد
علمهم سترت وصبرت ناظر إلى ميثاقك على الأجر
الوعد وتمت الليقات حركت ذيل التستر اقل من ان
بجسدي إذ أفرغ من في جبروت الأمر والخلق إلا الذين
خلقتمهم من مارحبتك وهو آء شوقك وماء عينا
وقرب فضلك أو تلك يصلين عليهم أصل ملك
الأعلى وسكان مدن البقا هللك الحجر الذي بما
عصمت الوعد من أهلك الشراكن وفضلت
بين الكل بكلمة أخرى التي خرجت من فم مشيتك
وظهرت من قلم أرادتك وبنك اعترض علي
عناد الذينهم خلقوا بكلمة أمرك وبخبر أرادتك
وبلغوا في الأعراس إلى مقام كبريتك وبابك
وخاروا بنفسك فوعزتك يا محبوبي أن يعيد القلم
أن يذكر ما ورد عنهم على مظهر أمرك ومطلع حيلك

وشرها لها ملك الحمد في كل ذلك والى فخر
 يا الهى قد كنت مشتاقا لنا فذرى هباء فضائك و
 ملكوت تقديرك لان ما ارد على في سبيلك محو
 ذاتي ومقصود نفسي وهذا لم يكن الا بجهلك و
 قوتك انا الذى يا الهى بحملك استغيت عن كل من
 في السموات والارض وبه لى اجزع ولو برد على خسر
 العالمين فبالت كان حينئذ حين الذى فيه سبك
 دحى على وجه الارض بين يديك ونشهد فى على
 خاله التى بها شهدت المقرين من عبادة الله والى طيفين
 من خيرة خلقك فلما الحمد يا الهى على ما قضيت
 سلطان فضائك وتقصي تقديرك وامضائك
 اسلك يا محبوبي باه ملكا الذى به رفعت اعلا
 امرك واشرفت انوار وجهك بان تنزل على وعلى
 المحلصين من عبادة كل خيرة قد ذرى فى الالواح ثم
 احصل لنا مقصد صدق عندك يا من بيدك مخلوق
 كل شئ وانك انت المقدم العزير الرحمن اميد
 حنان استك ان فضل سبحانى دران ويبيع وحان
 كل يطلع الانسان فان شؤمنا وانواب خلقه عمقه
 نثيته باليد يا باثر جديك الهية تبدل بما يد

وکل بر امر حق بنیهای استطاعت و قدرت خود قائم
 شوند و اهل بها جناح بکند سیکر باشند از بر او طیر
 کل در این هوای روحانی و فضائی قدرش فورانی
 و بغیرها قدره الله تکلم نمایند و بغیر رضای او
 مشی نکنند و بر امری تکلم ننمایند مگر باذن الله
 و با در ان خود در معانی کلمات الهیه گفتار نمایند
 چه که غیر الله و معانی کلمات خود علی ما هی علیها
 سماع نه چنانچه بعضی من غیر اذن نسبت با اعضا
 غیره الهیه بعضی منهنجا گفته اند که عند الله حقی
 نموده چه که اینگونه بیانات سبب فساد و اختلال
 در امر است مخصوص در این ایام که اکثری از معرین
 منتظرند که فساد می در امر احداث شود انقوالله
 یا قوم و نه تگونی من التجا و ذین ان اذکر لعلنا امرنا کم
 به لا بما امرکم انفسکم و اهو انقوالله و کونوا من
 المتقین انا انظفنا هین الذی قضت من عمر
 مستقیمین متوالیات لیكون دلیلا علی هذا التبا
 الاعظم العظیم حق اولنا طوق فرمود تا دلیل باشد
 بر امرش نفسی که چنین کلمات تکلم نموده از عجزت
 این امر عاقلانند لانه لو بود این منقول کل

بقدر

بقدر رواية لعلى كل شيء قد عرفنا ان هذا العنق لا يظهر
 غير من ظهر كذلك فزال الامر في اول هذا الظهور
 لو انتم من العارفين وقد بعث الله وسوف يعث
 لهذا الامر ادلاء ينطق عنه ويتوجهن في كل حين
 اليه ولا يتحرك الا بعد اذنه اولئك لا يبذلان نعمته
 من نعماني بكل من في السموات والارضين اولئك
 ادلاني في الارض واصفيايني في البلاد وامنائني
 بين العباد عليهم رحمتي ويهان ذكري وشانتي
 وهم عناد مكرهون انقدر معلوم بوده كه الى حين
 تفصيل اين ظهور وادب اعلم ذكركند لو اين كرو
 لشهدت الكل بان ظهور الذي مناسبه احد من قبل
 ولن بسبقه احد من الآخرين ومن روي قبل الاله
 انه افترى على الله لان ذلك يفسد الامر ولا يستمر
 هيكل الشية على عرش عز عظيم در اول اين ظهور
 در اين مقام اياتي نازل و بعضه از ان در بعضي از
 الواح مدكوران شهيد وها المستقر اعلى الامر
 وتكونت من الثابتين وديكر معلوم بوده كه مقصود
 از وادي نبيل كه در الواح ذكر شده نفس اين ظهور
 اعظم بوده وخواهد بود و وادي ان ارض قدس

كد فوق طبقات جنان خلق شده و لا بقدر ان بر ^{علنا}
 الاهل البهاة ناله انهم اهل وادي التبل و وادي
 العظية و وادي الاستقلال و وادي الحلال و وادي
 الاقندر و وادي المرأة و وادي البقا و وادي القدر
 و وادي التزيم و وادي الكبرياء و غير اين نفوس از وادي
 نبيل خارج و در تير نفوس و هوای متخیر و سبیل و کسب
 التبل چندین تیر منبهم و من اعلم و افعالهم و ما
 يظهر منهم و بين التبل يد كل شيء ان انهم تعلمون انام
 يا قوم ان محرفوا كلمات التبعين فواضعها ان التبعين
 عما شهد الله ثم كوفوا هو انا على امر بقية قابلين ان
 اتحدوا على شان لا يجلب احد بيكم رواج الاختلاف
 و با اتحادكم يظهر امر الله بين ريشته و ثبتت اثاره بين
 عباده و ثمر من انواره بين العالمين اميد چنان است
 که کل کلمه خامعه مجتمع شده بد کردنای حق مشغول
 شوند و بکمال انقطاع در ارض ظاهر کردند و بشا
 مبارحت الهی مشعل شوند که کل بحر رفتان مشعل
 شده بشرط قدس ناظر کردند و آنچه از ايات الهی
 اذک نشود از معدن و معدن ان سوال نماشد
 مقصود از اين کلمه آنکه متباد و در معنی کلمات متابین

احتمالی

۴۴

احتیای الهی اختلاف نمود و بدانند که کلیات الهیه
 کل ذنقطه واحد ظاهر و باطن را جامع با که آن تشریح
 الاختلاف فیست اگر چه بظاهر مختلف نازل شود در
 باطن بیکله واحد و نقطه واحد را جمع و منتهی چنانچه
 در بعضی مقام ذکر شده که احدی بمعنی کلمات
 الهی مطلع نه الا الله مشکلی نیست که این قول حق است
 چه که از حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم
 لا یشاهی اثر مخصوص و معانی مخصوصه باقیست
 ان ظالم داشته و خواهد داشت و هم چنین حروفات
 و کلیات الهیه هر یک کمتر علم از دیگری بوده و خواهند
 بود و ما اطلع بما کنز فیمن الا الله احدی قادر بر
 عرفان ان علی ما ینفی ما ینبیه و نخواهد بود و
 هر چند در مقامی ذکر شده که کل آیات الهی را در
 می نمایند چه که اگر صاحب این مقام نبودند حجیت
 مبهن غنیست این دو بیان مختلفند و حسب ظاهر
 و لکن نزد منضربین و صاحبان ابعصر حدیثی
 که مقصود از آنکه فرموده کل ادراک می نمایند علی
 قدر هم و مقدار هم بوده لا علی قدر و مقدار ما
 نزل من لدی الله المقنن الهیمن العتوم الیوم

نفوسيك در هتك حرمت بيان ما عیند حشا
 دین و شنیده اید ان نفوس نظر بحاقت مریدین
 ادعای امر عوده اند لعن الله علی الذین تجاوزوا
 حدود البیان و هتكوا حرمة الله و نقضوا میثاقه
 و كفروا بنقطة الاولى و محبوبه و معقوده الذی
 باسمه الابهی بین الارض و السماء منه استصیاء
 افتد المشرقین و صدور المخلصین و لكن قد
 ما توهوا بحول الله و قوته حصن امرید قدرت
 خواصه بشد و انطی علی ذکر شوق قدیر و فی الخیر
 عزت و وقاء الامر علی افان منذ عز رفیع
 و یقول یا ملا البیان انقر الله و لا تقصد و ان
 الارض بعد اصلاحها و لا تر تکبوا الفحشاء و طمروا
 انفسکم عن کل ما حرّم فی کتاب الله العلی العظیم
 یا کم ان نسفوا الذمما و الذی سفک الدماء
 و کان الله روضه و هذا ما نزل فی اول هذا الطیور
 من ملکوت ربکم الرحمن الرحیم یا کم ان تر تکبوا ما
 یکرهه عقولکم و افندکم انتم الله یا ملا البیاض
 ان انقطعوا عن اللبثا و عافها و لا تضرفوا فی
 اموال الناس الا بعد اذ نهم کذالت نزلنا من قبل

و حینئذ

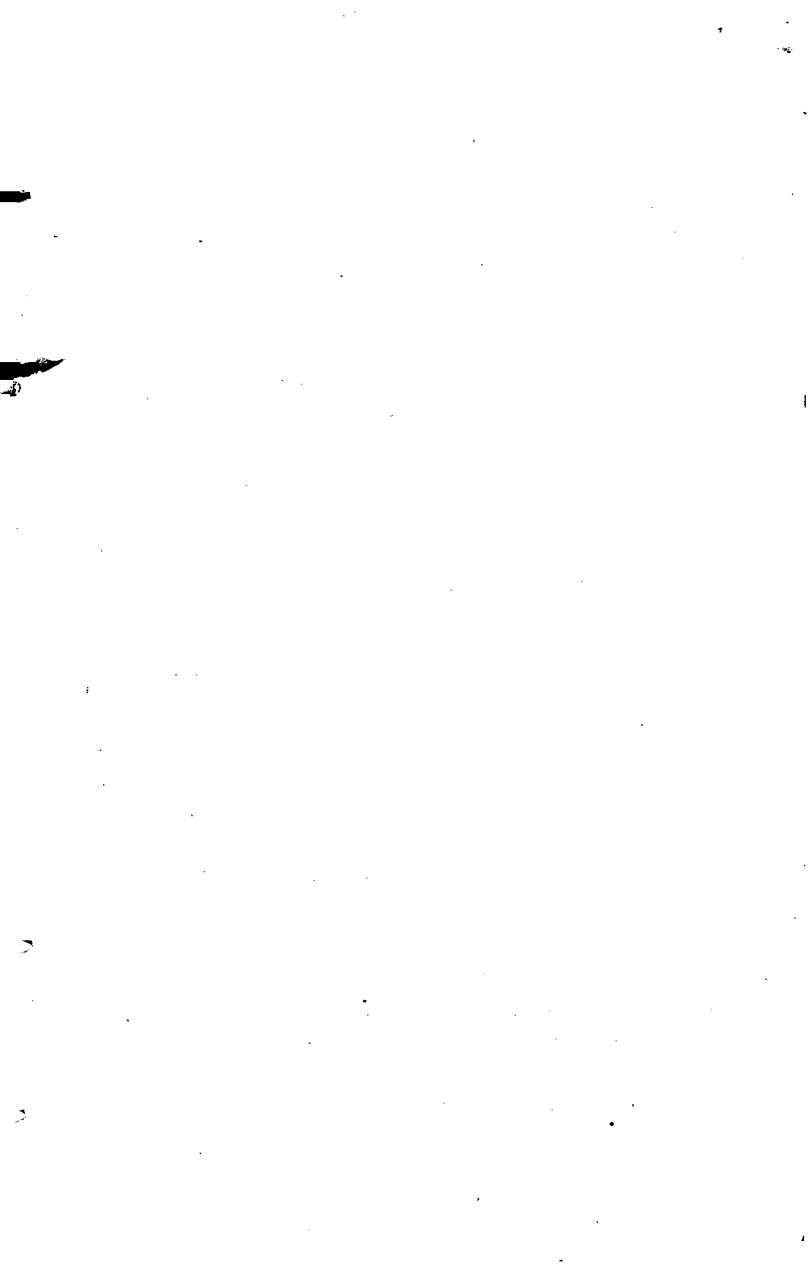
وحسن من امدن عز وجل كولو المنة الله في البلا
عيت لو تمرن على مداين التمه ان ترقب اصاره
الها كذا كذا يعني لكم يا ملا الموحدين ان انصرفوا
وبكم الرحمن باعمالكم ليجرد منكم رواج الحق عباد الله
بين السموات والارضين تخلقوا باقوم باخلان
ولا ترتكبوا ما تضيع به حرمة مطهر نفسه بيزح لفته
كن كذا وصلا كذا الله في الواح عزه عظيمه لا تستحقوا
باحد ولا تجادلوا بنفس ان وصيتهم من مقبل كذا
بكلمة الا اعظم وان وصيتهم من معصومين فاعصوا
ثم اقبلوا الى الله ربكم واتقوا ربكم عن العالمين ان
اتخذوا يا احشائي ثم اجتمعوا على شريرة امرى ولا
تكون من الخائفين وان اقر بكم الى الله احشاكم
واخشعكم وانتم من العارفين كما الله الحق وانتم
تظلمون احب محمدى من ان تظلموا على احد
هذا من محقق واحسن خصالي لو انتم من المؤمن
ان اصبروا يا احشائي في الماساء والضراء وان تظلمكم
من ظالم فارهبوا حكمه الى الله الذي بيده ملكوت كل
شيء والله هو المقدر على ما يشاء والله هو الشهد
المتقين وانا وصيناكم في اكثر الاواح بان لا تصروا

بأحدروا نتم فعلتم ما رجعتهم إلى سيد عز ربيع
انقوا الله ولا تخافوا عتاق أمرهم في الأواح وان هذا
خير لكم عما عندكم لو انتم من العارفين ان اجنبوا من
الذين هم كفروا واشركوا بالله وما أولوا بإياته وهماربو
بنفسه العلي العظيم ثم اصبروا كما صبرنا ولا تتأربوا
مع احد من المشركين لو كانوا في كل الامور على افة و
انه ينصرون كما نصرتي اول مرة اذ كنت في السجن تحت
التاسل ولا غلال ونصرتي بالحق عجبوا السما
والارضين الى ان اخرجني عنه سلطان مبین
في قصته ملكوت كل شيء ينصرون بشا كيف يشا
وانه هو المقدر والقدير اياكم يا قوم ان تتمسكوا
بالاسماء وتعرضوا على الذي خلقها با من عنده
لا اله الا هو المقدر العالم الحكيم قل انتم خلقوا
كما خلق كل شيء ان انتم من العالمين كل ذي قدره
غار عند سلطان قدره وكل ذي علم جاهل لدى
علمه وكل ذي غناء فقير لدى ما به الذي فتح علي
الخلايق جميعين اياكم ان يصدقنكم الاسماء عن
تجسوا عن الذين تمسكوا بها وكانوا يعلموا ان العاقبة
قلات النبي من سمع نبأني وامن بنفسه والرسول

من بلغ رسالاتي والامام من قام امامي ورجي وفاز
بابي والوقت من دخل حصن ولايتي وانقطع عن سوا
والوصي من وصي نفسه ثم العباد بحج وذكري و
ثنائي كذلك اشرفت شمس البيان عن افق مشته
رتكم الرحمن في هذا الرضوان المقدس المنع المعاني
المنع والحمد لله محبوبي ومحجوب العارفين واذا
خطاب الذي افترى على الله واعترضت عليه واسل
الى مقرة القدس اوراق التارية وذكرا فيها ما اشر
عنها اكاد الاصفياء والقرابين لعل يستيقظون
العقله وتوجه الى نبط القدس مقرة الله المقدر
العزير العظيم ولو انة اني مذبذب انقل عن نقل
والارضين ولكن انما تموت اجر الفضل في تلك
الايام لو يتوب ويرجع لعل ان يغفره الله رحمة
التي سبقت العالمين قل ان يا ايها العاقلون
من هذا العبد فاعلم بما ذكرك به لتكون من الفائز
طهر نفسك عن غير الله ثم قل بسم الله وبالله وعمل
بالنار وبعد فرائك قل بالهي ومحبوب كما طهر قلبه
من هذا النار طهر قلبه وفوادي عن النفس والهوى
لا عرفك بنفسك وانقطع عن العالمين ثم ضع

وجهك على التراب خضعاً لله رب الارباب قل يا
 وسدي اسئلك باسمك الذي به ظهر الزوال في
 قبائل الارض والسموات رفع الضجيج بين ملائكة
 واضطرب انفس الربيبين وحضائق العاطلين بان
 تغفر لي جريراتي التي ما شهدت عين الابدع ^{اسمها}
 فوعزتك يا محبوبي قد حنتك بلانساب ليعاد لذة ^{اسمها}
 من خلق بقولك الابدع السديع اذا فاردم على هذا
 العاصي ثم البسوق يؤمبا الغضبان وطهر في من تصبها
 السبر ووجهي الى منظر الاكبر صيحت لا يموت في صدي
 الابداع عرفتك ولا في قلب الا ظهورات حنتك
 ولا من وجهي الانضرة رضوانك وانك انت البقيد
 على ما تشاء وانك انت المهين المعتد والغزير ^{القدر}
 يا الهى هذا عاصي ذر معج الى مدين غفرانك و
 هذا المسكين قد نمتك باذيال رداء عنائك
 واستغناك اى ريت لا تحرمي عما عندك ثم اجلتي
 حالصاً او جهك وخاصصك عند ظهورات انوار عز
 وزد ايتك وانك لم تزل كنت ذوالفضل القدير
 وتكون على كل شئ قدير ونسئلك الله بذلك بفتح
 بصرك ويرفك ما لا عرفته من قبل ويعطيك ما

عجمل



میرزا مهدی نام گیلانی ساکن
اصفهان که مطلع از امر بیان شده
اظہار محبت و ایمان میکرد بالاخره
مقیم اسلامبول گشت و بامساعت
سفیر ایران عنوان قاضی و پیشوای
شیعیان ایرانی مقیم آن مدینہ را
گرفت و در آنجا باسید محمد اصفہانی
مصاحبت یافته و در سال ۱۲۸۳ ه. ق
بالقای او مکتوبی سراسر اقتراء و
اعتراض بعنوان آقا محمدعلی اصفہانی
از مخلصین مؤمنین مهاجر ادرنہ فرستاد
و همینکہ آن مکتوب بلحاظ مبارک
جمال اقدس ابہی عز بیانہ رسید در سہ
یوم متوالی ہر یومی تقریباً دو ساعت

بیان جواب فرمودند و آقا محمد علی
در جواب اعتراضات میرزا مهدی
مذکور ارسال داشت و این کتاب در
الواح مبارکه بنام کتاب بدیع مسمی
گردید من جمله در لوحی بعنوان خادم
میفرمایند کتاب بدیع که از لسان
یکی از ارباب از مصدر وحی نازل شده
آنها بسیار مطالعه نمایند و بر عباد القاء
فرمایند که شاید از هوی بهدی راجع
شوند و از غرور بخضوع تمسک
جویند انتهی

ما لخص از بخش پنجم کتاب ظهور الحق